ایران آزاد

ماهنامه جبهه ملی ایران (هلند) سال هفتم شماره ۸۳ آبان ۱۳۹۸

باید واهمه از حضور را کنار گذاشت و درد را

فریاد کرد. بی جهت پشت نقابِ فعالیت

های مدنی، حقوق بشری یا صنفی پناه

نگیریم.

فهرست

نویسنده	موضوع	صفحه
گلرخ ایرایی	باید واهمه از حضور را کنار گذاشت	۳
	کمیته سوم سازمان ملل نقض حقوق بشر در ایران را محکوم کرد	۳
	نامه ۱۷ زن زندانی سیاسی در اعتراض به رویکرد ...	۴
بابک داد	عادی سازی ابتذال به نام دین	۵
جبهه ملی ایران	به مناسب شصت وپنجمین سالگرد شهادت دکتر حسین فاطمی	۶
جبهه ملی ایران	حلوگیری از مراسم سالگرد تاسیس جبهه ملی ایران	۹
	گرافیتی های شهری در حمایت از معترضان سرکوب شده عراقی	۱۰
	استاد مظاهر مصفا از میان ما رفت	۱۱
	در دنیا چه خبر است؟	۱۲
	اعتراضات خیابانی گسترده در عراق و لبنان و خشم مردم این کشورها علیه..	۱۳
کلمه—خسرو میرزایی	فلسفه در شرق و غرب و نسبت آن با زندگی و دمکراسی	۱۴
	کامپیوتر های کوانتومی ابداعی جدید به مثابه جهشی خیره کننده در علوم بشری	۱۶
	پدرام روشن از تحصیلات مخفیانه در ایران تا پردازنده کوانتمی گوگل	۱۷
هادی خرسندی	وطن تسخیر روح الله زم شد	۲۰
	درگذشت حسین دهلوی استاد و معلم بزرگ موسیقی معاصر	۲۱
	یونسکو شهر سنندج را بعنوان شهر خلاق موسیقی دنبا ثبت کرد	۲۱
	اعضای خانواده و خویشاوندان خامنه ای مالکیت وکنترل	۲۲
	ایران از یک جنایتکار به شدت تحت تعقیب هلند به نام رضوان تقی حفاظت ..	۲۳
مانوئل ساپاتا اولی بیا	سواره نظام کوهستان	۲۵
محمد باقر تاج الدین	مرگ دانشگاه در ایران	۲۸
	هشدار بیش از یازده هزار دانشمند جهان در باره تغییرات اقلیمی	۳۰
علی کشتگر	چهل سال ترویج رندانه انفعال	۳۱
امیر کیان پور	پدیده روح الله زم	۳۸

باید واهمه از حضور را کنار گذاشت

نوشته‌ای از گلرخ ایرایی

باید واهمه از حضور را کنار گذاشت و درد را فریاد کرد. بی جهت پشت نقابِ فعالیت های مدنی، حقوق بشری یا صنفی پناه نگیریم. این تضادی که هویت مبارزه مان را به بیراهه کشانده کنار بگذاریم. دردِ ما از سیاست های جابرانه حکومتی ست که اثبات کرده از هیچ جنایتی فروگذار نخواهد کرد. مبارزه در هاله امنِ فعالیتهای مدنی و صنفی مسیر را طولانی و بی سرانجام می کند و ما را اسیر در گرداب و و دوری باطل. و نهایتا در میانه راه بی آنکه دستاوردی داشته باشیم دود می شویم و می رویم به هوا.محمدرضاپهلوی با خروج از ایران نبود که حکومت را به آخوندها سپرد. با سرکوب گسترده و شکنجه و تیرباران آزادی خواهان و برپایی بساط منبر و موعظه بود که فضای سیاسی ایران را به خفقان کشاند و باعث قدرت گرفتن فالانژهای مذهبی و مصادره انقلاب توسط آنان شد.

کمیته سوم سازمان ملل نقض حقوق بشر در ایران را محکوم کرد

کمیته سوم مجمع عمومی سازمان ملل متحد روز پنج‌شنبه ۲۳ آبان با صدور قطعنامه‌ای »نقض حقوق بشر در ایران «را محکوم کرد و از جمله نسبت به بازداشت‌های خودسرانه، شرایط زندان‌ها، تبعیض علیه زنان و تداوم آزارهای سازمان‌یافته در این کشور علیه اقلیت‌های مذهبی ابراز نگرانی عمیق نمود.
این قطعنامه که کانادا پیش‌نویسش را ارائه کرده بود با ۸۴ رای موافق اعضا در برابر ۳۰ رای مخالف به تصویب رسید. همچنین ۶۶ دولت نیز به آن رای ممتنع دادند.

ایالات متحده، بریتانیا، اسپانیا، سوئد، سوئیس، هلند، اسلواکی، اوکراین، فنلاند، فرانسه، دانمارک و آلمان از جمله کشورهای غربی بودند که به این قطعنامه رای مثبت دادند.
از کشورهای عربی و منطقه خاورمیانه نیز نام عربستان سعودی، امارات متحده عربی و بحرین در میان موافقان قطعنامه به‌چشم می‌خورد.
این قطعنامه شش صفحه‌ای نسبت به »محدودیت شدید آزادی اندیشه، مذهب و اعتقادات «و نیز »فشار فزاینده «علیه اقلیت‌های مذهبی از جمله اعضای جامعه بهایی‌ها، دراویش گنابادی و صوفی‌ها ابراز نگرانی می‌کند.
قطعنامه یادشده بر اساس دو گزارش از جاوید رحمان، گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در امور حقوق بشر در ایران، تهیه شده است که می‌گوید بهاییان در ایران به عنوان پیروان دینی که حکومت آن را به رسمیت نمی‌شناسد، هدف شدیدترین اشکال سرکوب قرار گرفته‌اند.

این قطعنامه از ایران می‌خواهد که به همه اشکال تبعیض علیه اقلیت‌های قومی و مذهبی در این کشور پایان دهد. آزادی فعالان حقوق زنان که در زندان به‌سرمی‌برند، لغو قوانین تبعیض‌آمیز علیه زنان، بهبود شرایط زندان‌ها، فراهم آوردن امکان درمانی برای زندانیان، و آزادی همه شهروندانی که به خاطر استفاده از حق آزادی بیان زندانی شده‌اند از موارد دیگری است که قطعنامه یادشده بر آنها تاکید دارد.
این قطعنامه در عین حال از برخی اقدامات ایران نظیر میزبانی از یک میلیون پناهنده افغان و دسترسی آنها به نظام آموزشی و خدمات درمانی تقدیر می‌کند.
کاهش قابل ملاحظه اعدام‌ها در ایران نیز که با تغییر قوانین مربوط به مواد مخدر رخ داده مورد دیگری است که در قطعنامه به آن اشاره شده است.
کشورهای همسایه ایران عموما به این قطعنامه رای منفی داده‌اند از جمله ارمنستان، افغانستان، عراق، ترکمنستان و پاکستان. برخی دیگر کشورهای مخالف قطعنامه نیز عبارتند از چین، کوبا، لبنان، قرقیزستان، صربستان، عمان، ازبکستان، ونزوئلا، ویتنام، هند، روسیه، فیلیپین و سوریه.

نامه ۱۷ زن زندانی سیاسی در اعتراض به رویکرد جمهـــوری اسلامی در بازداشت مادران معترض به وضعیت فرزندانشان

دوشنبه, ۲۲ام مهر, ۱۳۹۸
۱۷ زن زندانی سیاسی در زندان اوین در اعتراض به رویکرد جمهوری اسلامی در بازداشت مادران معترض به وضعیت فرزندانشان بیانیه‌ای صادر کرده‌اند. امضا کنندگان این بیانیه حکومت جمهوری اسلامی را »حاکمیتی زن‌ستیز «توصیف کرده‌اند که به جدال با زنان و مادرانی می‌رود که برای آزادی و عدالت برخواسته‌اند.

متن کامل این بیانیه:
"دیر زمانیست که استبداد و استثمار توامان جز چتر خفقان و گرسنگی و فقدان بر سر مردم این سرزمین نگسترده است. در تمام این سال‌ها کشاکش قدرت مسلط با آزادیخواهی و عدالت طلبی در جریان بوده است. در یک سو حاکمیت با تمام ابزارهای سرکوب و در سوی دیگر جان‌های آزاده‌ی مردان و زنان با تمام آنچه داشته‌اند از قلمشان تا جانشان. این کشاکش و نبرد به صریح ترین شکل در مواجهه حاکمیت با مادران و مادرانگی طی سالها نمایان شده است.
جایی که حکومت به رغم تاکید بر مادر بودن زنان برای پابند کردنشان به خانه، مادرانگی زنان معترض را تاب نمی‌آورد: زنان بسیاری فرزندان خود را در زندان به دنیا آورده و بزرگ کرده اند؛ مادرانی حتا از دیدن جسد و محل دفن فرزندان خود محروم شده اند؛ مادرانی به جرم‌خونخواهی فرزند خود یا درخواست آزادی فرزندشان به زندان روانه شده اند؛ یا مجبور به ترک فرزند چند ماهه خود شده‌اند و سالها بدون‌حتی یک روز مرخصی در هجران فرزندان خود در زندان گذرانده اند؛ مادرانی که حتی از ملاقات و دیدن فرزندانشان در سالن‌های ملاقات زندان‌ها محروم مانده اند؛ و مادران بی قراری هم پشت درهای زندان ساعت‌ها در انتظار بدیهی ترین حق خود و در آغوش کشیدن فرزندشان رنجی مشابه را متحمل می‌شوند.
در تمام این سال‌ها جدال حاکمیتی زن ستیز با زنان و مادرانی که برای آزادی و عدالت برخواسته‌اند، ادامه داشته است. تداوم این جدال البته خود نشانی از آگاهی افزون و گسترش مبارزه و اعتراضات زنان است. نمونه‌ها بسیارند. تنها در چند ماه گذشته فرنگیس مظلوم به رغم بیماری به جرم دفاع از پسرش، سهیل عربی، بازداشت شد. مادر علیرضا شیرمحمدی به دلیل نداشتن ۸۰ میلیون‌تومان وثیقه، فرزند خود را در زندان از دست داد. راحله اصل احمدی به جرم خواست آزادی فرزندش، صبا کرد افشاری، بازداشت شد، و موارد متعدد دیگر.
در اخیر ترین مورد، دختر ۵ ساله نازنین زاغری، گیسو رتکلیف، به ناچار ایران را ترک کرد تا بعد از ۳ سال و ۸ ماه، به دور از مادر، نزد پدر زندگی‌کند. این‌در حالیست که مسوولان به طور ضمنی آزادی او را مشروط به نتیجه مذاکره و معامله با بریتانیا کرده‌اند و آنچه در این میان نادیده گرفته می‌شود، انسان‌ها، حقوق آنها، عدالت و حقیقت است. از این منظر، عملکرد هر دو حکومت دو روی یک سکه است.
ما امضا کنندگان این بیانیه که برخی مان خود سالیان دراز رنج هجران فرزندانمان را تجربه کرده‌ایم، بار دیگر اعتراض خود را به ستم بر زنان، رفتارهای غیر انسانی و بی عدالتی اعلام می‌کنیم.
تجربه تاریخی و واقعیت روزمره بیانگر آن است که مادرانگی به رغم میل حکومت‌ها با مقاومت و باروری ذاتی خود تا چه حد می‌تواند به خواست و امکان رهایی گره بخورد. تداوم فشارها و فراق‌ها بر زنان طی سالهای اخیر را نه عامل شکستن مقاومت که گواه ثابت قدم تر شدن در مبارزه و اراده معطوف به آن می‌دانیم.
ما زنان این مرز و بوم در این سو یا آن سوی دیوار زندان بر این باوریم که وجدان بیدار جامعه، تاب این‌ستم‌ها را نخواهد آورد و نه دیر هنگام، بلکه در سپیده دمی نزدیک، با عمل و اراده و هر لحظه، رهایی مادران رنج کشیده این سرزمین را فراهم خواهد ساخت.
دست در دست هم به امید روزهای روشن، صدای مادران در بند باشیم که این عمل سر فصل رهایی وجدان دردآلود جامعه بشری است.
یاسمن آریانی / مریم اکبری منفرد / سیما انتصاری /ارس امیری / مرضیه امیری قهفرخی/ لیلا حسین زاده / نازنین زاغری / زهرا زهتابچی / آتنا دائمی / فاطمه ضیایی / منیره عربشاهی / نگین قدمیان / صبا کردافشاری / ندا ناجی / نرگس محمدی / فرشته محمدی / سپیده مرادی
زندان اوین – مهر ۱۳۹۸

بابک داد

عادی‌سازیِ ابتذال؛ به نام دین!

سردار زارعی را در خانه‌ای با »شش زن عریان «دستگیر کردند. او ادعا کرد قصد داشته با آنها، در همان حالت عریان »نماز جماعت! «بخواند! فرمانده انتظامی استان تهران بود و حکم و عاقبتش معلوم نشد!

حالا »فانتزی بیمارگونه‌ی «او، یعنی داشتن چند شریک جنسی همزمان تحت عنوان شرعی »چندهمسری « تبلیغ می‌شود و صدا از شارعان و مراجع در نمی‌آید و کسی از حاکمان فکر نمی‌کند که »این تبلیغ [یک به چند]، روی معکوسی هم دارد!«

در پوستر تبلیغی؛ یک آقای خوشحال در میان چهار همسر خندان محجبه‌اش، در حال پایکوبی هستند! فرزند این »کلوپ همسران« پرچم ایران را بر شانه‌های »مرد «به اهتزاز در آورده که یعنی؛ این قله‌ی ابتذال را هم به نام دین »عادی‌سازی «کردیم! که یعنی ای مردها! حرمسرا دایر کنید و از »جِماع جمعی «لذت ببرید! نگران هم نباشید که این مؤسسه یادتان می‌دهد مهارتهای داشتن حرمسرا و جِماع جمعی چیست!

بعد از چهل سال حکومت دینی، از سر و کول این جامعه، نکبتِ »فقر و فساد «بالا می‌رود و هر روز هم یک »ابتذال تازه «را به نام خدا و مذهب »عادی‌سازی «می‌کنند و صدایی از علما و مراجع تقلید در نمی‌آید! چون حکومت »دینی «است! آیا هیچکدام از این مراجع نمی‌دانند کمترین دلسوزی برای دین آن است که »دین را از سیاست و حکومت جدا کنند«؟ یعنی نمی‌فهمند در اردوگاه سیاست، »دین «بازنده است و مافیاها برای کسب ثروت و قدرت بیشتر، بهانه‌ای بهتر از »دین« پیدا نمی‌کنند؟ پس چرا اینهمه مرجع تقلید کمترین شباهتی به »حسین «ندارند که برای جلوگیری از انحراف دین جدش قیام کرد؟

به خدا »جدایی دین از حکومت«، بیشترین خیرخواهی برای حفظ حرمت و احترام به دین است. این ابتذالی که به نام حاکمیت اسلام در »این چهل سال سیاه «تجربه کرده‌ایم، حجّت کافی نیست تا ثابت کند دین چه صدماتی از سیاست خورده؟ این را به علما و مراجع بزرگوار بگویید تا بدانند این حکومت اسلامی، جامعه‌ی ما را به قهقرای تباهی و انحطاط برده و چیزی تا »ختم کامل دین «در بین مردم باقی نمانده است!

اگر تا دیروز »تن‌فروشی اختیاری« معدودی از زنانِ نیازمند را می‌دیدید، حالا بشنوید از »اجاره‌دادن زنان و دختران به مردان دیگر !«و بدانید این فقط یکی از نشانه‌های آن »فقری « است که فرمود: وقتی از دری وارد می‌شود، »ایمان «را از آن درِ دیگری بیرون می‌کند!

اگر بنا بر پیاده‌سازی شریعت اسلامی باشد، کدام یک مهمترند؛ »محو فقر«؟ یا ترویج ابتذال صیغه و چندهمسری؟

به قول هانا آرنت در »ابتذال شرّ«؛ »شرّها و رذالت‌های بزرگ «اغلب توسط متعصّبان کور »عادی‌سازی « شده‌اند! اما گاهی هم »مردم عادیِ فریب‌خورده«، رذالت‌ها را تبدیل به عادت و هنجارهای عادی کرده‌اند! اینجا مؤسسات خاص وابسته به حکومت، در حال عادی‌سازی ابتذال هستند، و علمای دین هم سکوت کرده‌اند.

اگر این مملکت »بر مدار قانون « اداره می‌شد، همین مؤسسه که »مهارت‌های چند همسری! «را تبلیغ کرده و آموزش می‌دهد، باید توسط دادستان عمومی به جرم »تشویش اذهان عمومی «تحت پیگرد قضایی قرار بگیرد. آیا چنین کاری کرده‌اند؟ نه! چون تشویش اذهان را در جایی جستجو می‌کنند که آینه‌های جامعه‌اند: مطبوعات!

دستگاه قضایی آنقدر عنوان اتهامی »تشویش اذهان عمومی «را به ناحق در مورد روزنامه‌ها و روزنامه‌نگاران به کار برده که خود عوامل قضایی هم باور کرده‌اند »مشوّش کردن فکر و ذهن مردم«، فقط کار مطبوعات و منتقدان است و در موارد دیگران کاربرد ندارد!

دیگران تشویش اذهان نمی‌کنند؟ آن منبری که با یک خطبه‌ی نمازجمعه، کشور را در معرض خطر قرار می‌دهد، یا مداحانی که منافقانه موجب نفاق و »چند دستگی «در کشور می‌شوند، و یا نظیر همین مؤسسات مشکوکی که به نام شرع و سنت، امثال همین »کارگاه آموزش مهارتهای چند همسری «راه می‌اندازند و جامعه را به سمت »ابتذال شرعی! «سوق می‌دهند، مصداق درست‌تر »تشویش اذهان عمومی «هستند.

آقای دستگاه قضایی! این پوستر تبلیغاتی، در یک ذهن سالم، ذهن یک نوجوان هم »تصوّراتی از همبستری گروهی «ایجاد می‌کند. وای به آنها که با یک تار مو تحریک می‌شوند! اگر واقعاً نگران تشویش اذهان عمومی مردم و حفظ بنیان خانواده‌ها هستید، زودتر این »بساط کثیف «را جمع کنید!

هشدار را جدی بگیرید: قُبح این موضوع که بریزد، فقط در چارچوب »خانواده «و »همسر «محدود نمی‌ماند! به »آقایان «پولدار هم محدود نخواهد ماند! هیچ جای دنیا این فضاحت‌ها را از »مکانهای خاص « به سطح اجتماع نمی‌برند، که اگر عمومی بشوند و به جامعه برسند، افراد برای »گروپ سـ... «معطل عاقد و عقد نمی‌مانند و این جامعه‌ی اسلامی »بیشتر از این؛ به نام دین در لجن فرو می‌رود!«

بابک‌داد ۹۸/۸/۱۸

بیانیه جبهه ملّی ایران

به‌مناسب شصت و پنجمین سالگرد شهادت دکتر حسین فاطمی

«امیدوارم نسل‌های بعدی نَهضَت همیشه جاوید ملّی ایران را ادامه دهند.»

شصت‌وپنج سال پیش، در سپیده‌دم ۱۹ آبان‌ماه ۱۳۳۳، ستاره درخشان نَهضَت ملّی ایران، دکتر حسین فاطمی بر تارک تاریخ حماسی ایران‌زمین جاودانه شد. او به دست دژخیمان استبدادی برخاسته از کودتای ننگین 28 مرداد به شکلی ددمنشانه به شهادت رسید.

شهید راه وطن »دکتر حسین فاطمی «در آبان سال ۱۲۹۸ در شهرنائین چشم به جهان گشود. او زاده عصری بود که اهداف انقلاب مشروطه یعنی آزادی و استقلال ملّی به دست فراموشی سپرده شده بود. از این حیث او فقر، فساد، نابرابری و بی عدالتی را با گوشت و پوست خود لمس می‌کرد و به‌درستی ریشه همه مصائب را در استبداد مطلق می‌دانست. از همان دوران نوجوانی وارد سیاست شد و به‌رغم خَفَقان با استبداد رضاشاهی نبرد کرد. در سَنین کم، سه عنصر »خودساختگی«، »استقلال فردی و ملّی «و »شهامت و شجاعت اخلاقی «را در خود پرورش داد. حسین فاطمی در سال ۱۳۱۵ همزمان با تحصیل در دبیرستان، در نشریه **باختر** به مدیریت برادرش سیف‌پور فاطمی، فعالیت مطبوعاتی را در اصفهان آغاز کرد. از همان دوران استعداد شگرف خود را در فنّ نگارش و تحلیل سیاسی، نشان داد. تا جایی‌که یک سال بعد به تهران آمد و در نشریه ستاره مشغول به کار شد. ضمن امرار معاش، با استبداد رضاشاهی سخت مبارزه می‌کرد، چندین بار دستگیر شد. آخرین مرتبه دستگیری وی، در میانهٔ سال ۱۳۱۹ بود که همزمان با رهایی زندانیان در شهریور ۱۳۲۰، فاطمی نیز آزاد شد. او نخستین کسی بود که برای شهدای دوران رضاشاهی آیین نکوداشت برگزار کرد. در اصفهان طی مجلس یادبودی برای تجلیل از شهدا سخنرانی آتشینی ایراد کرد. همین دست فعالیت‌ها، دگربار موجب بازداشت وی شد.

در سال ۱۳۲۱ با انتقال نشریه باختر، به تهران مهاجرت کرد. در نخستین سرمقاله باختر در ۱۴ تیرماه ۲۱، خط مشی و مسیر مبارزاتی خود را این‌گونه بیان کرد: »به امید خداي بزرگ براي خدمت به ايران و فداكاري در راه آزادي و استقلال، قلم به دست گرفته، قدم به ميدان گذاشته‌ايم. هدف بزرگ ما خدمت به ايران، استقلال و آزادي است. **ايران** امانتي كه به ما سپرده شده و بايد دست به دست آن را به ديگران تسليم كنيم. امانتي بزرگ كه عظمت آن از تاريخ بزرگتر؛ **استقلال** مملكت يادگار قرون و اعصار خون‌بهاي هزاران سال فداكاري است... اول وسيلة ما براي حفظ ايران داشتن **آزادي** است. يعني تمام افراد ايراني و اجتماع تا آزادي نداشته باشند، نمي‌توانند به وظيفه خود عمل نمايد.».

دکتر حسین فاطمی «حزب» و «رسانه» را از ارکان دموکراسی می‌دانست. از همین روی در سَنین کم، کوشش فراوانی در برپایی این دو رکن داشت. در سن ۲۲ سالگی »جبهه آزادی « را به همراه جمعی از روزنامه‌نگاران، پیرو مبارزه انتخابات سرنوشت‌ساز مجلس چهاردهم، بنیاد نهاد.

در سال ۱۳۲۳ برای تحصیل در رشته‌های روزنامه‌نگاری، علوم اجتماعی و سیاسی به فرانسه رفت و همزمان مطالب بسیاری، در نقد رفتارهای حزب توده، جدایی‌طلبی فرقه دموکرات در آذربایجان، سیاست‌های داخلی و خارجی هیأت حاکمه، برای درج در نشریات تهران روانه می‌کرد. در سال ۱۳۲۷ با اخذ مدرک دکترا به ایران بازگشت. از همان بدو ورود به ایران، با توجه به تُندباد حوادث، دکتر فاطمی مرکز ثِقل ساماندهی مبارزات آزادی‌خواهانه و استقلال‌طلبانه گشت. در هشت اَمُرداد ۱۳۲۸ روزنامه **باختر امروز** را بنیان نهاد. باختر امروز نخستین روزنامه آزاد و مستقلی در آن بزنگاه بود که تا پایان انتشار در راه یک هدف متعالی، گام برداشت.

بار دیگر با پشتیبانی دکتر مصدق، او سندیکای روزنامه‌نگاران مستقل را ایجاد کرد. در جریان انتخابات مجلس شانزدهم، دکتر مصدق چند روز پیش از شروع انتخابات از سندیکای نشریات مستقل ملّی از جمله دکتر فاطمی دعوت کرد تا در جهت بیداری افکار عمومی و سلامت انتخابات مجلس شانزدهم روشنگری نمایند. از این تاریخ همراهی وفادارانه دکتر فاطمی با دکتر مصدق آغاز شد.
در ۲۲ شهریور ۱۳۲۸ او هیأت هفت‌نفره مدیران جراید را به همراه نمایندگان مستقل مجلس پانزدهم ساماندهی کرد. این گردهمایی سنگ بنای جبهه ملّی ایران را گذارد. تحصن بی‌سابقه مردم در ۲۲ مهرماه به همراهی جمعی از مدیران جراید، سران احزاب و سازمان‌ها به ابتکار دکتر مصدق در کاخ مرمر و تحصن چهار روزه دکتر فاطمی به همراه ۲۰ نفر برگزیدهٔ متحصن به درون کاخ، موجبات شکل‌گیری جبهه ملّی ایران در اول آبان، را فراهم کرد. میتوان گفت که شخصیت تشکیلاتی و قدرت سازماندهی دکتر فاطمی در کنار وجه کاریزماتیک و مؤثر دکتر مصدق، دو وزنه مکمل در ساماندهی تشکیلاتی جبهه ملّی ایران بود. هم او بود که اول آبان ۱۳۲۸ چندی پس از تحصن در منزل دکتر مصدق، پیشنهاد همبستگی احزاب و اصناف را زیر مجموعه یک «جبهه واحد» مطرح کرد و در نهایت سازمان و عنوان **جبهه ملّی ایران** به ابتکار فاطمی شکل می‌گیرد. در این سازمان فاطمی جوان به عنوان مسئول کمیته تعلیمات و نشریه **باختر امروز** به عنوان ارگان رسمی جبهه ملّی ایران محسوب می‌شود. او در یک سخنرانی »اهداف جبهه ملّی ایران را استقلال و آزادی و عَدالت اجتماعی «معرفی و شورای مرکزی این اهداف را به عنوان اصول سازمانی تصویب می‌کند.

با تلاش‌های جبهه ملّی ایران و روشنگری‌های شبانه‌روزی دکتر فاطمی و همکارانش، هشت نفر از اعضاء وارد مجلس شانزدهم شدند و به‌گفته دکتر مصدق »ملّی شدن صنعت نفت در سراسر کشور ابتکار شادروان دکتر حسین فاطمی است که چون کمیسیون نفت مجلس شورای ملّی پس از چند ماه مذاکره و مباحثه نتوانست راجع به استیفای حق ملّت از شرکت نفت انگلیس و ایران تصمیمی اتخاذ کند، دکتر فاطمی گفت: **نفت را باید ملّی کرد تا دنیا بداند که نمایندگان جبهه ملّی ایران جز آسایش مردم چیزی نمی‌خواهند و با هیچ سیاستی سازش ندارند**». بنابراین ایدهٔ ملّی شدن صنعت نفت ایران در سراسر مناطق کشور به ابتکار دکتر فاطمی در شورای مرکزی جبهه ملّی ایران مطرح و در نهایت در ۲۹ اسفند ۱۳۲۹ این طرح در مجلس به تصویب رسید.
اکنون جای بسی تأمل است که با گذشت هفتاد سال پس از شکل‌گیری جبهه ملّی ایران، نه تنها برای میراث و میراث‌داران این سازمان دیرپا، تنگنا و سخت‌گیری روا می‌دارند، بلکه از یک گرامی‌داشت ساده، به‌مناسبت هفتادمین سال پایه‌ریزی آن، به دست توانای دکتر مصدق و دکتر فاطمی جلوگیری به عمل می‌آورند!
این در حالی است که ظاهراً حاکمیت از دکتر فاطمی تکریم به عمل می‌آورد و سال‌ها است که عنوان خیابان‌های شهرهای مختلف را به نام او نهاده. گرچه آن‌سوتر، نام خیابان‌هایی را به نام دشمنان و عوامل ترور او، همراه کرده است! آخرین نمایش مضحک، نام‌گذاری کویی به نام دکتر محمد مصدق است! این کردار تضادآلود، چیزی جز تحقیر فرهنگ ملّی و مخدوش کردن نمادهای ملّی این سرزمین نیست.
***
در هفتم اردیبهشت ۱۳۳۰، مجلس شانزدهم دکتر مصدق را به عنوان نخست‌وزیر برمی‌گزیند و فاطمی به عنوان سخنگو، معاون سیاسی و پارلمانی دولت انتخاب می‌شود. دکتر فاطمی یکی از وزنه‌های مهم تشکیلاتی و حتی تبلیغاتی دولت ملّی در نبرد با دسیسه‌های شرکت نفت ایران و انگلیس بود. به همین خاطر فاطمی همراه هیأتی بود که دکتر مصدق را برای شرکت در شورای امنیت به نیویورک همراهی کرد. او از سمت معاونت نخست‌وزیری به‌واسطه شرکت در انتخابات مجلس هفدهم استعفاء می‌دهد و به عنوان نماینده تهران برگزیده می‌شود. دشمنان داخلی و خارجی دولت و فداییان اسلام هر روز برای دولت دسیسه‌چینی می‌کردند. ضمن این‌که همواره درصدد ترور دکتر مصدق و نزدیکان وی بودند، تا نَهضَت ملّی را از اهداف خود بازدارند. دکتر فاطمی این قلب تپنده نَهضَت یک روز پیش از اعلام انتخابات تهران، در ۲۶ بهمن ۱۳۳۰ در ظهیرالدوله هنگام سخنرانی بر سر مزار »محمد مسعود«، توسط یکی از اعضای فداییان اسلام، ترور می‌شود. گرچه این ترور، نافرجام بود. اما آثار گلوله تا پایان عمر دکتر فاطمی را رنج داد. پس از چند ماه معالجه، در نهایت دکتر مصدق در ۱۵ مهرماه ۱۳۳۱ فاطمی را به عنوان وزیر امورخارجه انتخاب کرد.
دکتر حسین فاطمی از این حیث وزیر امور خارجه به عنوان ارگان مهم دولت ملّی شد، که نه تنها یکی از معتمدان دکتر مصدق که استوانه‌ای در نهضت ملّی بود که اصل **استقلال ملّی** برای وی، اهمیت فراوان داشت. در دولت ملّی و دموکراتیک، سیاست خارجی باید بازتاب سیاست داخلی مبتنی بر حاکمیت ملّی باشد؛ دکتر فاطمی به خوبی پژواک گفتمان دولت ملّی دکتر مصدق بود. دوران کوتاه وزارت خارجه دکتر فاطمی بیان‌گر عزّت و استقلال ملّی ایران‌زمین، احترام به اراده عمومی و حاکمیت ملّی بود. او در دفاعیات خود در دادگاه نظامی، فرآیند بازتاب سیاست ملّی در سیاست خارجی را این‌گونه بیان کرد: »سیاست خارجی حکومت جناب آقای دکترمصدق در آن روز روشن بوده، ... با کمال صراحت می‌گویم نه آن روز نه امروز، هرگونه سازش با اجنبی برای حفظ قدرت دولت و نگاه‌داری مقام و موقعیت، هدف ما نبوده است. با همه انتقامجویی‌ها و خشونت‌ها و فشاری که با من به خصوص رفتار شده، هزار مرتبه آن زجرها و عقوبت‌ها را به مهر و لبخند، هر بیگانه ترجیح می‌دهم و سیلی از دست هموطن خود را بهتر از نوازش و عطوفت دیگری می‌پذیرم.« به چشم دیدیم که پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد سیاست خارجی ایران چگونه رقم خورد! نه تنها این روابط خارجی بود که مناسبات داخلی را سامان می‌داد، بلکه شوربختانه به یک کشور وابسته به غرب تبدیل شدیم. چون از کار حاکمیت ملّی و داخلی وامانده شده بودند، کلید حل امور را در جای دیگری پی می‌گرفتند. صنعت نفت ایران نه تنها ما را به سمت یک کشور سلطه‌پذیر سوق داد که نفت وسیله‌ای برای روابط غیر انسانی تسلیحاتی گشت. خود همین امر یکی از عوامل مهم انقلاب ۱۳۵۷ را فراهم کرد. گرچه اقتدارگرایان برخاسته از انقلاب با روش‌های اختناق، همان روابط تسلیحاتی و نظامی‌گری رژیم گذشته، به اضافه روش‌های مُداخله‌جویانه را پی گرفته است. ضمن این‌که روابط تنش‌زای خود با غرب را دست‌آویزی برای خفقان داخلی کرده است. همین امر، دو اصل »آزادی «و »استقلال ملّی «را پیش از گذشته تحت شعاع قرار داده است.

درست است که کودتای ۲۸ مرداد بسیاری از دستاوردهای دولت ملّی را نقش برآب کرد و در نهایت موجب شرایط دشوار برای فاطمی و اعدام او شد. اما این دوران، جلوه دیگری از زندگی حماسی شهید دکتر حسین فاطمی را عیان کرد. ابتدا در شب کودتای نافرجام ۲۵ آمُرداد ۱۳۳۲، گارد شاهنشاهی وی را دستگیر کرد. به‌واسطه شکست کودتا او آزاد شد، فردای آن روز وی در میتینگ جبهه ملّی ایران در میدان بهارستان چنین گفت: »این آقازاده خلف‌الصدق همان پدری است که بیست سال ایران را غارت کرد. نصف مملکت را به صورت املاک اختصاصی درآورد و مرض زمین‌خواری او شهره دنیا شد و عایدات سالیانه او سر به ده‌ها میلیون گذاشت سرانجام در روزی که باید از منافع کشورش دفاع کند مردم بی‌پناه را به تانک و توپ بمباران دو دشمن قوی، بلاتکلیف سپرد و خود با کامیون‌های جواهرات راه فرار را در پیش گرفت. با این تفاوت که از کودتای انجام شده پدر در سوم شهریور، بیست سال گذشته بود و پسری که وارث آن کودتای ننگین بود برای تحکیم پایه‌های لرزان و سست سلطنت جنایت‌آمیز خویش به نهضت ملّی وطن که با خون فرزندان سی‌تیر آبیاری شده بود شبیخون ناجوانمردانه زد [۲۵ امرداد]، ولی چون نقش ابلهانه او نگرفت، بعد از یک ساعت بر هواپیما نشست و در کنار سفارت انگلیس بغداد فرود آمد.... .«طولی نکشید که کودتای سه ابرقدرت انگلیسی آمریکایی، و شوروی، به ثمر نشست و دولت ملّی ایران سرنگون شد. تأثیر دکتر فاطمی در پایداری نَهضَت ملّی چنان بود که همواره در صف نخست سلاخی دشمنان نَهضَت قرار داشت؛ تا جایی‌که اولین خبر (دروغ) بشارت‌آمیز کودتا از رادیو چنین بود: »الو الو! مردم در تهران قیام کردند و خانه مصدق را به آتش زدند و حسین فاطمی را قطعه قطعه کردند!». البته طرح دشنه‌آجینی دکتر فاطمی به‌واسطه اختفای وی، هفت ماه بعد اجرا شد.

در روز ۲۲ اسفند ۱۳۳۲ پس از پیدا شدن محل اختفای او توسط مأموران حکومت نظامی، زمانی‌که توقیف‌کنندگان تاج‌بخش، در حال انتقال وی از عمارت شهربانی به زندان لشگر دو زرهی بودند، ایشان را در معرض حمله یازده تن چاقوکش حرفه‌اي به سردستگي شعبان جعفري قرار دادند. تصميم اين بود كه با صحنه‌سازي او را به قتل برسانند. خواهر دكترفاطمي، سلطنت فاطمي آزاده‌زني شجاع كه خود را به محل شهرباني رسانده بود، برای حفاظت از جان برادرش خود را در مقابل ضربات چاقوکشان قرار داد. ضاربین ۸ ضربه چاقو به ریه و سینه حسین فاطمی و ۱۱ ضربه به سلطنت فاطمی وارد کردند.

دکتر فاطمی را از آن تاریخ بیش از هفت ماه با پیکری آغشته به خون، تحت شدیدترین روش‌های شکنجه و بازجویی قرار دادند. در حالی‌که حتی توان نشستن، نوشتن و سخن گفتن را نداشت و کمیسیون پزشکی به واسطه جراحات و بیماری او را حتی معاف از دادگاه معرفی کرد. در دادگاه سرّی نظامی، او روی برانکارد، محکم و استوار پرده از دسیسه‌های کودتاگران برداشت. با این وجود رسماً پادشاه و سیا حکم به اعدام غیرانسانی وی دادند. این جنایت بزرگ تاریخی هیچ‌گاه فراموش نخواهد شد و تا ابد این ننگ بر پیشانی دودمان رژیم سابق خواهد ماند. جای بسی تأسف است که برخی با وجود این جنایات بزرگ بشری، به نادیده گرفتن جنایات رژیم سابق نشسته‌اند و خود را در تنگنای و بد و بدتر قرار داده‌اند! بدیهی است تطهیر هر جنایتی، موجب اعتبار جنایاتی همانند خواهد شد.

شهید دکتر حسین فاطمی در دشوارترین شرایط زندان و پیش از اجرای حکم اعدام، نه تنها اهداف نَهضَت ملّی و جبهه ملّی ایران را رها نکرد. بلکه به این باور رسیده بود که سلطنت استبدادیِ پهلوی به‌هیچ‌وجه اصلاح‌پذیر نیست و زیر حکم اعدام به هواخواهان نَهضَت چنین پیامی داد: »فدائی نهضت بسی افتخار دارد که با خاندان ننگین پهلوی هیچ‌گاه موافقت نداشته و معتقد بوده که تا یک تَن از این دودمان ننگین در مقام سلطنت باشند، غیر ممکن است پای استعمار انگلستان از ایران بدر رود، چه اینان پدر بر پدر، خانه‌زاد انگلستان بوده و تا این دست پروردگان سفارت باقی باشند، دولت فخیمه احتیاجی به جاسوس و مأموران دیگر نخواهد داشت. نهضت ملّت ایران با وجود دربار پهلوی و مار خوش خط و خالی که در رأس قرار دارد، هیچ‌گاه به ثمر نخواهد رسید و وظیفه فرد فرد هواداران نهضت است که با تمام قوا با این کانون فساد که آخرین آتوی امپریالیسم انگلستان است، جداً مبارزه کنند.«

فاطمی همواره امیدوار و بلکه یقین داشت که پس از وی، نسل جدید در نَهضَتی فراگیر، بساط استبدادیِ سلطنت پهلوی را واژگون سازد. پیش از شهادتش چنین گفت: «مرگ حقّ است و من از مرگ ابائی ندارم، آن‌هم چنین مرگ پر افتخاری، من میمیرم که نسل جوان ایران از مرگ من عبرتی گرفته و با خون خود از وطنش دفاع کرده و نگذارند اجنبی بر این کشور حکومت نمایند .«پس از ۲۴ سال؛ از ثمرة خونِ پاک دکتر فاطمی و دست‌رنج مبارزان راه استقلال و آزادی، انقلاب 57 پدید آمد که با هدف تأسیس نظام جمهوری عُرفی و مبتنی بر حاکمیت ملّی، توانست نظام استبدادیِ سلطنت موروثی را برچیند. اما با دریغ و تأسف بسیار، طولی نکشید، که آن انقلاب با شبیخون دیگری، منحرف شد و دسته دسته جوانان وطن که خود در انقلاب نقش داشتند، یا به جوخه اعدام سپرده شدند و یا در جنگ خانمان‌سوز هشت ساله، شهید و جانباز شدند و تمام آرمان‌های ملّت ایران به طاق نِسیان کوبیده شد. همه ما موظفیم که برای زنده نگه داشتن امید و آرمان شهید فاطمی و روشنایی مشعل فروزان استقلال و آزادی نهضت ملّی ایران، کوشا و پویا باشیم. از یاد نبریم که او در واپسین سرود حماسی خود بیان کرد: »من خدای را شکر می‌کنم که در راه مبارزه با فساد شهید می‌شوم، خدای را شکر می‌کنم که با شهادتم در این راه دِین خود را به ملّت ستمدیده و استعمارزدهٔ ایران ادا کرده‌ام و امیدوارم نسل بعدی، همچنان نهضت همیشه جاوید ملّی را ادامه دهند.«

دکتر فاطمی در مدت بازداشت تا زمان اجرای حکم اعدام، در اثر جراحات، توان ایستادن روی پای خود را نداشت، اما هنگام اعدام با تبی شدید، از برانکارد پایین آمد و در مقابل جوخه اعدام ایستاد. اکنون به‌نام ایران و پایداری استقلال و آزادی، طنین واپسین بانگ وی را پیش از تیربارانِ پیکر پاکش، زمزمه می‌کنیم:

«زنده‌باد آزادی، زنده‌باد مصدق و پاینده باد ایران«

۱۸ آبان‌ماه 1398

تهران - شورای مرکزی جبهه ملّی ایران

جلوگیری از مراسم سالگرد تاسیس جبهه ملی ایران

از تشکیل جلسه بزرگداشت هفتادمین سالگرد تاسیس جبهه ملی ایران جلوگیری شد

امروز دوم آبان‌ماه ۱۳۹۸ ساعت ۴ بعدازظهر قرار بود اعضای شورای مرکزی و کمیته تشکیلات جبهه ملی ایران در کنار برخی از شخصیت‌های ملی سایر گروه های سیاسی مانند حزب ملت ایران، نهضت آزادی ایران، کانون نویسندگان، نیروهای ملی مذهبی و جامعه وکلای دادگستری، در یک تالار در خیابان میرداماد تهران، هفتادمین سالگرد تأسیس جبهه ملی ایران، خانه‌ی سیاسی دکتر محمد مصدق را جشن بگیرند. اما دستگاه‌های انتظامی و امنیتی جمهوری اسلامی در راستای سیاست بسته نگاه داشتن جامعه ایران و ایجاد جو اختناق، درب تالار مزبور را بسته و از ورود شرکت‌کنندگان در این مراسم جلوگیری نمودند.

در نتیجه بیش از ۲۰۰ نفر از شخصیت‌ها که بدون فراخوان عمومی برای شرکت در مراسم حضور یافته بودند، در پشت در تالار تجمع نموده و به سخنان خانم الهه امیرانتظام عضو شورای مرکزی جبهه ملی ایران درباره تاریخچه تشکیل این سازمان گوش فرا دادند. و سپس دکتر حسین موسویان از طرف هیئت رهبری اجرائی جبهه ملی ایران از حضور بانوان و آقایانی که برای حضور در این مراسم تجمع پیدا کرده بودند قدردانی و سپاسگزاری نموده و اظهار امیدواری کردند که با تلاش زنان و مردان آزادی‌خواه و پیرو راه مصدق، این سرزمین بتواند به دموکراسی و حاکمیت ملی که سرمنشاء همه پیشرفت‌ها و توسعه‌ها است دست یابد.

دوم آبان ماه ۱۳۹۸

روابط عمومی جبهه ملی ایران

گرافیتی های شهری در حمایت از معترضان سرکوب‌شدهٔ عراق

دوشنبه, ۲۹ مهر, ۱۳۹۸

امسال مراسم اربعین در خیابان‌هایی برگزار شد که دو هفته پیش از آن، خون صدها نفر از معترضان عراقی در آن ریخته شده بود. فریاد ده‌ها هزار نفره‌ای که علیه فقر و بیکاری و تبعیض و نابرابری بلند شد، بلافاصله با گلوله‌های سربی پاسخ گرفت. معترضان نیز به نوبه خود اعتراضی را که با شعار »نه به فقر و بیکاری «شروع کردند، بلافاصله به شعار »سرنگونی «گره زدند تا بار دیگر تجربهٔ هزاربار رفته را ثابت کنند که چرا اقتصادی‌ترین اعتراضات هم همیشه سیاسی است.
مدتهاست صدای ممتد تیرباران و دود سیاه و لاستیک‌های مشتعل بر فراز شهر، تصویر آشنایی از خاورمیانه شده که یک روز از ایران و روز دیگر از اردن و عراق و این روزها از لبنان سر بر می‌آورد.
دو هفته پیش، حساس‌ترین شعار اعتراضات مردمی عراق که می‌بایست به گوش مردم ایران می‌رسید بقدر کافی شنیده نشد: شعارهایی که انعکاس خشم و ستوه مردم عراق از دخالت‌های جمهوری اسلامی در کشورشان بود.
اینک مشابه همان شعارها به نحو دیگری در لبنان تکرار شده است.

پس چندان عجیب نیست ج.ا که روزی معترضان دی‌ماه ۹۶ را »تفاله «خوانده بود، معترضان عراقی را مُشتی مزدور نامید و هارترین نیروی خود را در خاک عراق برای سرکوبشان بسیج کرد. در چنین اوضاع و احوالی که جمهوری اسلامی نه فقط توسعه‌طلبی نظامی و سیاسی در منطقه را سالهاست در دستور کار دارد، بلکه بعد از سوریه دست به کار سرکوب معترضان عراقی هم شده، مسئولیت ما از ایران اعلام همبستگی پررنگ‌تر با اعتراضات مردمی عراق و سوریه و لبنان است که نه فقط زیر ستم طبقهٔ حاکم خود هستند که به شکل تؤامان زیر یوغ دخالت‌های جمهوری اسلامی هم هستند.

از دی ۹۶ ایران تا مهر ۹۸ عراق: یک طبقه – یک مبارزه – یک دشمن
همبستگی با معترضان عراق علیه دخالت جمهوری اسلامی در کشورهای منطقه
کمیته عمل سازمانده کارگری – مهر ۹ ۸
کارزار »خیابان: تریبون زندانی سیاسی«

استاد مظاهر مصفا از میان ما رفت.

دکتر مظاهر مصفا استاد دانشگاه، شاعر و تصحیح گر برجستهٔ متون ادبی فارسی بود. او سال‌های طولانی به‌عنوان استادتمام رشتهٔ زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه تهران به‌خدمت مشغول بود تا اینکه در سال ۱۳۸۴، در زمان دولت محمود احمدی‌نژاد در ردیف استادانی قرار گرفت که به‌طور اجباری آنان را بازنشسته کردند. وی پدر علی مصفا، بازیگر سینما است. استاد مظاهر مصفا ۸ آبان ماه ۱۳۹۸ چشم از جهان فرو بست.

او پس از بعد از ۲۸ مرداد ۳۲ شعری را سرود که هزینه اش ۹ سال به تعویق افتادن مدرک دکترایش بود. شعار تاریخی و مشهور »یا مرگ یا مصدق «برگرفته از بیتی از یکی شعرهای مظاهر مصفا بود که در آن سروده بود: »آزادگان به راهت، از جان خود گذشتند/ با خون خود نوشتند، یا مرگ یا مصدق.«

آقای مصفا در جزوه‌ای در حاشیه شعرش با موضوع «مصدق »چنین توضیح می دهد: «اشاره است به شعار معروف "یا مرگ یا مصدق"... این همان قصیده است که گوینده [مظاهر مصفا] در مجلس درس استاد فقید شادروان بدیع‌الزمان فروزانفر بعد از ۲۸ مرداد ۳۲ به خواندن آن آغاز کرد و خشم و خروش استاد را برانگیخت و ۹ سال از درس و کار بازماند.»

اشاره مظاهر مصفا به اختلاف نظر او در مقام دانشجوی دکتری با بدیع‌الزمان فروزانفر در مقام استاد دانشگاه بر سر موضوع پایان‌نامه و نیز جدل لفظی با او بر سر شعر گفتن در ستایش مصدق است که باعث می‌شود آقای فروزانفر با او قهر کند و بدین ترتیب اخذ درجه دکتری آقای مصفا ۹ سال عقب بیفتد.

دکتر مظاهر مصفا: «رفتم به دادگاهِ مصدق / دیدم جلال و جاهِ مصدق»

یکی دیگری از اشعاری که درباره زنده‌یاد دکتر مصدق گفته شده، قصیده‌ای از دکتر مظاهر مصفا است. او که در سال ۱۳۳۲ این اقبال را داشت که به بیدادگاه نظامی دکتر مصدق رفت (خودش گفت یکی از افتخارات زندگی من رفتن به دادگاه مصدق بود)، این قصیده را در وصف دادگاه مصدق گفت:

رفتم به دادگاهِ مصدق دیدم جلال و جاهِ مصدّق
کشتيِّ دل شکست چو برخاست توفانِ اشک و آهِ مصدّق
بر پاکيِ عقیدت و نیّت دو چشمِ تر گواهِ مصدّق
برقِ نجاتِ مردمِ مشرق مي‌جست از نگاهِ مصدّق
کوهي زِ عزم و راي نهان بود در پیکرِ چو کاهِ مصدّق
پنهان به خانهٔ غم و اندوه دیدم جمالِ ماهِ مصدّق
دنیايي از امید نهان داشت لبخندِ گاه گاهِ مصدّق
آن روسپي زنان که ربودند ازکفش تاکلاهِ مصدّق
دیدم من اي شگفت که بودند اعضاي دادگاهِ مصدّق
تردامني زبون که زماني مي بود روسیاه مصدّق
دیدم ستاده پیشِ وي افسوس سروِ قدِ دو تاهِ مصدّق
فریادِ دل بخاست که اي واي آخر چه بُدگناهِ مصدّق
گفتم به جانِ سفله ترحّم این بود اشتباهِ مصدّق
فردا زِ سويِ شرق برآید فریادِ دادخواهِ مصدّق
اي دل غمین مباش که باشد دستِ خدا پناهِ مصدّق
ایرانیان غریو برآرند یا مرگ یا نجاهِ مصدّق

جبهه ملی ایران-هلند بر روی شبکه اینترنت
www.jebhemelli.nl
آدرس ایمیلی:
post4iraneazad@gmail.com

تظاهرات و خشم ملت‌ها در چهارگوشهٔ جهان:

در دنیا چه خبر است؟

روز جمعه 25 اکتبر جمعیت زیادی در حال پر کردن مرکز خیابان های پایتخت شیلی سانتیاگو هستند. تصویر AFP

اعتراض‌ها و تظاهرات خیابانی که گاه به خشونت کشیده می‌شود در چند کشور جهان ادامه دارد. برخی معتقدند که همهٔ این اعتراض‌ها ناشی از وضعیت اقتصاد جهانی است. دبیرکل سازمان ملل از حکومت‌ها خواسته است که بیشتر به حرف مردم گوش بدهند.

از اوایل ماه اکتبر امسال – مهر ۱۳۹۸ – تظاهرات و راه‌پیمایی‌ها در چند کشور شروع شد. از آمریکای جنوبی گرفته تا آفریقا و خاورمیانه، هزاران هزار اهالی شهرهای کوچک و بزرگ برای اعتراض به اوضاع اقتصادی یا سیاسی به خیابان‌ها آمدند...

بولیوی

کشور بولیوی از روز ۲۱ اکتبر/۲۹ مهر دچار بحران است. در این کشور، محرک اولیهٔ ناآرامی‌ها انتخابات ریاست جمهوری بود. معترضان می‌گویند که اقای اِوو مورالس نباید دوباره رئیس جمهوری شود.

شیلی

در شیلی اعتراضها از روز ۱۸ اکتبر شروع شد. افزایش بهای بلیط مترو در پایتخت، به نخستین اعتراضات دامن زد. تاکنون دست کم ۱۸ نفر در ناآرامی‌ها کشته شده‌اند.

لبنان

وقایع لبنان از ۱۷ اکتبر آغاز شد. در این کشور، بستن عوارض جدید به مکالماتی که از طریق "واتس‌آپ" انجام می‌گیرد، باعث شد که مردم به خیابان بریزند. دولت سعد حریری بلافاصله عوارض تازه را لغو کرد، اما دیگر دیر شده بود. خشم و نارضایتی دیرینهٔ لبنانی‌ها - بخصوص از زمانی که به ناچار پذیرای پناهجویان سوری شده‌اند – ناگهان سرریز کرد.

گینه

در این کشور آفریقایی، ادعای آلفا کُندِه، رئیس جمهوری ۸۱ ساله، برای یک دورهٔ مجدد ریاست جمهوری مردم را عاصی کرد. تظاهرات در گینه از روز ۷ اکتبر شروع شد.

اکوادور

به نظر می‌رسد که خشم مردم اکوادور از روز ۱۳ اکتبر به بعد، تقریباً آرام شده باشد. آنان از روز اول اکتبر برای اعتراض به افزایش بهای سوخت به خیابان آمدند. بعد از کشته شدن ۸ نفر و زخمی شدن بیش از هزار نفر، دولت از افزایش قیمت صرف نظر کرد...

عراق

دور تازه تظاهرات عراق از اول اکتبر شروع شد و همچنان ادامه دارد. نخستین اعتراضات در شبکه‌های اجتماعی، علیه بیکاری شکل گرفت و سپس به خیابان کشیده شد. دولت عادل عبدالمهدی قول برخی اقدامات اقتصادی و اجتماعی را داده است، اما وضعیت هنوز بحرانی است. فقط در تظاهرات روز جمعه ۲۵ اکتبر، بیش از چهل نفر کشته شدند...

از هنگ کنگ تا جلیقه زردهای فرانسه

گذشته از کشورهای یادشده، تظاهرات متناوب در هنگ کنگ ادامه دارد. در الجزایر نیز، اعتراضاتی که در واکنش به ریاست جمهوری مجدد عبدالعزیز بوتفلیقه آغاز شد، هنوز پایان نیافته است. اگرچه بوتفلیقه از ادعای خود دست کشید اما اعتراضات سیاسی ادامه دارد.

علاوه بر این، طی دو روز اخیر – ۲۵ و ۲۶ اکتبر – دست کم ۶۷ نفر در اتیوپی کشته شدند. پنج تن از کشته‌شدگان به نیروهای پلیس تعلق داشتند. در این کشور، اعتراضات از زمانی شروع شد که یک فعال سیاسی مشهور به نام جوار محمد اعلام کرد که عملاً در حصر خانگی است و منزلش در محاصره پلیس قرار دارد. این خبر، طرفداران وی را به خیابان ریخت و باعث درگیری آنان با پلیس شد.

واکنش سازمان ملل: به حرف مردم گوش دهید

در واکنش به این اعتراضات و تظاهرات جهانی، آنتونیو گوترش دبیرکل سازمان ملل در بیانیه‌ای از رهبران سیاسی خواست که به مسائل واقعی مردم گوش بدهند. گوترش هشدار داده است که اعتماد مردم به حکومت‌ها روزبه‌روز کمتر می‌شود.

برخی ناظران سیاسی معتقدند که ریشهٔ این بحران‌ها را باید در وضعیت اقتصاد جهانی جستجو کرد. آنان می‌گویند که نشانه‌های نارضایتی و خشم عمیق لایه‌های فرودست از ماه‌ها قبل قابل ملاحظه بوده است.

برخی از تحلیلگران اروپایی تظاهرات طولانی جلیقه زردهای فرانسه را یکی از نخستین نشانه‌های بروز یک بحرانی جهانی می‌دانند. آنان معتقدند که انتشار گستردهٔ تصاویر و خبرهای مربوط به جنبش جلیقه زردها به نوبهٔ خود محرکی برای تظاهرات در کشورهای دیگر بوده است.

اعتراضات خیابانی گسترده در عراق و لبنان و خشم مردم این کشورها علیه دخالت های رژیم جمهوری اسلامی

اعتراضات ضددولتی در عراق، جمعه سوم آبان، در ۱۰ استان ادامه یافت. در بغداد، بصره، کربلا، ناصریه، میسان، دیوانیه و ذی‌قار درگیری‌ها بین معترضان و نیروهای امنیتی خونین شد. آمار ضد و نقیضی از تلفات اعلام شده اما طبق آخرین گزارش‌ها ۴۰ نفر کشته و بیش از ۱۷۰۰ نفر زخمی شده‌اند. بنابر گزارش های خبرنگاران و رسانه های مستقل در دور قبلی اعتراضات خیابانی مردم عراق نیز صدها نفر کشته و زخمی شدند و نیروهای مسلح و تک تیراندازانی که بنابراظهارات مردم، وابسته به حشد الشعبی نیروی شبه نظامی نزدیک به رژیم ایران بودند، نقش اساسی در این کشتار و خشونت علیه مردم عراق داشتند. همچنین احزاب و گروه های نزدیک به ایران نیز این اعتراضات را به تحریکات عربستان و اسرائیل ربط دادند و دلیل اعتراضات را نه فساد دولتی که حضور آمریکا در عراق دانستند! این در حالی است که رژیم ایران از طریق نیروهای شبه نظامی حشد الشعبی در عراق حضور نظامی دارد و این به غیر از دخالت های سیاسی این رژیم در عراق است. شروع اعتراضات توسط جوانان و فارغ التحصیلان دانشگاه های عراق به دلیل بیکاری و خدمات رفاهی بد و ناقص دولت و قطع مداوم برق، انجام شد اما در ادامه در خیابان ها شاهد شعارهایی علیه مقامات جمهوری اسلامی از جمله خامنه ای و قاسم سلیمانی بودیم. این در حالی است که عراق طی سالهای گذشته به سرعت صادرات نفت خود را افزایش و تبدیل به دومین صادرکننده بزرگ نفت در اوپک شده است و درآمدهای خیره کننده و بی سابقه ای از فروش نفت داشته است اما مشخص نیست که سرنوشت این پول ها چه بوده و چطور توسط فساد دولتی ناشی از روی کار آمدن گروه های نزدیک به ایران حیف و میل شده است. در لبنان نیز از حدود 10 روز پیش اعتراضات وسیع مردمی به دلایلی تقریبا مشابه با عراق آغاز شد و سپس در ادامه رسانه ها فیلم هایی از شعار مردم این کشور علیه حزب الله لبنان که بازوی جمهوری اسلامی در لبنان است، پخش کردند. با وجود وعده ها و قول های مقامات این کشور، مردم لبنان نیز همچنان در خیابان ها حضور دارند و گزارشاتی نیز از حمله موتورسواران و طرفداران حزب الله به مردم در رسانه ها پخش شده است.

فلسفه در شرق و غرب و نسبت آن با زندگی و دمکراسی

خسرو میرزایی
منبع: کلمه

چکیده :غربی ها بعد از چندین قرن حکومت در قرون وسطا و پس از آن تابوهایی نظیر فلسفه در چارچوب تعالیم مدرسی و فلسفه به مثابه خادم الهیات پنداشتن را شکستند و بر پایه رشد علم، اقتصاد، انقلاب صنعتی، تکنولوژی، رنسانس و روشنگری وظایف فلسفه را از چارچوب تنگ و کلیشه ای از پیش تعیین شده فراتر بردند و در خدمت مردم و حقوق شان قرار دادند و علاوه بر تفسیر جهان به تغییر جهان هم اندیشیدند....

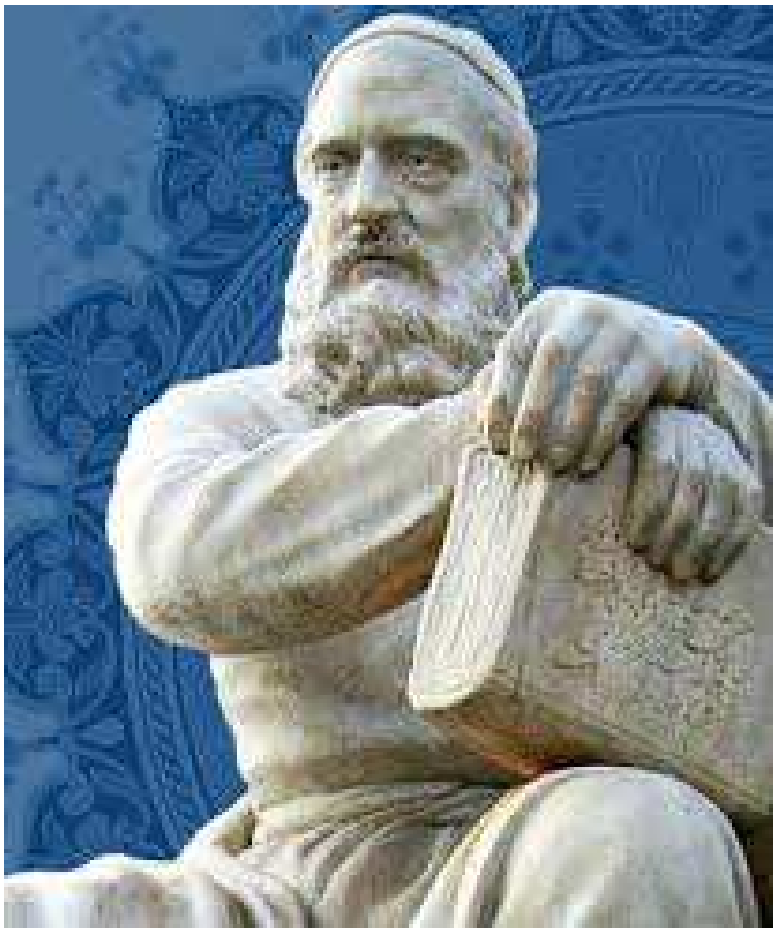

شرقیان از فلسفه یونان استقبال کردند و بر آن شدند که اصول فلسفه یونان را بر عقاید رایج خویش انطباق دهند. اما کمتر از خود پرسیده ایم که چرا فیلسوفان شرقی اجازه نیافتند آن بخشی از اصول فلاسفه یونان درباره دمکراسی، نوع حکومت و نقش مردم در آن ها را تفسیر و گسترش دهند. اتفاقا همین بخش از فلسفه یونانی می توانست با زندگی عملی مردم سر و کار داشته و در سرنوشتشان اثر بسیار بگذارد .
برای استبداد شرق چنین چیزهایی پذیرفته نبود و قدرتمداران وحافظان وضع موجود اجازه هم ندادند و اگر هم اندیشمندانی پا را از حیطه مورد نظرشان بیرون می نهادند سرنوشتشان یا بالای دار بود و یا آوارگی و دربدری .
غربی ها بعد از چندین قرن حکومت در قرون وسطا و پس از آن تابوهایی نظیر فلسفه در چارچوب تعالیم مدرسی و فلسفه به مثابه خادم الهیات پنداشتن را شکستند و بر پایه رشد علم، اقتصاد، انقلاب صنعتی، تکنولوژی، رنسانس و روشنگری وظایف فلسفه را از چارچوب تنگ و کلیشه ای از پیش تعیین شده فراتر بردند و در خدمت مردم و حقوق شان قرار دادند و علاوه بر تفسیر جهان به تغییر جهان هم اندیشیدند. فیلسوفان ، ادیبان و اندیشمندان غربی در این خصوص نقش بی بدیلی ایفا نمودند. هم از نظر دمکراسی ، آزادی اندیشه و بیان و عقیده و هم از نظر بررسی ماهیت جهان مادی و طبیعت پیرامونی گامهای عظیمی برداشتند و با کمک ابزارهای علمی نظیر دوربین، تلسکوپ و تجهیزات علمی ثابت کردند آنطور که کلیساییان و ارسطو گفته بودند نیست. نظم طبیعی جهان طور دیگریست و زمین مرکز عالم نیست. اما هیچ کس ارسطو را برای نظراتش در مورد کرات آسمانی سرزنش نکرد. علم و تجهیزات جدید حقایق و واقعیات جدیدی را کشف کرد که با تجهیزات محدود زمان ارسطو امکان پذیر نبود.
تغییر زیربنای اقتصادی و آزادی اندیشه ها بسی خلاقیت ها و پیشرفت ها را باعث شد که امروز شاهد آنیم و دستاوردهای عالم بشری در اینجا هم نخواهد ایستاد و همچنان به پیش خواهد رفت. البته این بدان معنی نیست که ما شیفته سیستم های غربی و حکومتگران آن ها باشیم و بر اعمال استثمارگرانه آن ها صحه بگذاریم؛

بلکه منظور برشمردن دستاوردهای علمی – نظری نوع بشر است. این شرقیان بودند که آثار فلاسفه یونان را ترجمه کردند و مورد استفاده قرار دادند و تجربیات و میراث فلسفی خود را هم برآن افزودند و غرب هم از این تجربه و دستاوردها استفاده کرد.

اما نکته محوری و تمدن ساز آن، این بود که بر اثر استبداد شرقی و هم چنین روحیات اوهام گرای و پنداربافی، فلسفه در بین ما شرقیان محدود به تفسیر جهان شد (آن هم بیشتر جنبه ذهنی و معنوی، نور، ظلمت و انطباق فلسفه با عقاید رایج) و بیشتر تفسیرهایی که منطبق و در خدمت عقاید مرسوم و رایج و طبق خواسته حاکمان باشد، ارائه داد و فلاسفه دچار بحثهای انتزاعی و نامانوس و نامربوط با زندگی عملی – واقعی مردم گردیدند. شاید اصطلاح" فلسفه بافی " از همین امر رایج شده باشد.

این تعیین تکلیف نوع تفسیر ، طبق کلیشه های مجاز کجا ، و برداشت فلسفی سقراط کجا که خواهان تامل انتقادی و بازتعریفی از همه پدیده ها بود؟ سقراط اعتقاد داشت که همه پدیده ها، نظرات و آداب و اعتقادات موجود را باید به دیده شک منطقی نگریست و از نو تعریف و تجزیه و تحلیل کرد . سفارش اول سقراط به شاگردانش این بود که معانی پدیده ها را بازتعریف کنید و به این بسنده نکنید که تاکنون به آن ها چگونه پرداخته شده یا تعریف شده اند. میان ماه سقراط تا ماه شرقیان زمین تا آسمان تفاوت بود. اگر از محدودیت فکری و رسالت فلاسفه شرق صحبت می شود مقصر اصلی هم اندیشمندان شرقی نیست بلکه این استبداد حکومتی و تک بعدی نگری شرقی است که حیطه را بر آن ها تنگ می کرد و اجازه نواندیشی و ابداع و ابتکار را از آن ها گرفت. عده ای که به این امر گردن ننهادند، بر بالای چوبه دار آویخته شدند و عده ای قتل عام و دربدر گردیدند . برخورد سفاکانه و قتل عام مزدکیان و مانوی ها در زمان ساسانیان جایی و ماوایی برای تفکر فلسفی و آزاداندیشی باقی نگذاشت. گرچه در زمان خلافت عباسیان در جهان اسلام علم و فلسفه گسترش یافت ولی در مجموع خلفای اموی و عباسی بسی اندیشمندان را همچون حلاج، ابن مقفع، سهروردی و .... به قتل رساندند. چنان تقدسی مبالغه آمیز و دروغین برای خلفای عباسی ایجاد شده بود که وقتی آخرین خلیفه عباسی را کشتند سعدی شیرازی، این دانای زمان چنان ناراحت شده بود که می گفت از آسمان خون خواهد بارید. ولی بعد از قتل خلیفه عباسی همه چیز به خیر گذشت و خون بارش و زلزله و بلایای دیگر نازل نشد. این نظر سعدی عاقل و دنیا دیده ما بود وای به حال عوام و مردم عادی ما .
ناصر خسرو قبادیانی جایی ذکر کرده: که به شهری وارد شدم دیدم کسبه ، مغازه ها را ترک کرده بسوی محلی می شتابند. کسبه هر یک با تکه ای گوشت برگشتند. قضیه را پرسیدم ؛ گفتند که یک " رافضی " را کشته اند و قطعه قطعه اش کرده اند . هر کدام از ما هم تیکه ای از گوشت آن را آوردیم (اجر و ثواب شان قبول!). ناصر خسرو که خود هم به جرم رافضی تحت تعقیب بود هر چه زودتر آن دیار را ترک کرد تا قطعه قطعه نشود .
حکیم عمر خیام هم که علاوه بر علمش اشعار فلسفی گرانبهایی دارد، همانند سقراط تعاریف و نظرات مرسوم را نمی پذیرد و به احتمال قریب به یقین چاره را در لاادری گری (علت و چیستی را نمی دانم) دید چون زمانه را دریافته بود که با دیگر اندیشمندان چه ها کرده اند، بعضی ها از حسد عمر خیام در تعلیم نظراتش و پرورش شاگردان ذکر کرده اند. عمر خیام تا همین مرحله هم بسی تکفیر و لعن شنیده ولی به روزگارش اگر مثل سقراط، افلاطون و ارسطو کلاس و آکادمی دایر مینمود و شاگردانی را دور خود جمع می کرد، به دلیل همین تضییقات اکثر اندیشمندان ما یا به شعر روی می آوردند و افکار خود را در چارچوب شعر بیان می کردند و یا هم به عرفان و تصوف و انزوای فکری و دوری از گیر و دار روی می آوردند تا شاید از گزند حوادث جانی سالم بدر برند. به این مصائب، مشکلات دیگری هم از قبیل تهاجم بیگانگان، قتل عام و نبود زیرساخت های اقتصادی مناسب را باید اضافه کنیم. در غرب فئودال ها از نظر اقتصادی مستقل و دارای امنیت بودند ولی در شرق چنین امنیت ملک و دارایی وجود نداشت و شاه یا حاکم هر وقت میل می کرد تیول و اموال دیگران را غصب و مصادره می کرد. اما فکر نکنیم که غربیان به آسانی مراحل فوق الذکر را طی کردند؛ بسی قربانی دادند و به آتش قرون وسطایی افکنده شدند اما در نهایت در پرتو عواملی از قبیل رشد زیرساخت های اقتصادی، انقلاب های صنعتی و کشفیات جدید، رنسانس و گسترش نظرات و آرا و علوم در پرتو صنعت چاپ گوتنبرگ و.... به چنان درجه ای از رشد رسیدند که توانستند این راه خونین را طی کنند و سدها و موانع را براندازند، این را هم یادآوری کنیم که در خود غرب هم روند رشد اندیشه و علم و صنعت یکنواخت نبود. کشورهایی نظیر اسپانیا و پرتغال بر اثر مقاومت نیروهای استبدادی – ارتجاعی بسی دیرتر این تحولات را پذیرفتند و از قافله عقب ماندند.
ناگفته نماند که شرق از کشورها و آیین هایی نظیر کنفوسیوس، شینتو، بودا، هندو و فرهنگ های مختلفی تشکیل شده که هر کدام از آن ها نظیر چین و ژاپن و هند و .... ویژگی های خود را دارند و مراحل مختلفی را طی کرده اند.
خلاصه کلام اینکه در شرق فلسفه با زندگی و دمکراسی پیوند نیافت و یکی از دلایل اصلی آن حاکمیت استبداد بود که همچنان هم ادامه دارد اما در غرب این پیوند بمرور ایجاد شد و امروز در نقطه اوج خود قرار دارد و همچنان هم در حرکتی رو به جلو به پیش می رود. چه زمانی و چگونه شرق می تواند این فاصله را کم کند یا آنرا از میان بردارد؟

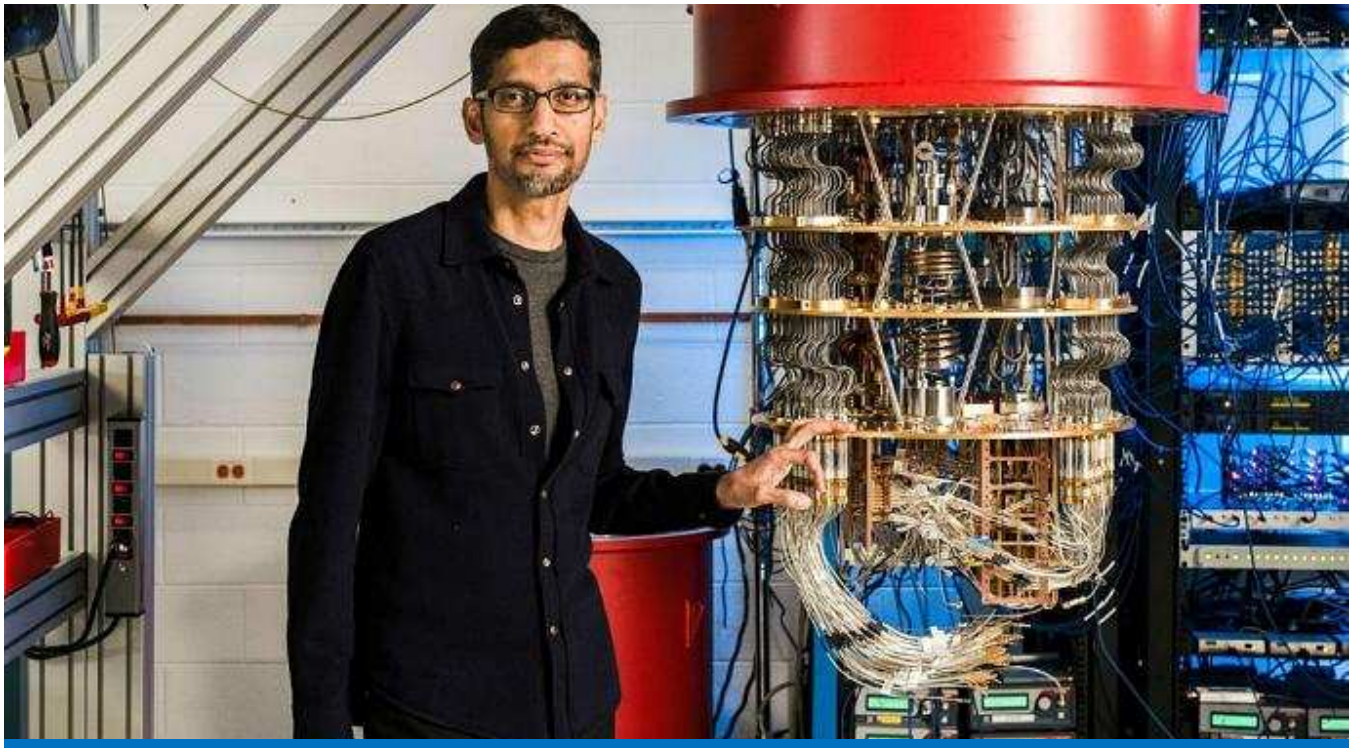

کامپیوترهای کوانتومی ابداعی جدید به مثابه جهشی خیره‌کننده در علوم بشری

گوگل دستیابی به برتری کوانتومی را تایید کرد

شرکت گوگل روز چهارشنبه ۲۳ اکتبر به طور رسمی اعلام کرد به برتری کوانتومی دست یافته است.

محققان این شرکت در مقاله‌ای در نشریه علمی نیچر گفته‌اند با دستیابی به فناوری جدید، انجام محاسبه‌ای که با پیشرفته‌ترین کامپیوتر حال حاضر جهان موسوم به «سامیت» ۱۰ هزار سال طول می‌کشد در ۳ دقیقه و ۲۰ ثانیه امکان پذیر شده است.

ابداع جدید که به مثابه جهشی خیره‌کننده در علوم بشری دانسته می‌شود، از آرزوهای دیرین دانشمندان به شمار می‌رفت و پژوهشگران برای بیش از سی سال بود که به دنبال راهی برای دستیابی به آن بودند. پیش‌تر گمان می‌رفت کامپیوتر کوانتومی در صورت اختراع باید از ماشین پردازشگر قدرتمندی به اندازه »یک زمین فوتبال «برخوردار باشد.

کامپیوترهای کوانتومی می‌توانند میلیون‌ها حالت یک مسئله را در کسری از ثانیه بررسی و محاسبه کنند. امری که در علوم ریاضی، شیمی، فیزیک، زیست شناسی، هوش مصنوعی و دیگر شاخه‌های علوم تا کنون امکان پذیر نبوده است.

با توجه به نقش گسترده این فناوری در آینده جهان و به خصوص در حوزه‌های نظامی و امنیتی، کامپیوترهای کوانتومی به مسئله امنیت ملی تبدیل شده‌اند و آمریکا و چین در سال‌های اخیر به طور گسترده‌ای در این فناوری سرمایه گذاری کرده‌اند.

در حالی که دولت چین بودجه‌ای ۴۰۰ میلیون دلاری به آزمایشگاه کوانتومی ملی خود اختصاص داده است، دولت دونالد ترامپ در آمریکا تعهد کرده است که ۱,۲ میلیارد دلار در این حوزه سرمایه‌گذاری کند.

رئیس جمهور ایالات متحده همچنین روز چهارشنبه با امضای یک فرمان اجرایی تحت عنوان فرمان کوانتوم ملی بودجه تازه‌ای را برای کمک به واحد تحقیق و توسعه تصویب کرد.

ساندرا پیچای، مدیرعامل گوگل، گفته است فناوری تازه هنوز به سال‌ها کار مهندسی و علمی احتیاج دارد تا بتوان از قدرت کامل آن بهره‌برداری کرد. وی در مصاحبه با نشریه دانشگاه ام آی تی با اشاره به توان فعلی کامپیوتر کوانتومی ابداع شده گفت: »هواپیمای اول فقط برای ۱۲ ثانیه پرواز کرد و به همین خاطر کاربردی عملی برای آن موجود نیست. اما این نشان داد که هواپیما می‌تواند پرواز کند.«

در کامپیوترهای کلاسیک، هر واحد اطلاعات که یک بیت نامیده می‌شود دارای ارزش صفر یا ۱ است. اما در کامپیوتر کوانتومی جدید که با نام «سیکامور »خوانده شده است هر بیت می‌تواند صفر و همزمان ۱ باشد و چنین چیزی اجازه می‌دهد تا امکان محاسبه چندجانبه و همزمان فراهم شود.

پدرام روشن؛ از تحصیلات مخفیانه در ایران تا پردازنده کوانتومی گوگل

گوگل روز چهارشنبه، اول آبان، اعلام کرد که در پژوهش‌های رایانه‌ای به تحولی عظیم دست یافته و با استفاده از پردازنده‌های کوانتومی توانسته یک معادله پیچیده را ، که حتی به‌وسیله نیرومندترین کامپیوترهای معمولی چندین هزار سال طول می‌کشید، طی چند دقیقه حل کند.

به گزارش رادیو فردا، پس از هفته‌ها بحث در مورد صحت ادعای گوگل در به‌کارگیری پردازنده کوانتومی، که پس از درز کردن یکی از مدارک این شرکت به رسانه‌ها آغاز شده بود، نشریه علمی »نِیچر «روز چهارشنبه در مقاله‌ای رسماً این تحول مهم در عرصه علوم رایانه را تأیید کرد.

این خبر مهم انگیزه خوبی بود برای انجام مصاحبه‌ای اختصاصی با پدرام روشن، یکی از دانشمندانی که در مرکز این پروژه در گوگل مشغول کار و پژوهش است.

پدرام روشن متولد ۱۳۵۶ در خانواده‌ای بهایی در ساری است که پس از تحصیل در دانشگاه زیرزمینی بهاییان، در سال ۲۰۰۱ وارد آمریکا شد و خیلی زود به مدارج عالی دست پیدا کرد. او دوره فوق‌دکترا در رشته کوانتوم را در دانشگاه سانتا باربارا در کالیفرنیا گذراند و از سال ۲۰۱۴، به‌عنوان پژوهشگر علمی و یکی از اعضای گروه سخت‌افزار کوانتومی گوگل، در این شرکت مشغولِ کار است.

آقای روشن در این گفت‌وگو برای اولین بار از کارش، زندگی‌اش و محرومیت‌های تحصیلی که به‌دلیل اعتقادات دینی‌اش در ایران با آن روبه‌رو بوده، سخن گفته است.

جزئیات کامل این گفت‌وگو را که به وسیله کیانوش فرید انجام شده، می‌توانید در فایل زیر بشنوید و گزارش آن به‌صورت مکتوب هم در ادامه می‌آید.

پدرام روشن یکی دوساله بوده که انقلاب می‌شود. می‌گوید خانواده‌اش به‌عنوان یک خانواده بهایی همواره نگران این بودند که مشکلات دامنگیر خانواده‌های بهایی آیا دامن آن‌ها را هم می‌گیرد یا نه. این نگرانی، به‌خصوص خطر بازداشت پدر خانواده، سبب می‌شود از از شهر ساری خارج شوند و در روستایی دورافتاده زندگی کنند.

»سال‌های کودکی سال‌های خیلی آرامی نبود. یکی از شوهرخاله‌هایم دستگیر شده بود، یکی دیگر نصف خانواده فرار کرده بودند از ایران و نصف دیگر در ایران بودند. یکی دیگر اعدام شده بود.«

با این حال، ده پانزده سال پس از انقلاب وضعیت اندکی آرام‌تر می‌شود و در همین دوران، یعنی دوران دبیرستان است که پدرام روشن علاقه به ریاضی را در خودش کشف می‌کند:

»کتاب‌های ریاضی را خارج از برنامه درسی‌ام می‌خواندم و، دروغ نگویم، فیزیک نمی‌خواندم آن سال‌ها خیلی. بیشتر به مثلثات و هندسه و این چیزها علاقه داشتم.«

پدرام روشن درباره دشواری‌های بهایی بودن در دوران تحصیل خاطره تلخی از همکلاسی‌هایش ندارد، اما از فشاری »سازمان‌یافته «یاد می‌کند که اولیای مدرسه وارد می‌کردند:

»مثلاً دوران راهنمایی یا دبیرستان، می‌گفتند مثلاً باید بیایید نماز جماعت، و ما هرچه توضیح می‌دادیم که ما باورمان متفاوت است، سعی می‌کردند نشنیده بگیرند. در زمینه ثبت‌نام در مدارس، نه، ما آن زمان بعضی اوقات، بعضی جاها، بعضی شهرها ممانعت می‌کردند ولی برای من مشکلی نبود. ولی در مسابقات درسی، حالا چند دفعه برای من اتفاق افتاد، اگر رتبه می‌آوردی و باید می‌رفتی برای شهرستان و استان و این‌ها، خیلی راحت اسمت را حذف می‌کردند.«

پدرام روشن سوم دبیرستان بوده که در یک مسابقه علمی شبیه کنکور شرکت می‌کند و نفر اول مدرسه می‌شود، اما به‌گفته خودش وضعیتی کمدی پیش می‌آید:

»قرار بود برنده برود برای مرحله بعدی بین دو منطقه دبیرستانی، و این‌ها اول اسم پنج برنده اول را گذاشته بودند و اسم من اول بود. ولی بعد که می‌خواستند بفرستند، بر اساس لیست، نمی‌توانستند بفرستند و خط زده بودند یا نمی‌دانم چه کار کرده بودند، که خودشان بر سر یک دوراهی گیر کرده بودند. مسئولان مدرسه نمی‌دانستند چه بکنند، چون اول [اسمم] روی لیست رفته و [روی تابلو] زده بودند و همه دیده بودند، حالا می‌خواستند تیم اعزامی را اعلام کنند و مرا باید حذف می‌کردند. آنقدر شرایط مضحکی درست کرده بودند که خودشان گیر کرده بودند.«

پدرام روشن درباره آسیب‌های تحصیلی که به‌دلیل بودن برای جامعه بهایی طی سال‌های پس از انقلاب افتاد، از اتحاد و یکپارچگی این جامعه بر اثر فشارها می‌گوید تا جایی که چس از حدود ۱۰ سال محرومیت دانشجویان بهایی از ورود به دانشگاه، جامعه بهایی اقدام به تأسیس یک دانشگاه زیرزمینی می‌کند:

»از اساتید اخراجی دانشگاه و بقیه افرادی که مطلع بودند و توانایی‌اش را داشتند دانشگاهی را تشکیل دادند و این دانشگاه داشت کم‌کم جای خودش را میان خانواده‌ها باز می‌کرد.«

او معتقد است که محرومیت‌های تحمیلی جمهوری اسلامی بر جامعه بهایی باعث شد این جامعه در برابر آن »مقاومت سازنده «نشان بدهد و »به این سمت برود که ببیند چگونه می‌تواند نیاز جوان‌ها را برآورده کند.«

پدرام روشن درباره نومیدی بر اثر فشارها به این باور عمیق بین بهاییان ایران اشاره می‌کند که »به آینده روشن ایران بسیار باورمندند و معتقد هستیم ما باید به اصولی که به آن باور داریم پایمردی کنیم تا آینده ایران را بسازیم. این است که خیلی‌ها خروج از ایران را به‌صلاح نمی‌بینند یا ترجیح می‌دهند و انتخاب‌شان این است که آنجا باشند و در بازسازی ایران به طور مستقیم نقش ایفا کنند.«

پدرام روشن درباره نحوه مواجهه جوانان بهایی با موضوع تحصیلات دانشگاهی و رفتار حکومت در قبال آن به حدود سال ۱۳۷۴ برمی‌گردد و می‌گوید از آن زمان به بعد دیگر کسی هیچ علاقه‌ای به شرکت در کنکور نداشت، »ولی سیاستی که جمهوری اسلامی پیش گرفت، این بود که اجازه بدهد تعداد قلیلی از جوان‌های بهایی وارد دانشگاه بشوند، بعداً آن‌ها را به بهانه‌های واهی اخراج کند یا حتی گاهی اجازه بدهد این‌ها تحصیلات‌شان را تمام کنند، تا بتواند بگوید ببینید، ما این‌ها را راه می‌دهیم ولی درس‌شان خوب نیست یا علاقه ندارند یا... و حالت سردرگمی ایجاد کند در جوانان بهایی.«

با این حال، او از ناکامی جمهوری اسلامی در ایجاد روحیه یأس و سردرگمی در جامعه بهاییان به‌رغم همه فشار می‌گوید:

»پدر و مادر من همان اول انقلاب شغل‌شان را به‌عنوان کارشناس در منابع طبیعی اداره کشاورزی استان مازندران از دست دادند، مثل همه خانواده‌های بهایی، و مجبور شدند به کارهای دیگر و غیرتخصصی روی بیاورند. این فشار اقتصادی روی همه جامعه بهایی بود، فشار تحصیلی روی آن‌ها بود، اذیت و آزار جزئی یا سیستماتیک از جاهای مختلف روی آن‌ها بود، ولی هیچ‌وقت جامعه غمگین و افسرده‌ای نبود، و این نکته مهمی است.«

این مقاومت روحی، به‌طور خاص در زمینه تحصیلات دانشگاهی، در اقبال جوانان بهایی به دانشگاه بهاییان جلوه‌گر می‌شود:

»تلاش هیئت حاکمه بر این بود که جوانان بهایی را خیلی افسرده کند، از تحصیل و کسب علم و پیشرفت مأیوس کند، ولی وقتی من دیپلم گرفتم، دانشگاه بهایی تقریباً ۱۰ سالش بود و بین جوان‌های بهایی شناخته شده بود و اغلب آن را به چشم دانشگاهی که حالا تنها انتخاب ماست، همین یک دانشگاه است و ده تا رشته‌ای که آن موقع داشت، وارد همین می‌شویم و آن‌طور که هیئت حاکمه دوست داشت و فشار وارد می‌کرد، طعم محرومیت را به آن معنا نچشیدند.«

با این حال، موضوع تحصیل جداست از موضوع کار و اشتغال پس از تحصیل در دانشگاهی که مدرک قابل‌ارائه‌ای ندارد. پدرام روشن شخصاً به‌دلیل خروج از ایران پس از اتمام تحصیلاتش با این مشکل مواجه نمی‌شود، اما می‌گوید شمار زیادی از همکلاسی‌هایش هنوز هم در ایران هستند و با این سختی‌ها می‌سازند و زندگی می‌کنند.

سازوکار دانشگاه زیرزمینی بهاییان موضوع دیگری است که پدرام روشن درباره‌اش توضیح می‌دهد. او می‌گوید از سال ۱۳۷۲ تا چندین سال بعد ظاهراً سیستم‌های اطلاعاتی جمهوری اسلامی، به‌دلایلی نامعلوم، سختگیری چندانی در این مورد نمی‌کردند:

»کلاس‌ها در منازل بود، خیلی آهسته می‌رفتیم کلاس و یکی‌یکی بر می‌گشتیم از کلاس بیرون، و کلاس‌ها در شهرهای بزرگ و تهران بود اغلب، و خیلی حساب‌شده و با دقت و احتیاط بود و مسئولان در آن سال‌ها خیلی سعه صدر نشان می‌دادند، به هر دلیلی.«

اوضاع اما این‌گونه نمی‌ماند. پدرام روشن حدس می‌زند وقتی نخستین دانشجویان توانستند فارغ‌التحصیل شوند و از دانشگاهی در کانادا پذیرش بگیرند توجه حکومت به این موضوع جلب شد که سطح کیفی این دانشگاه در حدی هست که فارغ‌التحصیلانش بتوانند پذیرش بگیرند:

»و آن منجر شد به یک حمله سراسری به مسئولان و مراکزی که این مؤسسه داشت، در هفتم مهرماه ۱۳۷۷. سعی کردند این دانشگاه را تعطیل کنند، که فکر کنم برنامه کاری و برنامه کلاس‌ها برای مدت سه تا شش ماه معلق ماند. بعد از آن، مؤسسه افتان و خیزان به کار خودش ادامه داد.

البته این مؤسسه دانشگاهی مخفی ساختمانی نداشت. به‌گفته پدرام روشن گاهی اوقات مؤسساتی بود که ساعت خاصی کلاسی در آن برگزار می‌شد که آن هم جاهای مختلف تهران بود:

»برنامه‌مان را که به ما می‌دادند، غصه‌مان می‌گرفت که مثلاً کلاس فیزیک تهرانپارس است، کلاس بتون شهرک غرب است. حالا در عرض چند ساعت چطور از این‌جا به آن‌جا برویم.«

در این دانشگاه زیرزمینی که به‌گفته پدرام روشن ۱۰ رشته تحصیلی، از مهندسی شیمی و عمران گرفته تا علوم پزشکی و انسانی، داشت، او در رشته مهندسی عمران پس از جبر خطی و فیزیک و... به درس فیزیک کوانتوم و خاصیت موجی الکترون می‌رسد که او را به‌شدت درگیر می‌کند:

»اصلاً حاضر نبودم دست از سر این درس بردارم و هر چند که در سال‌های بالاتر مهندسی، درس‌ها به سمت پروژه و کارگاه و اصول فنی کار و کارساختمانی کشیده می‌شد، من خیلی روی قضیه علوم پایه مانده بودم، به طوری که وقتی سال ۲۰۰۱ آمدم آمریکا، تردیدی نداشتم که می‌خواهم فیزیک و ریاضی بخوانم.«

مهاجرت پدرام روشن از ایران به‌کمک سازمانی انجام می‌شود که بعد از جنگ جهانی دوم تأسیس شده و علاوه‌بر کمک به یهودیان دنیا به دیگر اقلیت‌ها نیز برای مهاجرت به آمریکا کمک می‌کند. آقای روشن ابتدا به اتریش می‌رود و از آنجا خودش را آمریکا و دانشگاه پیتزبورگ می‌رساند:

»وارد دانشگاه پیتزبرگ شدم و این سیستم آموزشی را که درس خواندم به آن‌ها توضیح دادم. آن‌ها هم بی‌ارزش‌ترین کار ممکن را کردند، گفتند اسم این دانشگاه چیست، گفتم Bahaii Institute for Higher Education و [فرد مسئول] شروع کرد در کامپیوترش تایپ [و جستجو] کردن. گفت در لیست ما نیست. گفتم این لیست را چه کسی به شما داده؟ گفت این لیست تأییدشده وزارت علوم جمهوری اسلامی است. گفتم من یک ساعت است برای شما توضیح می‌دهم که این‌ها ما را دانشگاه راه نمی‌دهند و آن وقت شما در لیست وزارت علوم دنبال اسم این دانشگاه می‌گردید؟«

سرانجام پدرام روشن با راهنمایی دانشگاه به کالج می‌رود: »یک ترم در کالج بودم. بعد رفتم سر کلاس ریاضی اعداد مختلط نشستم و پورفسور گفت تو مثل این‌که این‌ها را بلدی. گفتم شما که فهمیدید من این‌ها را بلدم بیایید و به مسئولان توضیح بدهید. از آنجا توانستم چند پروفسور را با خودم همراه کنم که قضیه را بفهمند. استثنا قائل شدند و من توانستم برنامه درسی‌ام را همان‌طور که خودم می‌خواستم [انتخاب کنم] و آن‌ها حمایت کردند.«

نظریه کوانتوم، که حوزه تخصصی پدرام روشن است، صد سال از عمرش می‌گذرد. در صد سال گذشته تمام هم و غم فیزیکدانان این بوده است که بفهمند اصل »برهم‌نهی« و »درهم‌تنیدگی« چیست. او در این باره و تخصص خودش می‌گوید:

»وقتی یک توپ را به دیوار می‌زنی برمی‌گردد، تونل نمی‌کند و از دیوار رد نمی‌شود که آن طرف دیوار دیده شود. ولی در کاری که ما می‌کنیم، هر لحظه این اتفاق در ابعاد کوانتومی دارد می‌افتد. ولی می‌توان گفت از ۱۹۸۰، تحت تأثیر فیزیکدان‌های آمریکایی مثل ریچارد فینمن، گفته‌اند این قضایا فلسفی است، کاریش هم نمی‌شود کرد. ولی آیا می‌شود از آن استفاده‌ای کرد؟ حدود ۱۹۸۵ به این نتیجه رسیدند که باید پردازشگرهایی درست کرد که بتوانند با استفاده از این خاصیت‌های عجیب کوانتومی، دیتا یا یک سری الگوریتم‌های خاص را پردازش کنند. کاری که من می‌کنم، درست کردن آن پردازشگرها، کالیبره کردن آن‌ها و تنظیم کردن و کنترل کردن‌شان است. چون این‌ها خیلی زود از کنترل خارج می‌شوند و عمق کوانتومی‌شان زمان کوتاهی دارد، زمانی نزدیک به سی یا چهل میکروثانیه.«

کاربرد این دستاوردهای کوانتومی در زندگی انسان امروز یا آینده پرسش دیگری است که آقای روشن درباره‌اش مفصل توضیح می‌دهد. به‌گفته او یک سری از کاربرها در کشف مواد جدید کاربرد دارد:

»مثلاً اگر شما فلان اتم را با فلان اتم قاطی کنید، آیا یک ملکول جدید درست می‌شود یا نه. این مسائل وقتی تعداد این اتم‌ها چندتا بشود و از پنج شش تا آن‌طرف‌تر برود، به‌سرعت به مسائل پیچیده‌تری تبدیل می‌شود و چون ما جواب این‌ها را نمی‌دانیم، از خیلی راه‌های بدوی استفاده می‌کنیم... یا این که ما در زمینه درست کردن مواد جدید نمی‌دانیم این‌ها را در جدول تناوبی چگونه با هم قاطی کنیم و کلی انرژی مصرف می‌کنیم، کلی برق مصرف می‌شود برای انجام این کارها، ابرکامپیوترها استفاده می‌شود برای انجام این محاسبات... ما چنین برآورد می‌کنیم که پردازشگرهای ما تا دو سه سال آینده یا چند ده سال آینده چنین کاربردی خواهند داشت.«

این تنها کاربرد این پیشرفت‌ها نیست. به‌گفته پدرام روشن، صِرف دانستن این قضیه است که مواد چطور با هم تعامل می‌کنند، ابررسانه‌ها چطور کار می‌کنند. هرچند، وجه دیگر مکانیک کوانتوم جنبه فلسفی آن است:

»الان راجع به آن [جنبه فلسفی] صحبت نمی‌کنیم، اما چهل پنجاه سال قبل صحبتش خیلی متداول بود. حالا آن‌ها را هم می‌شود [دوباره] بررسی کرد و با آزمایش‌هایی، آن را بهتر درک کرد. بنابراین می‌شود طیفی از کاربردها برایش در نظر گرفت، از مسائل فلسفی قضیه گرفته تا مسائل مربوط به شیمی مواد.«

پدرام روشن از سال ۲۱۰۴ کارمند شرکت گوگل است و همان پژوهشی را در این شرکت انجام می‌دهد که در دوره پسادکترا مشغول آن بوده است. خودش می‌گوید: »اگر کسی خیلی علاقه دارد سِمت و موقعیتم را بداند، عنوان درستش می‌شود Research Staff (کارمند تحقیقاتی)، ولی خودمانی‌تر آن می‌شود Research Scientist of Experimental Quantum Physicist (دانشمند پژوهشگر در حوزه فیزیک کوانتوم تجربی).«

شنیدن پیش‌بینی آینده از نگاه دانشمندی چون پدرام روشن جذابیت خاص خود را دارد، هرچند خود او مخاطب پیش‌بینی‌اش را بیشتر نوجوان‌ها و جوان‌ها می‌داند:

»قرن بیستم قرنی بود که ما مکانیک کوانتوم را فرمولیزه کردیم، درست کردیم و تا حد محدودی آن را درک کردیم. دیدیم که یکی از بزرگ‌ترین دستاوردهای بشری است، به این معنا که از دقیق‌ترین و درست‌ترین نظریه‌هایی است که ما در مورد عالَم هستی داریم و می‌دانیم... قرن بیست‌ویکم، قرن مهندسیِ مکانیک کوانتوم است. قرنی است که ما با مشکلات فلسفی قضیه یا کنار می‌آییم و یا نمی‌آییم، ولی کاربرد مکانیک کوانتوم را پیدا می‌کنیم و در زندگی یومیه بیشتر و بیشتر دخالتش می‌دهیم. قرنی است که ما روی پلتفرم‌های مکانیک کوانتوم مهندسی می‌کنیم و فکر کنم ما در آینده به کلی مکانیک و مکانیک کوانتوم احتیاج داریم.«

وطن تسخیر روح الله زم شد،

۲۵ مهر ۱۳۹۸

وطن تسخیر روح الله زم شد
دوباره سوژه داغی علم شد
پرستو در ورودش همرهی کرد
فرانسه در صدورش متهم شد
*
»پرستو گفته بوده آیت الله«
»مرا تحویل میگیرد سر راه«
»چه اغفالی، چه ترفندی، چه دامی«
»چرا من گول خوردم اینچنین؟ آه«
*
نیوزی آمد از آمدنیوزی
که سرگرمت نماید چند روزی
رسانه‌ها پر از اخبار داغ است
مواظب باش زین داغی نسوزی
*

مفسرها به چه گردن کلفتی
ضرر کردی اگر کمتر شنفتی
همه خودخوانده »جانی دالر «انند
همه ستوان کُلُمبوهای مفتی
*
سپاه آنجا به پیروزی نشسته
طرف را میبرد با چشم بسته
بله این اطلاعات سپاه است
که شاخ غول را تنها شکسته
*
خبر آمد معما در معما آمد
پر از البته و آیا و امّا
خبرچین، چیدمانی کرده عرضه
که حالا هم خودش گیج است و هم ما
*
خبر هی گنده شد، هی گنده تر شد
خبر گنده ترین شرح و خبر شد
خبر از آدم بی اعتباری
برای خاطر ما معتبر شد!
*
خبر با شایعه افتاده با هم
شده اسباب گُه گیجه فراهم
نهادی که چنین برنامه چیده
دهد بازی شما را هم، مرا هم
*
هدف از این خبر سرگرمی ماست
که پشت این خبر کلی خبرهاست
خبر دارید »بخشی* «در چه حالست؟
خبر دارید در زندان چه غوغاست؟
*
خبر دارید ناهید خداجو
کجا هست و چه آمد بر سر او؟
شنیده‌اید اسمش را اصولاً
کجائی هموطن؟ همدردیت کو؟
*
خبر دارید از آن طنزپرداز *
کیومرث عزیز ویدیوساز
برایش دو دهه زندان بریدند
کجائی هموطن؟ غایب شدی باز
*
خبر از پوریا دارید اصلاً **
نداری هموطن؟ چشم تو روشن
جوان طنزپرداز گرانقدر
کجائی هموطن؟ قربانتم من
*
خبر دارید از پروین و محمود ***
که اصلاً آن چه کس بود، این چه کس بود؟
و بسیارند در زندان عزیزم
بله‌ای هموطن! این وضع موجود....
*
وطن تسخیر روح الله زم شد
دوباره سوژه داغی علم شد
و این یک فرصت خوبی برای
قلمفرسائی اهل قلم شد!.

- اسماعیل بخشی، کارگر هفت تپه، فعال کارگری و زندانی سیاسی و شکنجه شده فعلی. به گزارش اتحادیه آزاد کارگران ایران، ناهید خداجو توسط شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب تهران به ۶ سال حبس تعزیری و ۷۴ ضربه شلاق محکوم شد.
- محمد حسین آقاسی، وکیل کیومرث مرزبان، گفته است دادگاه تجدیدنظر حکم ۲۳ سال حبس او را تایید کرده.

** پوریا عالمی طنزنویس روزنامه‌های ایران به یک سال زندان محکوم شد.
پروین محمدی نایب رئیس هیأت مدیره اتحادیه آزاد کارگران ایران، یک سال حبس تعزیری. – محمود بهشتی لنگرودی، آموزگار و فعال صنفی معلمان، پنج سال زندان..... و شرمنده از بسیاران دیگر که نامشان در این چهارپاره نیامد.

درگذشت حسین دهلوی، استاد و معلم بزرگ موسیقی معـــاصر ایران

حسین دهلوی، استاد و معلم بزرگ موسیقی معاصر ایران در سن ۹۲ سالگی بدرود حیات گفت. دهلوی با ارائه آثاری ارزشمند و ماندگار، نقش مؤثری در معرفی موسیقی ایران در صحنه بین المللی ایفا کرده است.

از جمله خدمات بسیار ارزنده او به فرهنگ و هنر موسیقی ایران، تدوین و تألیف چندین کتاب است که حاوی بیش از نیمقرن تجارب و دانسته های عملیاش در زمینه موسیقی است. دهلوی در دوران حاکمیت ضد فرهنگ و هنر آخوندها هیچگاه این فرصت و امکان را برای ارائه کارهای هنریش نیافت تا آنجا که مجبور شد یکی از بهترین آثارش بنام »مانی و مانا«، که آنرا به کودکان جهان تقدیم کرده بود، با کمک چند تن از دوستانش و در خارج از ایران اجرا کند.

صدای دهلوی: متاسفم از اینکه حتی اون کارهایی هم که کردم خیلی ساده اش هم نمیتونم به علاقه مندان این هنر عرضه کنم. براساس اون داستان من این اپرا را نوشتم در حقیقت تقدیم به بچه های دنیا. گفتند صدای زن دارد خوب برای بچه هاست و زن را از جامعه که نمی شود حذف کرد. رسم بین المللیش هم همینه.

البته به چهار وزیر قبلی ارشاد گفتم کسانی که از صدای زن تحت تأثیر قرار میگیرند باید به پزشک مراجعه کنند. چون اینجور ادمها یک آدمهای مریضی اند بنده‌ای که جزو چهره های ماندگارم شرایط طوری شد که دیگه من از سی سال پیش تا بحال چیزی نتونستم بنویسم.

فقدان این هنرمند بزرگ رابه هموطنان و شیفتگان هنر ایران تسلیت میگوییم.

یونسکو، شهر سنندج را بعنوان شهر خلاق موسیقی دنیا ثبت کرد.

این شهر از سوی نهادهای جهانی برای موسیقی به دنیا معرفی می‌شود و فعالیت‌ها در آن تحت حمایت قرار می‌گیرد.

گزارش: اعضای خانواده و خویشاوندان خامنه‌ای مالکیت و کنترل رسانه‌های خبری ایران را قبضه کرده‌اند

۸ آبان ۱۳۹۸

شبکه خویشاوندان خامنه‌ای در رسانه‌های ایران - منبع: گزارش موسسه دابل‌تینک

بنا بر تحقیقاتی که این هفته توسط یک اندیشکده مستقل مستقر در شهر واشنگتن به نام »موسسه دابل‌تینک (Doublethink Institute)« منتشر شده است، اعضای خانواده آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی، مالکیت یا کنترل روزنامه‌ها، موسسه‌های انتشاراتی، خبرگزاری‌ها، و موسسه‌های فرهنگی عمده ایران را در اختیار دارند و همزمان به عنوان ناظران بر آنها عمل می‌کنند.

موسسه دابل‌تینک دریافته است که گستره کنترل اعضای خانواده خامنه‌ای، رسانه‌های عمده مانند روزنامه‌های همشهری، ایران، و جام جم، روزنامه انگلیسی‌زبان تهران تایمز، و همچنین خبرگزاری مهر را در بر می‌گیرد.

پایگاه داده‌های مربوط به تسلط خانواده خامنه‌ای، که توسط موسسه دابل‌تینک تهیه شده است، ارتباطات کنترل‌کننده زیر را آشکار کرده است:

مریم حسینی خامنه‌ای
موسسه فرهنگی هنری حیات نو
سید هادی حسینی خامنه‌ای
موسسه فرهنگی هنری حیات نو
سید محمدحسین حسینی خامنه‌ای
موسسه فرهنگی هنری حیات نو
سیده منیره حسینی خامنه‌ای
انجمن فضای مجازی پاک (فمپ)
محمد سعید احدیان
موسسه فرهنگی هنری خراسان
انتشارات خراسان
محمدحسین خوشوقت
فرارو
موسسه فرهنگی مطبوعاتی ایران
موسسه فرهنگی مطبوعاتی
نشرآوران
حسین خجسته باقرزاده
انتشارات سروش
بنیاد سینمایی فارابی
کمیل خجسته باقرزاده
موسسه فرهنگی هنری تبیان نور
موسسه پژوهش و تبیین گفتمان انقلاب اسلامی
تارنمای Leader.ir
تارنمای Khamenei.ir
سید محمدحسن حسینی خامنه‌ای
توسعه فضای فرهنگی
فریدالدین حداد عادل
تهران تایمز
روزنامه جام جم
خبرگزاری مهر
تارنمای خبری امیدگستر
محسن چینی‌فروشان
همشهری
پیام همشهری

موسسه دابل‌تینک می گوید که اعضای خانواده خامنه‌ای همچنین مناصب ریاست را در موسسه فرهنگی و هنری آوینی و موسسه سینمایی فارابی در اختیار دارند و هر دوی این موسسات در زمینه تولید فیلم فعالیت می‌کنند.

بنا بر این گزارش، در همین حال اعضای این خانواده مناصب ارشد سیاسی را در دو نهاد نظارتی مسئول در امر پایش و سانسور رسانه‌ها در اختیار خود گرفته‌اند. »جمعیت توسعه‌گران فضای مجازی پاک «مسئول سانسور اینترنت است و »انتشارات خراسان «نیز بر امر انتشار کتاب نظارت می‌کند.

گزارش موسسه دابل‌تینک نشان می‌دهد که خانواده خامنه‌ای از طریق موسسه‌های انتشاراتی عمده شامل سروش، هرمس، و دفتر نشر، بازار خرید و فروش کتاب را نیز کنترل می‌کند. در این گزارش آمده است: »این تسلط بر نهادهای نظارتی و ناشران، عملا انحصار در زمینه نشر را در اختیار خانواده خامنه‌ای قرار داده است.«

کلی گلنوش نیک‌نژاد، روزنامه‌نگار و مدیر »موسسه دابل‌تینک« به بخش فارسی صدای آمریکا گفت: »مردم ایران بیش از هر کس از تحریم‌های کشور خود رنج می برند. در صورت لغو تحریم‌ها آنان باید به صورت بالقوه از ثروت حاصله در ایران بهره مند شوند، اما در شرایط حاضر به دلیل حد بالای فساد تنها گروهی منتخب از خانواده‌هایی خاص از تجارت بین المللی سود می‌برند.«

مدیر موسسه تهیه کننده این گزارش افزود: »ما، با هدف شفاف کردن بیشتر آنچه در ایران می‌گذرد، تلاش داریم تا ساختار اقتصادی کشور را نقشه برداری کنیم. تحقیقات ما نشان می دهد که چگونه رانت‌خواری و خویشاوندسالاری، تعارض منافع و پنهان کاری پیشرفت اقتصادی ایران را نهایتا متوقف خواهد کرد. ما امید داریم که آن زمان که تحریم ها برداشته شوند ساختار سازمانی شفاف‌تری در کشور بر پا شود تا همه مردم ایران از این ثروت بهره‌مند گردند.«

روزنامه دتلگراف چاپ هلند نوشت: در وزارت دادگستری هلند برآنند که وزارت اطلاعات رژیم ایران از یک جنایتکار به شدت تحت تعقیب هلند به نام رضوان تقی حفاظت میکند.

تقی در ایران دیده شده و مکانهای مخفی متعددی دارد. این گانگستر به طور مستمر با قایقهای شخصی از بندرهای ایران به دبی سفر میکند وآزادانه در ایران تردد میکند، چرا که او به وزارت اطلاعات در چند قتل در اروپا کمک کرده است. تلگراف به نقل از دادگستری هلند می افزاید: نفر اجرا کننده کارهای تقی به نام نوفل، در ارتباط با وزارت اطلاعات مخوف رژیم ایران است. نوفل در ماه ژوئیه در آمستردام به حبس ابد محکوم شد. به گفته دادگستری هلند وی حد اقل کار "تصفیه" را برای وزارت اطلاعات ایران را انجام داده است. حدسیات در باره مخفی شدن تقی در ایران مدتی است که در جریان است اما این حدسیات اکنون توسط چند منبع نزدیک به تحقیقات، تایید شده است

رضوان تقی تنها جنایتکار هلندی نیست که ایران را به عنوان مکانی برای مخفی شدن استفاده میکند. شاهین غیبی ۳۶ ساله نیز مانند تقی از جنایتکاران تحت پیگرد است که نامش در صدر لیست تعقیب قرار دارد. غیبی در هلند به خاطر اتهام به اقدام برای قتل، محکوم به ۳۰ سال زندان است ولی آشکارا میگوید که نمیخواهد این محکومیت را از سر بگذراند.

تلگراف اضافه می کند: به گفته وزارت امنیت هلند، وزارت اطلاعات رژیم ایران، مسئول دو قتل در هلند است. همچنین در دیگر کشورهای اروپایی سرویس جاسوسی رژیم ایران مخالفین را از سر راهش برداشته و این اقدام در بسیاری موارد توسط جنایتکاران محلی انجام شده است.

دتلگراف هلند در ادامه می نویسد:

چرا فقط مصدق

علی رضاقلی

چکیده : به نظر می‌آید که اگر پرسش از این سو مطرح شود که چرا در میان ۸۷ دوره نخست وزیری از ابتدای قاجار تا فروپاشی پهلوی سه نخست وزیر بودند که راه و روش دیگری داشتند و با آنها اینگونه برخورد شد، آنگاه و به احتمال زیاد پاسخ بسیاری از مسائل را که امروز بر سر راه "ملت" شدن ایرانی‌ها وجود دارد را در می‌یابیم.... واقع این است که مصدق دو هم رزم دیگر هم در گذشته داشت که تلاش می کردند کشوری بسازند که استعداد حضور در جامعه بین المللی را به عنوان یک "ملت موثر در سازندگی" داشته باشد.

مطبوعات و خبرنگارها اما بیشتر علاقه نشان می دهند سوالاتی از اینگونه مطرح کنند که: چه کسانی در کودتا موثر بودند؟ چه کسی دست توده ای ها را باز گذاشت؟ کدام سفارتخانه ها در کودتا دخیل بودند؟ چرا مصدق مجلس را منحل کرد؟

و از این قبیل سوالات گوناگون و در نهایت کم فایده بسیار مطرح می‌شود. واقع این است که من در این نگاه چیزی که به کار چندانی برای ملت بیاید نمی‌بینم و بیشتر به کار تفنن می‌آید تا کار جدی راهگشا.

به نظر می‌آید که اگر پرسش از این سو مطرح شود که چرا در میان ۸۷ دوره نخست وزیری از ابتدای قاجار تا فروپاشی پهلوی سه نخست وزیر بودند که راه و روش دیگری داشتند و با آنها اینگونه برخورد شد، آنگاه و به احتمال زیاد پاسخ بسیاری از مسائل را که امروز بر سر راه "ملت" شدن ایرانی‌ها وجود دارد را در می‌یابیم.

پاسخ به این سوال کمک می‌کند که زودتر ملت بشویم و تواناتر در صحنه بین الملل حضور پیدا کنیم و امنیت و و نظم و قانون و کار و تولید و رفاه نسبی را برای همه ایرانی ها به ارمغان بیاوریم. مصدق می‌خواست اخلاق مدنی و حس مسئولیت پذیری و وطن دوستی را در ایرانیان ارتقا دهد. او می خواست منابع اقتصادی و مالی ملی را از گزند رانت خواران و چپاولگران در امان نگه دارد.

فراموش نکنیم که سخت ترین و دشوارترین و کمرشکن ترین وظیفه یک دولت و یک نخست وزیر همین است که ثروت ملی را از گزند غارت در امان نگه دارد و دشمنان، چه درباری و چه غیر درباری، چه داخلی و چه خارجی، از همین جاست که شکل می‌گیرند. مصدق می‌خواست دست دولت‌های خارجی را از چپاول اموال ملی و ثروت ایرانیان کوتاه کند. به همین خاطر "پنجه به صورت نهنگ استعمار کشید". مصدق می‌خواست در یک کلمه این "ملت نارس" را به ثمر بنشاند و به آنها تبعیت از قانون و قانون فهمی و حس مسئولیت وطنی بیاموزد.

او را همراهی نکردند، فرو افتاد، مثل میرزاتقی خان و قائم مقام رحمهم الله اجمعین.

امید که از این راه برگردیم و به راه این بزرگان برویم. ایران را دوست داشته باشیم و منافع ملی را رعایت کنیم.

به یاد «مرتضا کیوان» و سحرگاهِ ۲۷ مهرماه ۱۳۳۳

=

نه به خاطرِ آفتاب نه به خاطرِ حماسه
به خاطرِ سایه‌یِ بامِ کوچکش
به خاطرِ ترانه‌یی
کوچک‌تر از دست‌های تو
نه به خاطرِ جنگل‌ها نه به خاطرِ دریا
به خاطرِ یک برگ
به خاطرِ یک قطره
روشن‌تر از چشم‌های تو
نه به خاطرِ دیوارها ــ به خاطرِ یک چپر
نه به خاطرِ همه انسان‌ها ــ به خاطرِ نوزادِ دشمن‌اش شاید
نه به خاطرِ دنیا ــ به خاطرِ خانه‌ی تو
به خاطرِ یقینِ کوچکت
که انسان دنیایی‌ست
به خاطرِ آرزوی یک لحظه‌ی من که پیشِ تو باشم
به خاطرِ دست‌های کوچکت در دست‌های بزرگِ من
و لب‌های بزرگِ من
بر گونه‌های بی‌گناهِ تو
به خاطرِ پرستویی در باد، هنگامی که تو هلهله می‌کنی
به خاطرِ شبنمی بر برگ، هنگامی که تو خفته‌ای
به خاطرِ یک لبخند
هنگامی که مرا در کنارِ خود ببینی
به خاطرِ یک سرود
به خاطرِ یک قصه در سردترینِ شب‌ها تاریک‌ترینِ شب‌ها
به خاطرِ عروسک‌های تو، نه به خاطرِ انسان‌هایِ بزرگ
به خاطرِ سنگ‌فرشی که مرا به تو می‌رساند، نه به خاطرِ شاهراه‌های دوردست
به خاطرِ ناودان، هنگامی که می‌بارد
به خاطرِ کندوها و زنبورهای کوچک
به خاطرِ جارِ سپیدِ ابر در آسمانِ بزرگِ آرام
به خاطرِ تو
به خاطرِ هر چیزِ کوچک هر چیزِ پاک به خاک افتادند
به یاد آر
عموهایت را می‌گویم
از مرتضا سخن می‌گویم.

از عموهایت »برای سیاووش کوچک / «احمد شاملو / هوای تازه ـ ۱۳۳۴

سواره نظام کوهستان

ترجمه قاسم صنعوی

مانوئل ساپاتا اولی بیا، اهل کلمبیا، به‌سال ۱۹۲۰ در خانواده‌ئی تنگدست متولد شده است. در زمینه‌های متعددی فعالیت دارد. اهل سفر است و آمریکای مرکزی و ایالات متحده و نیز سراسر سرزمین خود کلمبیا را زیر پا گذاشته است تا با قبایل سرخ‌پوست و سیاهان تماس و رابطه برقرار کند. نخستین گروه‌های فولکلوریک کلمبیائی که در خارج، به‌خصوص در اروپا و آسیا، به‌فعالیت پرداخته‌اند زیر نظر او سازمان یافته. از تحصیلات پزشکی خود بیشتر برای شناخت انسان استفاده کرده است و در آن به‌چشم حرفه نمی‌نگرد.
ساپاتا اولی بیا، نویسنده‌ئی پُرکار است و تا کنون جایزهٔ بین‌المللی ادبیات **هابانا** و نیز جایزهٔ »اسو«ی کلمبیا را دریافت داشته.

رگبار گلوله خاموشی دهکده را شکافت. زن‌های سراسیمه، کودکان‌شان را در پناه گرفتند. درها با شتاب بسته شد و صدای افتادن کلون‌ها به‌گوش آمد. پیرمردان که در کافهٔ کوچک دهکده به‌دور میز بازی دومینو، سرگرم نشخوار زمان بودند با عجله بیرون ریختند و پراکنده شدند. اما **خوآن کریسوس تومو** به‌آستانهٔ در خانهٔ محقر خود نرسید: گلوله‌ئی از پشت در سرش جای گرفت و او را خشک و منقبض نقش زمین کرد. سوارها که هنوز از تفنگ‌هاشان دود بلند بود در تقاطع کوچه‌ها جست و خیز می‌کردند.
- یکی از این سرخ‌های مادر به‌خطا را هم نگذارید فرار کند!
زن‌ها نگران پیرمردهای دیگر و بچه‌ها بودند، زیرا مردانی که می‌توانستند تفنگ سرپری به‌دست بگیرند یا از قداره استفاده کنند برای شرکت در جنگ‌های پارتیزانی به‌بالای تپه رفته بودند. گروهبان که در میان صفیر گلوله‌ها روی زین اسبش قرار گرفته بود، از این تجربه بهره می‌گرفت:
- مرغ‌های ترسو، بیائید بیرون مثل مرد جنگ کنید!
در میدان، سایه‌ها در زیر آفتاب از جنبش باز می‌ماند. سگی که در خانهٔ

صاحبش را بسته یافته بود، بیمناک زوزه می‌کشید، و بی‌آن‌که طرفی بربندد می‌کوشید پوزه‌اش را لای در فرو کند. تفنگ گروهبان بار دیگر طنین افکند و حیوان که به‌خود پیچیده بود به‌شتاب شروع به‌چرخیدن به‌دور خود کرد. مارپیچ زوزه‌هایش تمام دهکده را می‌شکافت و پیش می‌رفت. ناگهان دری گشوده شد. **کلاریسا** موفق شد از دست عمه‌هایش آزاد شود و خود را به‌کنار پدربزرگش برساند، اما **خوآن کریسوس تومو** دیگر زنده نبود.
گروهبان فریاد زد:
- دختر را دستگیر کنید!
سربازها، سوار بر اسب، حیرت‌زده، به‌یکدیگر نگریستند. آن‌ها خود را برای انجام چنین فرمانی آماده نکرده بودند. گروهبان که آن‌ها را مردّد دید با تپانچهٔ خود به‌تهدید پرداخت:
- نشنیدید چه گفتم؟
سرجوخه **روسندو** که مراقب دروازهٔ دهکده بود مهمیز به‌اسب زد، اما پیش از آن‌که بتواند نزدیک شود چهار سرباز خود را به‌روی افکندند. ناگهان دختر از زیر شال خود تمام گلوله‌های تپانچه‌اش را خالی کرد و دو تن از سربازها از مرکب‌های‌شان به‌زیر افتادند. سربازها آمادهٔ تیراندازی می‌شدند که گروهبان جلو آن‌ها را گرفت:
- او را زنده می‌خواهم.
و در حالی که اسبش را روی دو پا بلند می‌کرد راه بر دختر بست.
- دستگیرش کنید.

سربازها دختر را از این سو به‌آن سو کشیدند تا سرانجام توانستند در گوشهٔ میدان، میان پاهای اسب‌ها، دست و پای او را ببندند. از میان لباس‌های دریده و پاره، یک پستان دختر، برجسته و نوک‌تیز، آشکار شد. دست یکی از سربازها روی آن افتاد و در همان اثنا، گلولهٔ گروهبان به‌زانوی سرباز اصابت کرد. سرباز مجروح که جز پیکر دختر جوان تکیه‌گاهی نداشت ناله‌کنان بر زمین خم شد:
- سرگروهبان، ناقصم کردید!
- برای این‌که دستت جائی فرود آمد که نگاه من به‌آن دوخته شده بود. این زن مال من است و من هم اهل بذل و بخشش نیستم.
در حالی که کلاریسا دست و پا بسته روی پاهای گروهبان افتاده بود، گروه آماده می‌شد تا دهکده را ترک کند، زوزه‌های سگ برید. آخرین سواران که اجساد همقطاران خود را بر ترک اسب‌ها افکنده بودند هنوز دهکده را ترک نکرده بودند که عمه‌های کلاریسا، اشک‌های خود را بر خاک میدان افشاندند. پس از آن، درها یکی پس از دیگری گشوده شد و تفسیرها دربارهٔ پیرمرد با هم درآمیخت. آن‌ها سر مرده را بلند کردند و مرده از میان سوراخی که سرهای آن‌ها دورتادورش را گرفته بود به‌خورشید خیره ماند و خواهرانش هر چه پلک‌های او را روی هم می‌نهادند سودی نداشت: دیگر خورشید مردمک چشم‌هایش را آزار نمی‌داد. آنگاه یکی از عمه‌ها به‌پسربچه‌ئی که با خود در نبرد بود که گریه نکند گفت:
- به‌کوهستان برو و به‌دنبال نزدیکترین رابط چریک‌ها بگرد. به‌او بگو به‌پدرت خبر بدهد که سربازها پدربزرگت را کشته‌اند و عمه **کلاریسا** را برده‌اند.
پسربچه با قدم‌های کند به‌راه افتاد. پاهایش بیش از آن سنگینی می‌کرد که بتواند از رشته خونی که همچنان از پیکر پدربزرگش جاری بود، دوان دوان دور شود.
***
سرجوخه در راه بازگشت به‌سربازخانه، رد خون اجسادی را که بر ترک اسب‌ها تکان می‌خوردند دنبال می‌کرد و غیظ خود را فرو می‌خورد. مسافتی دورتر، وقتی که سربالائی جاده آغاز می‌شد، صدای ناله‌های دختر جوان که لب‌های خود را می‌گزید به‌گوش او رسید. اسبش را تندتر راند و به‌گروهبان رسید:
- بهتر است جسدها را همین جا به‌خاک بسپاریم. وجود صلیب آن‌ها در مقابل سربازخانه ایجاد ناراحتی می‌کند.
- هر کاری دلتان می‌خواهد بکنید سرجوخه. من با این ماده به‌راهم ادامه می‌دهم.
سوارها ایستادند و در میان بیشه، در سایهٔ درختان، در زیر حرکات بال‌های لاشخورهائی که رد خون را دنبال می‌کردند گورهائی حفر کردند.
***
هوا خنک نبود، اما در سربازخانه همه می‌لرزیدند. آن‌ها نمی‌فهمیدند که به‌چه جهت برخلاف تاکتیک‌های جنگ به‌آن‌ها دستور داده می‌شد که برای نبرد به‌کوهستان بروند. افراد، تفنگ‌هایشان را روغن‌کاری می‌کردند و منتظر بودند در اتاقی که گروهبان در آن با دختر خلوت کرده بود گشوده شود. آن‌ها سرجوخه **روسندو** را مأمور کرده بودند که درباره دستورهای صادره با سرکرده‌شان وارد مذاکره شود. برای همهٔ آن‌ها کاملاً روشن بود که اگر چریک‌ها را در استحکامات خودشان تعقیب کنند تا نفر آخر نابود خواهند شد. در داخل اتاق بار دیگر صدای فریادهای کلاریسا و سخنان خشم‌آلود گروهبان شنیده شد:
- مجبورم نکن بسپارمت دست سربازها. من از تو غیر از تنها چیزی که می‌توانی به‌یک مرد بدهی هیچی نمی‌خواهم. یکی از افراد ریشخندکنان فریاد زد:
- سرگروهبان! اگر شما موفق نشدید، ما با کمال میل حاضریم این کار کوچک را به‌جای‌تان انجام بدهیم.
سرباز مجروح، همان طور که زانوی زخم‌بندی شده‌اش را می‌مالید درون ننویش غلتی زد. بر اثر تب، عرق بر همهٔ بدنش نشسته بود. زمزمه‌کنان گفت:
- مواظب باش! او مرا برای کاری کمتر از این‌ها لنگ کرد! همان سرباز، بی‌آن که از روغن زدن به‌تفنگش دست بردارد اصرار کرد:
- اگر باید سرخ‌ها به‌سیخ‌مان بکشند، چرا نباید لذت یک تکهٔ حسابی را بچشیم؟
بالاخره در گشوده شد و گروهبان، با زیرشلواری و خراش‌هائی بر سینه و صورت از آن بیرون آمد. دو روز گوشه‌نشینی، بیش از دو سال جنگ پیرش کرده بود. ریشش درآمده بود و چهره‌اش که بدون آن هم خشن و جدی بود، تیره‌تر می‌نمود. پلک‌های سنگین، چشم‌های کوچکش را بر اثر شهوت‌رانی براق‌تر شده بودند، می‌پوشاند. لب پائینش چنان شکافته بود که گوئی دارد سوت می‌زند و دندان‌های پائینش در جراحت کاردی که آوارهٔ او را دریده بود، آشکار بود.
هنگامی که می‌خواست با آب حوض حیاط صورتش را بشوید، **کلاریسا** که با پیراهن گروهبان اندکی از پیکرش را پوشانده بود به‌شتاب از اتاق بیرون جست تا بگریزد امّا پیش از آن که به‌راهرو برسد، مرد نظامی با یک پشت پا او را به‌زمین افکند. پیکر برهنه و کوفته، سربازان را که با نگاه‌های حریصانه تماشایش می‌کردند به‌شدت برانگیخت. دختر جوان هق‌هق کنان صورتش را میان زانوهایش پنهان کرد. سرجوخه با شتاب پیش رفت و او را با نیمتنهٔ خود پوشاند.
- هرزه، حالا می‌فهمی که مرد یعنی چه! این جوری خودت را به‌افراد نشان می‌دهی؟
گروهبان که ناراحت شده بود او را بار دیگر به‌داخل اتاق راند. سرباز مجروح بلند شد که از میان گره‌های نو نگاهی بیندازد و رئیس خود را ببیند. گروهبان که از زرق و برق لباس نظامی خود عاری شده بود، مانند وزغی بینوا به‌نظر می‌رسید. پاها برهنه، انگشت‌ها خشک و چغر، پاها اندکی خمیده: اقتدار او تحقیری نفرت‌انگیز برمی‌انگیخت. از آن چه در ذهن افراد می‌گذشت احساسی خفیف در خود یافت و پیش از آن که دستوری بدهد هفت تیرش را به‌دست گرفت.
- به‌صف!
افراد، با احتیاط و به‌رغم میل خود به‌اسب‌هایشان که قبلاً زین شده بود نزدیک شدند و صف بستند. تفنگ‌هایشان نامنظم بود و بعضی‌ها هنوز تکمه‌های شلوارشان را می‌بستند. گروهبان برخلاف عادت ایامی که در عین قدرت بود از قدم زدن در مقابل افراد خودداری کرد. با نگاه‌های تهدیدآمیزی براندازشان می‌کرد و تپانچه‌اش را تکان می‌داد.
- سرجوخه **روسوندو**، فرماندهی جوخه را به‌عهده بگیرید و دستورهای مرا اجرا کنید!
سرجوخه یک قدم از سر صف جلو آمد. مسلسلش را حمایل کرد و با حالتی باشکوه و با لحنی محکم این کلمات را ادا کرد:
- سرگروهبان! اجازه بدهید به‌اطلاع برسانم که ما همه تصور می‌کردیم شما شخصاً فرماندهی این حملهٔ خطرناک را به‌عهده می‌گیرید و...
گروهبان که بار دیگر می‌خواست وارد اتاق شود خشمگین برگشت، شکاف لبش را گزید و تفی بزرگ از آن بیرون زد.
- حرف ندارد. به‌شما دستور می‌دهم، اجرایش کنید!
نگاه سرجوخه **روسوندو** متوجه گروه شد. تا آن زمان هیچگاه خود را با افراد جوخه‌اش این‌قدر متحد نیافته بود. می‌خواست دستور حرکت بدهد که صدای گروهبان را شنید:
- سرباز مجروح را هم ببرید. این کار به‌اش یاد می‌دهد که با زن‌ها چه طور رفتار کند.

ننو به‌تکان درآمد:
- سرگروهبان! زانوی من حسابی ورم کرده. نگاه کنید: گلوله توش مانده و تب دارد مرا می‌سوزاند.
- نمی‌خواهم کسی شاهد باشد این جا چه اتفاقی می‌افتد.
و با حالتی عصبی مشغول باز کردن قفل در شد. صدای مطیعانهٔ سرجوخه برخاست:
- قسمت... پیش!
سرباز مجروح کوشید به‌تنهائی برخیزد اما همین که ننو را رها کرد بر زمین افتاد. سرجوخه ناگزیر شد ظاهر متفرعن خود را رها کند و به‌یاری او برخیزد. اندکی بعد سربازان سوار پیش از آن که به‌سربالائی تپه‌ها برسند، در اطراف سربازخانه اسب می‌تاختند. در لحظه‌ئی که داشتند در بیشهٔ دو طرف جاده پنهان می‌شدند برای آخرین بار به‌سوی اتاقی که گروهبان در آن گوشه گرفته بود نگریستند.
***

علف‌ها به‌نحوی غریب تکان خوردند. سرجوخه تفنگش را بلند کرد و افراد جوخه در میان درخت‌ها پراکنده شدند و به‌دنبال مواضع دفاعی گشتند. **روسوندو** که پشت درختی پنهان شده بود فریاد زد:
- اگر نمی‌خواهید سوراخ سوراخ‌تان کنیم بیائید بیرون.
شاخه‌های کنار پرتگاه تکان خورد و کلاهی لبه‌پهن و چهرهٔ رنگ‌پریدهٔ پسربچه آشکار شد. با احتیاط اما بدون ترس تا وسط جاده پیش آمد.
- دیگر کی آنجا است؟
- من تنهای تنها هستم.
سرجوخه و سربازها در مواضع خود باقی ماندند. سروصدای رود که در عمق پرتگاه جریان داشت شنیده می‌شد.
- ما برای بازی نیامده‌ایم این‌جا. به‌شان بگو تسلیم بشوند.
گلوی بچه خشک شد. ترس از این‌که آن‌ها حرفش را باور نکنند او را دربرگرفت. به‌زحمت می‌توانست به‌درخت‌هائی که انگار با او حرف می‌زدند جواب بدهد.
- قسم می‌خورم که تنها هستم.
سرجوخه که همان طور کمین کرده بود پرسید:
- کجا می‌رفتی؟
پسربچه که سر به‌زیر افکنده بود با نگرانی اعتراف کرد:
- آمده بودم ببینم سر عمه *کلاریسا* چی آمده.
افراد گروه قاه قاه خندیدند:
- عجب ترسوهائی هستیم ما! یک بچه ریقو دچار وحشت‌مان کرد.
سرجوخه از اسب به‌زیر آمد، از کمینگاهش خارج شد و به‌نظارهٔ تپه پرداخت. وقتی اطمینان یافت کسی دیگری آنجا مخفی نشده به‌پسربچه نزدیک شد: - کی ترا فرستاده در کمین ما باشی؟
پسر کلاه بزرگش را برداشت تو دست‌هاش نگه داشت و توضیح داد:
- فقط خودم.
سربازان که اسب‌ها را به‌جاده برگردانده بودند دوباره به‌خنده افتادند. سرجوخه مسلسلش را به‌طرف آن‌ها گرفت و خنده‌شان را برید:
- اسلحه‌تان را بگذارید زمین.
رفتار تهدیدآمیز او بیش از این حرف‌های نامفهوم سربازها را ترساند. با حیرت به‌یکدیگر نگریستند. نه، سرجوخه شوخی نمی‌کرد. حالتی آمرانه داشت. ناگزیر اسلحه و مهمات را در نقطه‌ئی که او نشان می‌داد به‌زمین ریختند.
- شما دو تا پیاده بشوید و اسلحه را روی اسب‌هایتان بار کنید.
دو سرباز اسلحه را مثل بسته‌های چوب منظم کردند و به‌دو طرف اسب‌ها بستند. پسربچه حیرت‌زده‌تر از سربازها مشغول تماشا بود.
- سرجوخه، منظورتان چیست؟
سرباز مجروح هنوز امیدوار بود که همهٔ این‌ها جزئی از یک حیلهٔ جنگی باشد. سربازها چندین بار، درست در لحظاتی که می‌پنداشتند نابود شده‌اند، دیده بودند که سرجوخه **روسندو** دشمن را فریب داده و بر او پیشی گرفته است. اما این بار جسور عمل می‌کرد. از موقعی که برای دفن آن دو سرباز بیل به‌دست گرفته بود، شعلهٔ ذهنش خاموش شده بود. گوئی در آن جا جسد خود را هم به‌خاک سپرده بود. و در روزهای بعد، تجزیهٔ شخصیتش ادامه یافته بود.
بی آن که سر مسلسلش را برگرداند فرمان داد:
- پیاده شوید. همه‌تان!
اسب‌ها نگران سم به‌زمین می‌کوبیدند. چون سنگینی سواران بر آن‌ها نبود. پوست‌شان را تکان دادند و با خرناسه‌های حاکی از ناراحتی گردن کشیدند. سربازها نمی‌توانستند به‌فکر فرد ارشد خود پی ببرند. امیدوار بودند که این دستورها از روی یک نقشهٔ حملهٔ از پیش تدارک شده باشد. سرجوخه بی آن که کلمه‌ای بر زبان راند، تمام اسب‌ها و سلاح‌ها را در جاده‌ئی که به‌کوهستان منتهی می‌شد پیش راند. پسربچه را هم روی آخرین اسب نشاند.
- به‌اردوگاه چریک‌ها برو و به‌پدرت بگو در این جا با افراد اسیر منتظرش هستم.
کودک که فقط یک فکر ذهن او را تسخیر کرده بود گفت:
- عمه‌ام چه می‌شود؟
سرجوخه، صمیمانه ضربه‌ئی به‌پشت او زد و گفت:
- نگرانش نباش. پیش از راه افتادن، مخفیانه یک تپانچه به‌اش دادم.
پسربچه شلاق به‌اسب‌ها کشید و در این حال، افراد گروه، خاموش‌تر از درخت‌ها، در مقابل مسلسل سرجوخه ایستاده بودند.
- نمی‌دانم تصمیم شماها چیست؛ اما من خودم خیالم این است که به‌گروه چریک‌ها ملحق بشوم.
***
از پائین، از سربازخانه صدای گلوله‌ئی به‌گوش رسید.

(برگرفته از کتاب جمعه)

مرگِ دانشگاه در ایران

محمدباقر تاج‌الدین

نَفَس دانشگاه در ایران به شماره افتاده است و دیگر رمقی برای او نمانده است و اگر نیک بنگریم گویی مرگ دانشگاه فرا رسیده است. دانشگاهی که زمانی مولد، پویا، زنده و موتور محرکه جامعه بوده است و قرار بود از طریق تربیت و تولید انسان سوژه محور، متفکر و خلاق زمینه و بستر توسعه همه‌جانبه باشد اکنون اما بسان بیماری در حال احتضار شده است که گویی نفسش به شماره افتاده و آرام آرام به مرگ نزدیک می‌شود. بیراه نیست اگر گفته شود که کسانی و نهادهایی در جامعه خواهان مرگ دانشگاه بوده و از این بابت هیچ نگرانی‌ای به دل راه نمی‌دهند، چون دانشگاه را پدیده‌ای غربی دانسته و حتی آن را موجود مزاحمی تلقی می‌کنند و اگر به زبان نیاورند اما در دل می‌گویند: چه بهتر که دانشگاه نباشد!

الف) نشانه‌های مرگ دانشگاه

۱- رکود و رخوت علمی و پژوهشی؛ دانشگاه‌ها در ایران کم و بیش دچار رکود و رخوت علمی شده‌اند به گونه‌ای که به جز تولید مقالات علمی نه چندان کارآمد و کاربردی و تعدادی کتاب نه چندان پر مغز خبری از تولید علم و نظریه و پژوهش به معنای واقعی کلمه آن گونه که در دانشگاه‌های معتبر دنیا معمول است، نیست.

۲- ناتوانی دانشگاه در حل مسائل کلان کشور؛ دانشگاه در ایران به دلایل گوناگون مانند انفصال از بدنه دولت و سازمان‌های سیاستگذاری، برنامه‌ریزی، مدیریتی و اجرایی که البته در موارد زیادی این انفصال کاملا به عمد و با هدف بوده است، ناتوان از حل و فصل مسائل کلان کشور شده است.

۳- ناتوانی دانشگاه در ارتباط برقرار کردن با جامعه؛ دانشگاه توان لازم برای ارتباط گرفتن با جامعه را ندارد و به همین دلیل راه حل‌هایی که ارائه می‌دهد چندان مفید به فایده برای جامعه نبوده و نیست. زبانی که دانشگاه‌ها به کار گرفته‌اند زبانی تخصصی و فنی است و لذا قابل فهم و درک برای عامه مردم نبوده و از این منظر راه حل‌هایی هم که ارائه می‌دهند قابل به کارگیری از طرف مردم نیز نیست. این موضوع البته بیشتر در حوزه علوم انسانی جای تأمل و نقد فراوان دارد.

۴- کاهش شدید انگیزه علم‌آموزی؛ تقریبا هیچ انگیزه‌ای برای دانش اندوختن و علم‌آموزی برای دانش‌آموزان و دانشجویان از یک سو و استادان و پژوهشگران از سوی دیگر باقی نمانده است و اگر اندک انگیزه‌ای هم وجود داشت کاملا به محاق رفته و دیگر خبری از آن نیست.

۵- عدم تربیت انسان سوژه و خلاق؛ دانشگاه‌ها در ایران سوژه خلاق تربیت نمی‌کنند بلکه مدرک‌به‌دستانی را تربیت که نه بلکه تولید می‌کنند که فاقد هرگونه خلاقیت و نوآوری و انگیزه بوده و هیچ مهارتی برای زندگی کردن و شغل داشتن و آینده خود را ساختن ندارند. از این منظر می‌توان گفت که دانشگاه بدل به کارخانه تولید مدرک شده است.

ب) دلایل مرگ دانشگاه

۱- افزایش بی‌منطق و بی‌مبنای تعداد دانشگاه‌ها در کشور؛ تأسیس و راه اندازی تعداد زیاد دانشگاه و موسسات آموزش عالی در جای جای این کشور حتی در مناطقی که بیشتر شبیه روستا هستند و نه شهر چه مبنا و منطقی را دنبال می‌کند؟ برای مثال در شهر متوسطی چون سمنان تعداد ۳۰ دانشگاه و مرکز آموزش عالی در حال فعالیت است و اگر بخواهیم نسبت جمعیت این شهر(جمعیت شهر سمنان مطابق آخرین برآوردها حدود ۲۰۰ هزار نفر است) به دانشگاه را برآورد کنیم می‌توانیم بگوییم که به ازای هر ۶۵۰۰ نفر ۱ دانشگاه در این شهر وجود دارد و این با کدام منطق و استانداردهای علمی و دانشگاهی قابل مقایسه است؟

۲- رواج مدرک گرایی بی‌حد و حصر؛ همان گونه که آوردم دانشگاه در ایران نه تنها سوژه خلاق تربیت نمی‌کند بلکه تبدیل به کارخانه تولید مدرک شده است و این گونه است که زمینه مرگ خودش را فراهم نموده است.

۳- کمّی‌گرایی به جای کیفی‌گرایی؛ نگاهی به تمامی سایت‌های دانشگاهی اعم از دولتی و آزاد نشان از این موضوع دارد که آن چه مهم است کمیت است و نه کیفیت به گونه‌ای که این دانشگاه‌ها همواره در حال ارائه آمار زیربنای دانشگاه، آزمایشگاه، کتابخانه، سالن ورزش، تعداد دانشجو، تعداد فارغ التحصیلان و... هستند اما هیچ خبری از کیفیت و نحوه تدریس، تولید دانش، تربیت انسان سوژه و متفکر نیست. برای مقایسه لطفا سری هم به سایت‌های دانشگاه‌ها در دنیا بزنید تا تفاوت را بهتر دریابید.

۴- عدم تناسب خروجی‌های دانشگاه با نیازهای واقعی جامعه به لحاظ کمّی و کیفی؛ خروجی‌های دانشگاه با واقعیت‌های موجود جامعه چه به لحاظ اشتغال و چه به لحاظ نیازمندی‌های گوناگون جامعه اعم از اقتصادی، فرهنگی، فنی و.... به لحاظ کمی و کیفی هیچ گونه تناسبی ندارد. طبق آخرین آمارهای مراکز آماری کشور حدود ۴۲ درصد از فارغ التحصیلان دانشگاهی بیکار هستند که در برخی رشته‌ها مانند علوم محیط زیست و کشاورزی و حتی فنی و مهندسی وضعیت بسیار تأسف بار است.

"عصیان"

می زند هر قدمش با قدمش یک پیوند
خسته از سلسله های خفقانش در بند
رخنه می کرد به دیوار بلندش باور
حلقه زد دستش در پنجه ی دستی دیگر
قلب در گوشه ای از شهر چو یک غنچه شکفت
درد از ضربت خاشاک نیاسود و نخفت
رنج در بطن گلویش سر آورده برون
با لبش زمزمه ای کرد به تکرار جنون
نعره زد از دل و فریاد برآورد که هان!
دست رنجم بربودی و زدی زخم زبان
کرکسم نام نهادی و زبونم خواندی
موج آشفته به دریای جنونم خواندی
در طلب خیمه زدی روی سر و شانه ی من
گشت ویرانه به سر پنجه ی تو خانه ی من
غنچه ای بودم و نشکفته و پژمرده شدم
خشک شد ریشه ی من زرد و پریشیده شدم
درد افزون شود از روزنه ی خانه ی غم
چشم جیحون شود از شعله ی شلّاق ستم
کینه در سینه بسی ساخته ام زین همه عمر
شوق پیکار برافراخته ام زین همه عمر

می خزد سایه ی مردان ملال از پس نور
می زند چهره ی مهتاب زنان بر شب گور
شحنه ای دست برآورد به قنداق تفنگ
آتشی کرد به سویش بیفتاد به سنگ
زهرخندی زد و سیل از پس خونش جوشید
نانش آغشته به خون لیک رهایی نوشید
شب فرو ریزد از ثقل شکوفنده ی شهر
زیر رگ های خروشنده و توفنده ی شهر
این هیاهوی به تنگ آمده از تشنه ی نان
بحر جوشنده ی خلقی ست رها گشته ز جان
غافل از موج به اوج آمده از خیزش آب
سد همی ریزد از ضربه ی پر سیل شتاب

"م-سعادت"

هشدار بیش از ۱۱ هزار دانشمند جهان درباره تغییرات اقلیمی

در یک اقدام کم‌سابقه هزاران دانشمند از ۱۵۳ کشور جهان نسبت به وقوع فجایع ناشی از تغییرات اقلیمی هشدار دادند. این دانشمندان گفته‌اند که هشدار درباره پیامدهای بی‌توجهی به تغییرات اقلیمی را وظیفه اخلاقی خود می‌دانند.

اعلام خروج آمریکا از پیمان اقلیمی پاریس و بی‌توجهی بسیاری از کشورها به تغییرات اقلیمی و گرمایش زمین انتقادها و اعتراضات گسترده‌ای را در پی داشته است. در همین رابطه، دانشمندان و پژوهشگران ۱۵۳ کشور جهان با انتشار بیانیه‌ای نسبت به پیامدهای مخرب و فاجعه‌بار تغییرات اقلیمی هشدار داده‌اند.

بیانیه ناظر بر فجایع ناشی از تغییرات اقلیمی را ۱۱ هزار و ۲۵۸ دانشمند و پژوهشگر امضا کرده‌اند. در این بیانیه آمده است که این پژوهشگران هشدار دادن درباره تهدیدهای فاجعه‌بار تغییرات اقلیمی در سطح جهانی را وظیفه اخلاقی خود می‌دانند.

آن‌ها در این بیانیه متذکر شده‌اند که هرگاه انسان‌ها رفتار و عملکرد خود را به طور اساسی تغییر ندهند، امکان مانع شدن از فجایعی که درد و رنج انسان‌ها را به همراه خواهد داشت، از بین خواهد رفت.

یک مقاله تکان‌دهنده

در همین رابطه، پژوهشگران و دانشمندان مقاله‌ای درباره پیامدهای فاجعه‌بار تغییرات اقلیمی در نشریه "بایوساینس" منتشر کرده‌اند.

روزنامه "در استاندارد" چاپ وین در گزارشی که روز سه‌شنبه ۱۴ آبان (پنجم نوامبر) منتشر کرده اعلام کرده است که مقاله‌یاد شده در "بایوساینس" چهل سال پس از نخستین همایش جهانی تغییرات اقلیمی در ژنو و همزمان با اعلام خروج آمریکا از پیمان اقلیمی پاریس منتشر می‌شود.

امضا کنندگان بیانیه یاد شده نسبت به اهمال کاری و تعلل در محدود کردن تولید گازهای گلخانه‌ای انتقاد کرده و در باره پیامدهای چنین امری برای

وضعیت اقلیمی جهان هشدار داده‌اند.

دانشمندان در این بیانیه از همه رهبران جهان خواسته‌اند بی درنگ در ارتباط با مانع شدن از گرمایش زمین اقدام کنند.

توماس نیوسام، استاد دانشگاه سیدنی و همچنین ویلیام ریپل استاد دانشگاه اورگن نوشته‌اند: »به‌رغم ۴۰ سال گفت‌وگو و مذاکره بر سر تغییرات اقلیمی، هیچ تغییری در رفتار انسان‌ها دیده نمی‌شود و تلاشی برای مهار بحران صورت نگرفته است.«

شش اقدام ضروری

دانشمندانی که بیانیه یاد شده را امضا کرده‌اند انجام اقدامات معینی برای مقابله با پدیده گرمایش زمین را الزامی دانسته‌اند.

این اقدامات عبارتند از بهره‌گیری از انرژی‌های تجدیدپذیر، کاهش تولید مواد مضر از جمله گاز متان و کربن‌سیاه، حمایت از محیط طبیعی جنگل‌ها و باتلاق‌ها، کاهش مصرف محصولات گوشتی، إصلاحات پایدار اقتصادی و کاهش جمعیت.

لازم به یادآوری است که دو سال پیش نیز ویلیام ریپل و توماس نیوسام برای مقابله با پیامدهای مخرب تغییرات اقلیمی دست به کارزار مشابهی زده بودند.

در آن هنگام بیش از ۱۵ هزار دانشمند از ۱۸۰ کشور جهان در این کارزار شرکت کرده و بیانیه‌مشترکی منتشر کرده بودند.

چهل سال ترویج رندانه انفعال!

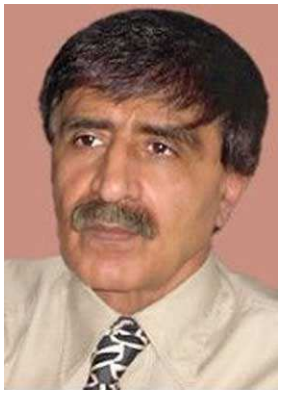

علی کشتگر

رمز بقای جمهوری اسلامی در چیست؟ عمق و ابعاد نارضایتی و نفرت از دیکتاتوری مذهبی از آخرین روزهای دوران شاه هم فراتر رفته است. ابعاد فساد حکومت و فقر ملت و بحران های اقتصادی و اجتماعی نیز بسیار بیش از آن زمان است، پس چرا ما امروز شاهد فعال شدن شکاف میان دولت و ملت و حضور یک جنبش نیرومند اجتماعی علیه استبداد دینی حاکم بر کشور نیستیم؟ اعتراض روزمره زنان به حجاب اجباری و تبعیض های جنسی ، خشم کارگران از وضعیت مشقت بار زندگی، نارضایتی طبقه متوسط و لایه های فرهنگی آن و دهها علل و عوامل دیگر چرا به یک جنبش اعتراضی فراگیر تبدیل نمی شوند و حداکثر به اعتراضاتی مقطعی، پراکنده، محدود به صنف و گروه اجتماعی معینی می انجامد که به سرعت توسط رژیم سرکوب می شوند؟ آیا سرکوب به تنهایی می تواند توضیح دهنده نبود یک اپوزیسیون فعال و اثرگذارباشد؟ می بینیم که با وجود سرکوب سیستماتیک، مقاومت و اعتراضات فردی و یا گروهی جدا از هم کارگران، معلمان، زنان و سایر لایه های اجتماعی مدام ادامه دارند که این خود نشانه ظرفیت جامعه به تولید یک جنبش اجتماعی سراسری و نیاز مبرم به سازماندهی و رهبری است.

پژوهش های جالب اریکا چنوت نشان می دهد که اگر در یک جامعه معین سه و نیم درصد از مردم به جنبش اعتراضی پیگیر و دارای رهبری علیه نظام حاکم دست بزنند سرکوب آنان دشوار و احتمال پیروزی جنبش زیادتر از شکست آن است)۱(. پس چرا از میان میلیونها کارگر، میلیونها تن از ناراضیان طبقه متوسط، میلیونها معلم و کارمند و میلیونها زن و مرد عموما ناراضی و خشمگین از جمهوری اسلامی یک جنبش ملی آزادی خواهانه و عدالت جویانه پیگیر که سه و نیم درصد از جمعیت را شامل شود (سه میلیون) زائیده نمی شود؟ این نازایی چرا گریبانگیر ما شده است؟

به نظر من این بیماری خود عارضه ثانویه ای است به ناهنجاری مزمن دیگری که می شود نام آن را ابتذال سیاسی گذاشت. مختصات این ابتذال، عادت به فرقه گرایی در میان طیف متنوع اپوزیسیون، تمایل به سیاست ورزی بی هزینه، مسئولیت گریزی، تقلیل سیاست به دکان و نردبان، فراموش شدن نقاط مشترک، اگوئیسم و شاید مهمتر از همه سازگاری نوعی نگرش سیاسی"اصلاح طلبانه" با وضع موجود و محدود کردن سیاست به نصایح الملوک و یا حداکثر ظرفیت های قانونی جمهوری اسلامی. این عوامل در همه دوران حیات جمهوری اسلامی مانع شکل گیری یک ثقل معتبر مورد اعتماد مردم در اپوزیسیون بوده است.

می توان گفت همه چیز برای عبور از جمهوری اسلامی فراهم شده مگر مهمترین فاکتور که همانا یک رهبری یا یک جمع مورد اعتماد مردم ناراضی است و تا این مرکز ثقل در کار نباشد ذرات پراکنده موجود در فضای سیاسی معلق اند و به هم نمی پیوندند. دراین مقاله من به همین آخرین جنبه ابتذال سیاسی که اصلاح طلبی انفعال طلب و از موانع اصلی بر سر راه شکل گیری یک ثقل نیرومند اپوزیسیون است می پردازم و به جای ارائه تعریف های انتزاعی به یکی از مصادیق این ویژگی اشاره دارم.

مصاحبه نگهدار به عنوان یک مصداق

فرخ نگهدار به تازگی در گفتگویی با پایگاه خبری تحلیلی انصاف نیوز تحت عنوان: "ظرفیت های کشور در سطحی است که می توان دوام آورد"، "به صورت بندی و تحلیل اپوزیسیون خارج از کشور" پرداخته است. طرف گفتگوی نگهداردر تمام مصاحبه ایشان را "فعال سیاسی چپ گرا" می خواند. در این مصاحبه مطالبی مطرح شده که جان مایه اش تحریف تاریخ و وارونه نشان دادن واقعیت هایی است که شاهدانش هنوز زنده اند. به نظر من سکوت این شاهدان نه فقط خیانت به تاریخ و به کسانی است که در رویارویی با یک رژیم تبعیض گر و فاسد جان و امنیت خود را از دست دادند، بلکه خیانت به ایده اپوزیسیون و سیاست ورزی دموکراسی خواهانه و عدالت جویانه است.

فرخ نگهدار یک نمونه از صدها مبلغ نگرش پیش گفته است. او به تازگی در گفتگویی با پایگاه خبری تحلیلی انصاف نیوز تحت عنوان: "ظرفیت های کشور در سطحی است که می توان دوام آورد"، "به صورت بندی و تحلیل اپوزیسیون خارج از کشور" پرداخته است. طرف گفتگوی نگهدار، خانم معصومه رشیدیان، در تمام مصاحبه ایشان را "فعال سیاسی چپ گرا" می خواند)۲(. در این مصاحبه مطالبی مطرح شده که جان مایه اش تحریف تاریخ و وارونه نشان دادن واقعیت هایی است که شاهدانش هنوز زنده اند. به نظر من سکوت این شاهدان نه فقط خیانت به تاریخ و به کسانی است که در رویارویی با یک رژیم تبعیض گر و فاسد جان و امنیت خود را از دست دادند، بلکه خیانت به ایده اپوزیسیون و سیاست ورزی دموکراسی خواهانه و عدالت جویانه است.

درپائین به نقد این نگرش خواهم پرداخت.

رمز بقای جمهوری اسلامی

ترساندن دائمی مردم از خطر دشمن خارجی و تجزیه سرزمین، جلوگیری از ترکیب میهن پرستی و دموکراسی خواهی و تلاشهای مستمر در تقلیل میهن دوستی ایرانی به ناسیونالیسم مذهبی و همراه کردن آن با سیاستهای منطقه ای جمهوری اسلامی که سردار قاسم سلیمانی نماد برجسته آن است، همراه با سرکوب سیستماتیک و امنیتی کردن فضای جامعه از عناصر اصلی استراتژی بقای جمهوری اسلامی بوده و هست.

علاوه بر این سران جمهوری اسلامی معنای سیاست اختلاف بینداز و حکومت کن را از دیرباز درک کرده و همواره از آن برای تفرقه در میان مخالفان و ممانعت از شکل گیری یک اپوزیسیون فراگیر و کارآمد بهره برداری کرده اند.

در طول چهل سال گذشته همه تلاشهای مخالفان جمهوری اسلامی در ایجاد یک نیروی اپوزیسیون متکثر که بتواند در ورای مرزها و تفاوت های سیاسی و عقیدتی بر مبنای مشترکات مخالفان رژیم با هدف شکل دادن به یک جنبش دموکراسی خواهی موثر متحد شود، به ناکامی انجامیده است. حتم دارم که تلاشهای روزمره و پیگیر اتاق فکرها و سازمانهای امنیتی جمهوری اسلامی در سترون کردن این تلاشها و ادامه تفرقه و انفعال فرساینده و فرصت سوز در مجمع الجزایر صد تکه ای مخالفان، از دلایل این ناکامی است.

لبیک به دعوت رندانه خمینی سرآغاز سقوط !

بگذارید نخست کمی به عقب برگردم. وقتی در ۱۳ آبانماه ۱۳۵۸ حزب الهی های آن زمان به نام "دانشجویان خط امام" بر خلاف قوانین و عرف بین المللی سفارت آمریکا را اشغال کردند و کارکنان آن را به گروگان گرفتند کمیته مرکزی سازمان چریکهای فدایی خلق که رفراندوم جمهوری اسلامی را تحریم کرده بود و به نظام جدید اعتماد نداشت، به مدت دو شبانه روز در حمایت از این کار که اهداف و پیامدهای آن ناروشن بود تردید داشت.اما خمینی با ترفندی رندانه، سازمان را به حمایت از اقدامی ترغیب کرد که سرآغاز سرکوب آزادی ها و ایجاد تفرقه در صفوف مردم و نیروهای سیاسی آن زمان بود. تا آن زمان او در مقام رهبر انقلاب، سازمان فدایی را مگر به عنوان کسانی که در کردستان و گنبد جنایت می کنند به رسمیت نشناخته بود و حتی فراخوان یک هفته پس از انقلاب سازمان برای رفتن به محل اقامت خمینی به منظور ابراز احترام به وی را با اعلام این که کسی قرار نیست این جا به دیدن من بیاید رد کرده بود. اما او در فردای اشغال سفارت آمریکا که فورا مورد حمایت حزب توده قرار گرفته بود گفت: پس این چریکهای فدایی کجا هستند و چرا حمایت نکرده اند (نقل به مضمون). پس از این پیام که از صدا و سیمای جمهوری اسلامی پخش شد، کفه حمایتگری چربید و ما طی اعلامیه ای از اقدام انقلابی دانشجویان خط امام حمایت کردیم و در به کار گرفتن روش های مبتذل سیاسی برای افشای لیبرالها و حمایت از مبارزات ضد امپریالیستی خمینی به حزب توده تاسی کردیم. تئوری این حمایت سیاسی هم پیشاپیش از مرکز فرماندهی انترناسیونالیسم پرولتری برای حزب توده تدارک دیده شده بود.

"در دوران گذار به سوسیالیسم تضاد عمده ی جهان، تضاد میان امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا با اردوگاه سوسیالیسم و نیروهای مترقی جهان به رهبری اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی است. در ایران نیز ماهیت هر نیروئی بسته به آن است که در کدام سوی این تضاد عمده ی جهانی ایستاده است".

چگونه سرمایه سیاسی فدایی برباد رفت

ترساندن دائمی مردم از خطر دشمن خارجی و تجزیه سرزمین، جلوگیری از ترکیب میهن پرستی و دموکراسی خواهی و تلاشهای مستمر در تقلیل میهن دوستی ایرانی به ناسیونالیسم مذهبی و همراه کردن آن با سیاستهای منطقه ای جمهوری اسلامی که سردار قاسم سلیمانی نماد برجسته آن است، همراه با سرکوب سیستماتیک و امنیتی کردن فضای جامعه از عناصر اصلی استراتژی بقای جمهوری اسلامی بوده و هست.

چرخش سیاسی سازمان با استقبال گرم حزب توده مواجهه شد. روزنامه مردم نوشت: "رفقا خوش آمدید، اما دیر آمدید". نه فقط جبهه ملی، نهضت آزادی حزب خلق مسلمان و هر فرد و نیروی دیگر مخالف و یا منتقد نظام ضد امپریالیستی جدید در زمره نیروهای ضد انقلاب و آمریکایی قرار می گرفتند بلکه حتی هر گروه و صنف اجتماعی نیز که به جای تبعیت از تضاد عمده و حمایت بی قید و شرط از "خط امام" در مبارزه علیه آمریکا و متحدان داخلی آن مسائل "فرعی" مثل حجاب زنان، ترور بهائیان، مطبوعات و حق کارگران و معلمان در ایجاد تشکل های مستقل صنفی خود را "عمده" می کرد، همسو با امپریالیسم و در خدمت آن قرار می گرفت. با همین رویکرد تحلیلی ساده لوحانه و ناتوان از درک روابط دیالکتیکی مولفه های متضاد و متکثر اجتماعی که اساس رویکردهای علمی در تحلیل از شرایط انضمامی هر جامعه ای به شمار می روند، سازمان پرچم افشای لیبرالها و توجیه اقدامات سرکوبگرانه و ضد آزادی رژیمی را برافراشت که زیر لوای مبارزه با امپریالیسم آمریکا علیه دموکراسی، حقوق بشر، آزادی ادیان، برابری زن و مرد، آزادی های فردی و همه دستاوردهای دموکراتیک و ترقیخواهانه بشریت قد بلند کرده بود.

این را هم بگویم که برمبنای همین نگرش بود که فلسفه سیاسی چپ مستقل و درون زا که بنیان گذاران سازمان بویژه پویان و احمد زاده به آن وفادار بودند و اساسا علت اصلی تولد سازمان فدایی و مرز بندی آن با نگرش برون زای توده ای بود، منتفی گشت و انحلال سازمان در حزب توده نیز بدون ذره ای احترام به آرای اعضا وهواداران سازمان در همکاری و هماهنگی آقای نگهدار و نورالدین کیانوری تئوریزه شد و مخالفان دنباله روی از شوروی نیز ناسیونالیست، "ناسیونال کمونیست" و حتی مشکوک قلمداد شدند!

در این سیر قهقرایی سقوط به ابتذال سیاسی، لایه های فرهنگی و مدرن طبقه متوسط، روشنفکران و هنرمندان و آگاهترین عناصر طبقه کارگر که در بدو انقلاب تحت تاثیر جاذبه های مبارزاتی و صداقت سیاسی فدائیان در دفاع از عدالت و آزادی جذب سازمان شده بودند بتدریج از آن رویگردان شدند و سازمان نیز دچار انشعاب های متعدد شد.

اینک نزدیک به ۴۰ سال از آن هنگامه جهالت و کژ رفتاری می گذرد و جوانان انقلابی و کم تجربه آن هنگام در بیشترینه خود با انتقاد از ایدئولوژی و اعمال فاجعه بار آن زمان درس عبرت گرفته و آموخته اند که :

۱- آلوده کردن ایده چپ به حمایت از جمهوری اسلامی نه یک اشتباه ساده که یک کژروی فاجعه بار بود که هرچند همه چپ به آن تسلیم نشد، اما اعتبار همه جریانات چپ از رهگذر آن برای یک دوره طولانی آسیب دید.

۲-علیرغم اهمیت عوامل بین المللی در تحولات هر کشور، آنچه درسرنوشت یک ملت تعیین کننده است فرایندها و برآیندهای درونی و قبول مسئولیت است.

۳- تا دیکتاتوری وجود دارد، دشمن نه در خارج از مرزهای ایران بلکه در خود ایران است و بدون پیکار شجاعانه و پیگیر علیه آن نمی توان آینده ای بهتر از آن چه امروز در آن غرق شده ایم رقم زد! اما ظاهرا، این درسهای عبرت آموز هنوز به اندازه کافی در گفتمان، پراتیک و استراتژی چپ بازتاب پیدا نکرده وگرنه آقای نگهدار نمی توانست در مقام یکی از نظریه پردازان چپ نگرش شکست خورده ۴۰ سال پیش را هم چنان ترویج کند. و هم چنان و هنوز بی کفایتی ها و سرکوبگری های هسته اصلی قدرت را به گردن "دشمن خارجی" که ورد زبان خامنه ای است بیندازد.

خلاصه آن که جمهوری اسلامی و نگرش "اصلاح طلبی" حکومت محور در تلاش دایم برای تضعیف و توقف فرایندهای لازم در امر شکل گیری یک نیروی اپوزیسیون موثر از آغاز سه محور تبلیغاتی را با پیگیری دنبال کرده است: وقتی "دانشجویان خط امام" بر خلاف قوانین و عرف بین المللی سفارت آمریکا را اشغال کردند کمیته مرکزی سازمان چریکهای فدایی خلق که رفراندوم جمهوری اسلامی را تحریم کرده بود و به

نظام جدید اعتماد نداشت، به مدت دو شبانه روز در حمایت از این کار که اهداف و پیامدهای آن ناروشن بود تردید داشت.اما خمینی با ترفندی رندانه، سازمان را به حمایت از اقدامی ترغیب کرد که سرآغاز سرکوب آزادی ها و ایجاد تفرقه در صفوف مردم و نیروهای سیاسی آن زمان بود. ما طی اعلامیه ای از اقدام انقلابی دانشجویان خط امام حمایت کردیم و در به کار گرفتن روش های مبتذل سیاسی برای افشای لیبرالها و حمایت از مبارزات ضد امپریالیستی خمینی به حزب توده تاسی کردیم. تئوری این حمایت سیاسی هم پیشاپیش از مرکز فرماندهی انترناسیونالیسم پرولتری برای حزب توده تدارک دیده شده بود.

- سرکوب و کشتارهای داخلی نتیجه دخالت بیگانگان بویژه آمریکا و اسرائیل در امور ایران است.
- خصومت چهل ساله جمهوری اسلامی با آمریکا و اسرائیل که از ذات ایدئولوژیک و نیاز دائم آن به دشمن خارجی سرچشمه می گیرد نتیجه توطئه های دائم آنها است.

تقسیم طیف متنوع و متکثر مخالفان رژیم به دو قطب متضاد و آشتی ناپذیر "اصلاح طلب" و "برانداز" "شرکت کنندگان" و تحریم کنندگان انتخابات" و اخیرا "مخالفان" و"موافقان" تحریم. نگرش ناظر به این نوع دو قطبی سازی علاوه بر آن که می کوشد مرزبندی گروههای مخالف رژیم را برجسته و مناسبات آنان را خصمانه کند، مدام به مخالفان و مردم چنین القاء می کند که کار و تلاش سیاسی خارج از این دو قطبی کاذب محال است.

تئوری بافی های آقای نگهدار و آن هم به عنوان "نظریه پرداز چپ" در این عرصه هرچند که به حکم بیگانگی با حقایق مسلم جامعه ایران فاقد هرگونه انسجام اما دارای انتظام و در حد خود تاثیربخش است. ایشان در مصاحبه های خود و اخیرا در گفتگو با نشریه انصاف نیوز کشتارهای هولناک دهه ۶۰ که ناشی از ماهیت دیکتاتوری دینی است را به گردن آمریکا و سازمان ناتو می اندازد، کاری که تا کنون حتی هیچ یک از مقامات جمهوری اسلامی نیز به این صراحت ابراز نکرده اند:

"از بدو استقرار جمهوری اسلامی بلوک ناتو و پشتیبانان منطقه ای آن، با هدف احیای وضعیت قبل از انقلاب با توهمی مفرط به توان و ظرفیت های خود امید داشتند که با جنگ تحمیلی و ترورهای گسترده، "تغییر رژیم" رخ دهد و مناسبات ایران و غرب به وضع قبل از انقلاب برگردد. در دهساله اول تاسیس نظام، همه هم و غم حکومت صرف جنگ و نجات حکومت و کشور و رفع آن توهم شد.

"به نظر من اگر بلوک ناتو، ارزیابی درستی از قدرت مقاومت حکومت و اقشار حامی آن داشت هیچ دلیلی نبود که هم روابط ایران و غرب این قدر تیره بماند و هم مناسبات اقشار مدرن شهری با حامیان حکومت اسلامی در دهه ۶۰ تا این حد تیره و خونین شود. همه جا نوشته و گفته ام، مسئولیت مصائبی که در دهه ۶۰ بر کشورم تحمیل شد، در وهله اول ناشی از محاسبات اشتباه نیروی راستگرای تاچری-ریگانی و هم پیمانان منطقه ای آنان" است.(مصاحبه آقای نگهدار با انصاف نیوز)

هرکس که اندکی از تاریخ ۴۰ ساله اخیر ایران آگاه باشد می داند که پیش از آن که مجاهدین خلق به موضع مقابله مسلحانه با رژیم حاکم درغلتند رهبران آن جریان بسیار کوشیدند با نظام حاکم و شخص خمینی از در آشتی در آیند اما پاسخ جمهوری اسلامی بسیج هر روزه چماقداران علیه این جریان بود. نخستین اعدامی های ایرانیان بهائی و همزمان با آن هواداران سازمان ما در اصفهان و خوزستان، دستگیری عضو کادر رهبری مجاهدین (سعادتی) به اتهام جاسوسی برای شوروی و نیز کشتارهای خلخالی در کردستان و ماجرای ترورهای وحشیانه گنبد (توماج، مخدوم، جرجانی و...) و عدم تحمل حتی یک دفتر و روزنامه علنی برای جریانهایی که در انقلاب سهیم بودند، آنهم در همان نخستین ماههای پس از انقلاب که بهار آزادیش می نامیدیم چه ربطی به ناتو و آمریکا داشت؟ بله البته همان زمان حزب توده با حمایت از "قاطعیت نیروهای انقلابی" در سرکوب ضد انقلاب و محکوم کردن "همسویی" مجاهدین و فدایی ها با ترفندها و توطئه های آمریکا برای سرکوبهای خونینی که بعدها دامن خود حزب را نیز گرفت خوراک تئوریک تهیه می کرد. اما واقعیت این بود که رژیم تازه به دوران رسیده آن زمان به حکم ماهیت تبعیض گر و انحصارطلب خود به هیچ نیرویی مگر خودی ها اعتماد نداشت. دگراندیشان را به دیده تردید و حتی دشمن می نگریست و همان گونه که دیدیم در ظرف یک دوره کوتاه چهار ساله نه فقط فدایی و مجاهد بلکه متحدان خود را نیز نخست به حاشیه راند و سپس سرکوب کرد.

اعدام سعید سلطانپور

برمبنای همین نگرش بود که فلسفه سیاسی چپ مستقل و درون زا که بنیان گذاران سازمان بویژه پویان و احمد زاده به آن وفادار بودند و اساسا علت اصلی تولد سازمان فدایی و مرز بندی آن با نگرش برون زای توده ای بود، منتفی گشت و انحلال سازمان در حزب توده نیز بدون ذره ای احترام به آرای اعضا وهواداران سازمان در همکاری و هماهنگی آقای نگهدار و نورالدین کیانوری تئوریزه شد و مخالفان دنباله روی از شوروی نیز ناسیونالیست، "ناسیونال کمونیست" و حتی مشکوک قلمداد شدند!

من ابتذال تمام عیار در سیاست حمایت از "خط ضد امپریالیستی امام خمینی" را در برخورد رهبری سازمان با اعدام شاعر رزمنده فدایی سعید سلطانپور لمس کردم. در آن زمان یکی از اعضای هیئت تحریریه به خود اجازه داده بود، در روزنامه کار آن جنایت را محکوم کند(۳) اما آقای نگهدار و عده ی دیگری از اعضای کمیته مرکزی آن زمان این کار را سرپیچی از خط سیاسی سازمان تلقی کردند و خواستار توبیخ فرد خاطی بودند! آنها بر آن بودند که سعید سلطانپور و سایر قربانیان نظام جمهوری اسلامی بخاطر ایستادگی در برابر انقلاب و همسویی با آمریکا اعدام شده اند و نباید از آنان دفاع کرد. این مساله در آن زمان به من نشان داد که تعصب ایدئولوژیک عواطف انسانی را چنان نابود می کند، که افراد نزدیک ترین همرزمان دیروز خود را با وجدان راحت قربانی می کنند. و حالا بیش از سه دهه پس از آن جنایات هولناک هنوز هم نگهدار مدعی است که قربانیان رژیم فریب خوردگان آمریکا بودند؟ من البته با توجه به احتمال شه ورگج (۴)بودن ایشان صحت این خاطره تلخ را با برخی از رفقای زنده کمیته مرکزی آن زمان قبلا چک کردم: به راستی چه انگیزه ای او را این چنین به توجیه و تبرئه جمهوری اسلامی پیگیر کرده است؟ به این پرسش در پایان این مقاله خواهیم پرداخت. **مسئول اعدام های دهه ۶۰ خمینی یا ریگان؟**

آخر اعدام های سال ۶۰ که اوج آن قتل عام هزاران زندانیان سیاسی به فرمان خمینی است و مسئوولان مستقیم آن جنایات هم اکنون در عالی ترین پست های جمهوری اسلامی از جمله صندلی ریاست قوه قضائیه تکیه زده اند، چه ربطی به ریگان و تاچر دارد؟ و تازه اگر هم قدرت های خارجی و قربانیان داخلی محاسبات سیاسی غلطی داشته اند مگر می شود مسئولیت درجه اول جمهوری اسلامی و شخص خمینی و مجریان مستقیم فرمان او را فراموش کرد و گفت:

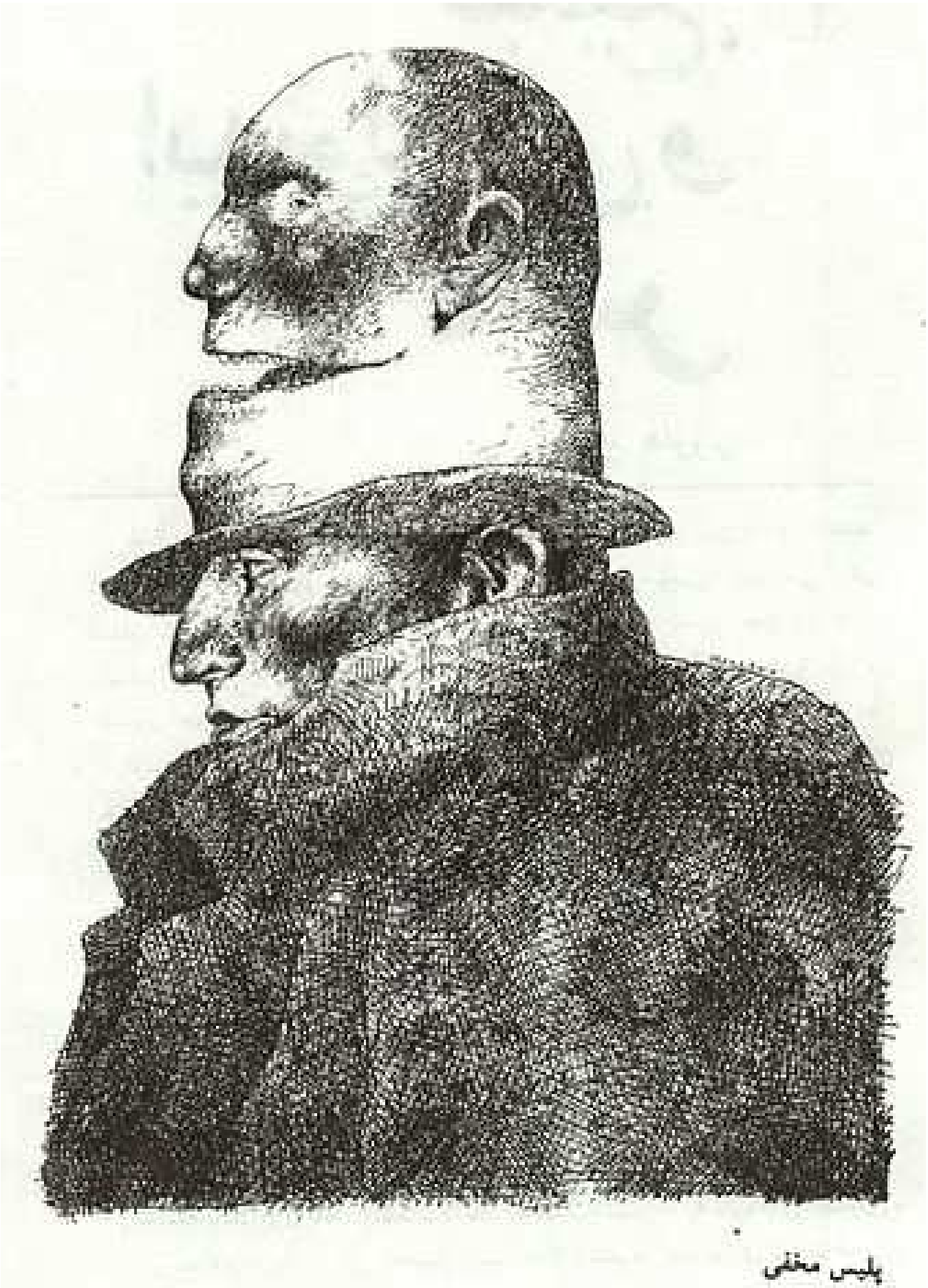

پلیس مخفی

"اگر بلوک ناتو ارزیابی درستی از قدرت مقاومت حکومت و اقشار حامی آن داشت، هیچ دلیلی نبود که هم روابط ایران و غرب این قدر تیره بماند و هم مناسبات اقشار مدرن شهری با حامیان حکومت اسلامی در دهه ۶۰ تا این حد تیره و خوینن شود." با کدام پشتوانه علمی و تجربی می شود مدعی شد که: "مسئولیت مصائبی که در دهه ۶۰ بر کشورم تحمیل شد در وهله اول ناشی از محاسبات اشتباه نیروی راستگرای تاچری-ریگانی و هم پیمانان منطقه ای آنان" است؟ و امروز با این مدعا به دنبال چه نوع نتیجه گیری سیاسی برای کنشگران و فعالان سیاسی می گردد؟ این حرفها نه حرف اپوزیسیون و نه ادعای آزدیخواهان و عدالت طلبان بلکه دقیقا همانی هستند که در همه سالهای اخیر برای توجیه جنایات گذشته و سرکوبهای امروز از زبان خامنه ای و ایادی او جاری بوده و هست؟ وقتی "دانشجویان خط امام" سفارت آمریکا را اشغال کردند و در همه آن ۴۴۴ روزی که گروگان گیری ادامه داشت و سرکوب لیبرالها، جبهه ملی، جنبش زنان، شکستن قلم ها، توقیف روزنامه ها و شعار "دانشجوی خط امام افشا کن افشا کن" و اتهام جاسوسی به امثال امیر انتظام رواج داشت، این نه رونالد ریگان بلکه جیمی کارتر در آمریکا بر سر کار بود و اتفاقا جمهوری اسلامی درست در روز ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱ یعنی نخستین روز به قدرت رسیدن ریگان گروگانهای آمریکا را آزاد کرد و بعدها هم در ماجرای ایران گیت ثابت شد که با ریگان در پشت پرده معامله می کرد و هیچ مدرک و سندی هم در دست نیست که ریگان از مخالفان داخلی و قربانیان شکنجه و اعدام حمایتی کرده باشد.

تقلیل سیاست ورزی به نصایح الملوک و سرگرم کردن مردم به توصیف وتحلیل رفتار و حرکات جناح های حاکم هیچ ثمره ای جز تعطیل کردن مبارزات دموکراسی خواهانه و عدالت طلبانه ندارد، کار اصلی اپوزیسیون متمرکز شدن بر روانشناسی طبقات و اصناف، حمایت از مطالبات مبرم و درازمدت آنان، حمایت از فعالان سیاسی و صنفی، دعوت مردم به اعتراض علیه وضع موجود، تدارک سیاسی و تشکیلاتی برای دامن زدن به اعتراض و هدایت آن است.

فرض کنیم که مجاهدین آن زمان به زعم آقای نگهدار نه بخاطر انحصار طلبی و سرکوبهای جمهوری اسلامی بلکه به دلیل تشویق های آمریکا به مقابله با جمهوری اسلامی دست زدند، فرض کنیم که اقلیتی ها و ۱۶ آذری های سازمان هم که نگهدار آنان را باند کشتگر-هلیل رودی می نامید بخاطر همسویی با آمریکا دچار غضب جمهوری اسلامی شدند، دست کم ایشان باید توضیح دهد که چه ربطی میان اعدام اعضای سازمان فدائیان خلق ایران اکثریت و حزب توده ایران که در قتل عام ۶۷ قربانی فرمان خمینی شدند و سیاستهای تاچر و ریگان وجود داشته است؟ آیا نورالدین کیانوری، مریم فیروز و احسان طبری که پس از چندین سال حمایت پیگیر از خط امام به شنیع ترین شیوه های ضد انسانی شکنجه و وادار به ندامت شدند، فریب خوردگان ناتو بودند؟ آیا امثال حجری و یا لطفی، رضی، غبرایی و صدها اکثریتی و توده ای دیگر که به دست حاکمان جمهوری اسلامی اعدام شدند، با سیاستهای آمریکا همسویی داشتند یا با خط امام؟

کشتار۶۷ پروژه ای از پیش طراحی شده

آقای نگهدار در گفتگو با نشریه انصاف نیوز کشتارهای هولناک دهه ۶۰ که ناشی از ماهیت دیکتاتوری دینی است را به گردن آمریکا و سازمان ناتو می اندازد، کاری که تا کنون حتی هیچ یک از مقامات جمهوری اسلامی نیز به این صراحت ابراز نکرده اند!

امروزه دیگر همه می دانند و حتی از زبان برخی خط امامی های دیروز نیز نقل شده که پروژه حذف کادرهای چپ و مجاهدین از مدتها قبل برای حفظ نظام و امنیت آن ضروری تشخیص داده شده بود و سران جمهوری اسلامی برای به اجرا گذاشتن آن به دنبال بهانه بودند و خود نیز در این رابطه زمینه چینی می کردند. در نیمه دوم دهه شصت نیز آنها نگران بودند که آزادی هزاران زندانی سیاسی می تواند به شکل گیری یک اپوزیسیون قدرتمند سیاسی علیه نظام اسلامی منجر شود و از همین رو به این نتیجه رسیده بودند که کشتن دسته جمعی آنان برای امنیت نظام لازم است.

آیت الله منتظری در اعتراض به جنایات خمینی و ایادیش در قتل عام زندانیان سیاسی به خمینی می گوید " شما روی نظام شاه را سفید کردید" و به مجریان همچنان حاکم امروز می گوید: تاریخ شما را به عنوان جنایتکار معرفی خواهد کرد، و حالا امروز آقای نگهدار هم صدا با ذوب شدگان در ولایت فقیه با معرفی کردن آمریکا و سازمان ناتو به عنوان مسبب اصلی این جنایات نقش سران جمهوری اسلامی را در کشتارهای دهه ۶۰ کمرنگ می کند تا شاید هم در گام بعدی بتوان بکلی آنان را تبرئه کرد.

آیا ریگان به دنبال سرنگونی جمهوری اسلامی بود؟

این تصور که در دهه نخست عمر جمهوری اسلامی آمریکا و بریتانیا در پی سرنگون کردن جمهوری اسلامی بوده اند نیز پیش از آن که واقعیت داشته باشد ساخته و پرداخته نظریه پردازان جمهوری اسلامی است.

ژیسکاردستن رئیس جمهور فرانسه در هنگام انقلاب ایران در مصاحبه هایش با روزنامه های فرانسه از جمله روزنامه فیگارو بارها گفته است که"آمریکا و متحدان اروپائیش به این نتیجه رسیده بودند که به حمایت از شاه پایان دهند و از روی کار آمدن روحانیون شیعه به رهبری خمینی حمایت کنند." آنها در آن زمان به دنبال کشیدن کمربند سبز به دور ابر قدرت شوروی بودند و گمان می کردند که روی کار آمدن یک حکومت مذهبی ضد کمونیستی منافع غرب را بهتر از شاه تضمین می کند."(نقل به مضمون)، تلاش آمریکا در بی طرف نگهداشتن ارتش ایران در روزهای پیش از انقلاب و نقش ژنرال هویزه در رساندن پیام به فرماندهان ارتش ایران که امروز دیگر برهیچ کس پوشیده نیست نیز دلیل محکم دیگری در اثبات درستی سخنان ژیسکار دستن است. بعدها نیز شاهد بودیم که آمریکا از بنیادگرایان مذهبی عربستان، پاکستان، افغانستان برای به دست گرفتن قدرت در افغانستان حمایت فعال می کند. برخلاف ادعای جمهوری اسلامی و امثال آقای نگهدار خمینی در دهه اول حیات جمهوری اسلامی نیروهایی را سرکوب کرد که یا مثل مجاهدین و کمونیستها در آن زمان دشمن آمریکا محسوب می شدند و یا مثل جبهه ملی زخم های کودتایی بر تن داشتند که آمریکا از آن حمایت کرده بود. هیچ یک از قربانیان سرکوب دهه ۶۰ فریب خورده از آمریکا و یا متحدان داخلی آن نبودند و کشتار آنان نیز برای آمریکا هیچ اهمیتی نداشت.

علت مناسبات خصمانه ایران و آمریکا

من ابتذال تمام عیار در سیاست حمایت از "خط ضد امپریالیستی امام خمینی" را در برخورد رهبری سازمان با اعدام شاعر رزمنده فدایی سعید سلطانپور لمس کردم. در آن زمان یکی از اعضای هیئت تحریریه به خود اجازه داده بود، در روزنامه کار آن جنایت را محکوم کند، اما آقای نگهدار و عده ی دیگری از اعضای کمیته مرکزی آن زمان این کار را سرپیچی از خط سیاسی سازمان تلقی کردند و خواستار توبیخ فرد خاطی بودند! آنها بر آن بودند که سعید سلطانپور و سایر قربانیان نظام جمهوری اسلامی بخاطر ایستادگی در برابر انقلاب و همسویی با آمریکا اعدام شده اند و نباید از آنان دفاع کرد.

هر دولتی در جهان امروز در پی منافع ملی کشور متبوع خود و یا مصالح سیاسی خویش است. قدرت های بزرگ در این زمینه قوی تر و تهاجمی تر عمل می کنند. با این همه حداکثر قریب به اتفاق دولتهایی که با آمریکا تضاد منافع دارند، از جمله روسیه، چین، هند، ویتنام و غیره بر اساس منافع متقابل با آمریکا مناسبات عادی برقرار کرده اند. علت اصلی ادامه خصومت ایران و آمریکا از ۱۳ آبان ۱۳۵۸ که سفارت آمریکا در تهران اشغال شد تا به امروز، سیاست خارجی جمهوری اسلامی بوده است. چه در دوران کارتر و چه در زمان ریاست جمهوری بیل کلینتون و باراک اوباما فرصت هایی طلایی برای بهبود مناسبات ایران و آمریکا بر اساس منافع ملی ایران وجود داشته که رهبران جمهوری اسلامی همه این فرصتها را آگاهانه سوزانده اند، تا بتواند سیاستهای دشمن محور خارجی جمهوری اسلامی را که جزیی از هویت ایدئولوژیک آنان و وسیله ای موثر برای سرکوب سیستماتیک داخلی است، توجیه و تعقیب کنند.

اگر جمهوری اسلامی سیاستهای منطقه ای خود و شعار نابودی اسرائیل را کنار می گذاشت قطعا با رئیس جمهوری کنونی آمریکا هم می توانست به مصالحه ای برای عادی سازی مناسبات دو کشور برسد. برخلاف این واقعیت های ساده، آقای نگهدار مسئولیت ادامه خصومت میان دو دولت را متوجه سیاستهای آمریکا و اسرائیل می کند و می گوید : اگر تا به امروز ایران و آمریکا مناسبات عادی پیدا نکرده اند علت آن است که : "تناسب قدرت میان عوامل بازدارنده و پیش راننده ی این مناسبات در ایران، در منطقه، در آمریکا و در جهان چنان نیست که این گره گشوده شود. محدود کردن این عوامل به اراده دستگاه حاکمه در ایران یک خطای استراتژیک است."

دو قطبی کردن مخالفان جمهوری اسلامی

همان گونه که اشاره شد یک متد کهنه و ضد دیالکتیک قدیمی که آقای نگهدار نمی تواند دست از آن بردارد تقسیم بندی سیاه و سفیدی نیروهای سیاسی و مردم به براندازان همراه دشمن خارجی و طرفداران نظام جمهوری اسلامی است بنا به این رویکرد ساده تحلیلی هر شهروند ایرانی یا در آنسوی دعوا ایستاده و یا در این سو هیچ شق دیگری هم وجود ندارد. همه نظام های دیکتاتوری این تقسیم بندی را با شدت و حدت دنبال می کنند تا هم سرکوب را توجیه کنند و هم تفرقه در صفوف اپوزیسیون را ابدی سازند.

چهل سال است که جمهوری اسلامی و محافظه کارترین اصلاح طلبان طرفدار آن بر این روش تاکید دارند، بدون آن که مسئولیت خود را در عواقب انفعال زا و تفرقه افکنانه آن بپذیرند. اصرار بر این گونه تقسیم بندی مبتذل هیچ نتیجه ای جز اصرار بر ایجاد اغتشاش و بدفهمی از واقعیت طیف وسیع و متکثر اپوزیسیون ندارد. اگر قرار باشد این طیف وسیع و متکثر روزی بر اساس استراتژی عبور از جمهوری اسلامی و تحقق دموکراسی در ایران انرژی و ظرفیت خود را یک کاسه کند و جبهه متحدی که لازمه گذار به دموکراسی است ایجاد کند باید با این نگرش های تفرقه افکنانه که مخالفان را به دو قطبی طرفداران و مخالفان صندوق رای، اصلاح طلب و برانداز و طرفداران و مخالفان تحریم تقسیم می کند و میان آنان دیوار چین می کشد، تعیین تکلیف کرد. شرکت یا تحریم انتخابات، حمایت و یا مخالفت با تحریم اقتصادی ایران ناشی از تفاوت تحلیل ها و تاکتیک های جریانات سیاسی است و نباید به وسیله ای برای ایجاد تفرقه و نادیده گرفتن اهداف و استراتژی مشترک آنان گردد.

هوش و گوش زیادی برای درک این واقعیت لازم نیست که بدانیم اکثر کسانی که در دو سوی این تقسیم بندی کاذب قرار می گیرند، میهن پرست و خواهان الغای نظام کنونی و استقرار دموکراسی در کشورند. اکثر آنها مخالف جنگ و خشونت اند، کشاندن و هل دادن این نیروها به خصومت و پررنگ کردن مرزبندی های تاکتیکی و گذرا هیچ معنایی جز خرابکاری در روند شکل گیری یک اپوزیسیون نیرومند ندارد.

معنای کشدار برانداز

حداکثر قریب به اتفاق دولتهایی که با آمریکا تضاد منافع دارند، از جمله روسیه، چین، هند، ویتنام و غیره بر اساس منافع متقابل با آمریکا مناسبات عادی برقرار کرده اند. علت اصلی ادامه خصومت ایران و آمریکا از ۱۳ آبان ۱۳۵۸ که سفارت آمریکا در تهران اشغال شد تا به امروز، سیاست خارجی جمهوری اسلامی بوده است. چه در دوران کارتر و چه در زمان ریاست جمهوری بیل کلینتون و باراک اوباما فرصت هایی طلایی برای بهبود مناسبات ایران و آمریکا بر اساس منافع ملی ایران وجود داشته که رهبران جمهوری اسلامی همه این فرصتها را آگاهانه سوزانده اند، تا بتواند سیاستهای دشمن محور خارجی جمهوری اسلامی را که جزیی از هویت ایدئولوژیک آنان و وسیله ای موثر برای سرکوب سیستماتیک داخلی است، توجیه و تعقیب کنند. برخلاف این واقعیت های ساده، آقای نگهدار مسئولیت ادامه خصومت میان دو دولت را متوجه سیاستهای آمریکا و اسرائیل می کند. این اصطلاح در دهه ۶۰ و تا آنجا که به یاد دارم پیش تر در روزنامه مردم ارگان حزب توده برای مخالفان رادیکال جمهوری اسلامی به کار می رفت. در همان سالها این اصطلاح کم کم رایج تر و متداول تر شد بطوری که روزنامه دولتی و رسمی جمهوری اسلامی نیز از آن برای تعریف مخالفان و یا از میدان به در کردن منتقدان استفاده کردند. امروز تعریف تندروهای جمهوری اسلامی، تعریف اصلاح طلبان طرفدار جمهوری اسلامی و تعریف نیروهای مختلف اپوزیسیون از این اصطلاح دارای فرق فاحش است. از نظر نماینده خامنه ای در موسسه کیهان اصلاح طلبان حکومتی و حتی برخی از اصول گرایان مثل علی مطهری نیز براندازند.

برخی از اصلاح طلبان نیز نیروهایی که به قانون اساسی و ولایت مطلقه فقیه التزام ندارند برانداز به شمار می روند. تعریف آقای نگهدار از برانداز نیز کم یا بیش بر همین منوال است. بطوری که طرفداران عبور از جمهوری اسلامی به جمهوری سکولار اگر بخواهند برای پیشبرد این روند به مبارزات مدنی و ترغیب مردم به اعتراض و اعتصاب متوسل شوند، هر چند هم که شیوه های مبارزاتی آنان بدون خشونت باشد بازهم برانداز محسوب می شوند.

برانداز از نظر بسیاری از اصلاح طلبان شامل همه کسانی می شود که خواهان عبور از جمهوری اسلامی هستند چه اهل خشونت و مداخله خارجی هم باشند و چه به مبارزه درون زا و بی خشونت معتقد باشند.

در حالی که هیچ سنخیتی میان نگرش مداخله خواه و طرفدار قهر مسلحانه با دیدگاه کسانی که استراتژی عبور از جمهوری اسلامی را با تکیه بر مبارزات بی خشونت درون زا دنبال می کنند، وجود ندارد. دیکتاتوری مذهبی و سرکوبگرایران دموکراسی فرانسه نیست که بتوان فقط با صندوق آرا از آن عبور کرد. و تازه در همین دموکراسی های غربی نیز که اعتصاب و تظاهرات حق قانونی مردم است، همه تحولات از کانال انتخابات که کاملا آزاد است به پیش نمی روند.

جنبش دموکراسی خواه و عدالت جوی داخلی ایران با تکیه به مبارزات بی خشونت مثل تظاهرات، اعتصابات و نافرمانی ها می تواند تکوین پیدا کند و بتدریج تناسب قوای جامعه را تغییر دهد و گذار به دموکراسی را ممکن سازد و این البته نوعی براندازی است اما به قول زنده یاد مهندس عزت الله سحابی "براندازی با شیب ملایم «است. سوء استفاده از این واژه ی کشدار برای دو قطبی سازی کاذبی که به آن اشاره رفت فقط به درد کسانی می خورد که با شکل گیری جنبش فراگیر دموکراسی خواهی مخالفت دارند.

یک پرسش انحرافی طرفداران وضع موجود

یک متد کهنه و ضد دیالکتیک قدیمی که آقای نگهدار نمی تواند دست از آن بردارد تقسیم بندی سیاه و سفیدی نیروهای سیاسی و مردم به براندازان همراه دشمن خارجی و طرفداران نظام جمهوری اسلامی است بنا به این رویکرد ساده تحلیلی هر شهروند ایرانی یا در آنسوی دعوا ایستاده و یا در این سو هیچ شق دیگری هم وجود ندارد. همه نظام های دیکتاتوری این تقسیم بندی را با شدت و حدت دنبال می کنند تا هم سرکوب را توجیه کنند و هم تفرقه در صفوف اپوزیسیون را ابدی سازند. اصرار بر این گونه تقسیم بندی مبتذل هیچ نتیجه ای جز اصرار بر ایجاد اغتشاش و بدفهمی از واقعیت طیف وسیع و متکثر اپوزیسیون ندارد.

تقلیل سیاست ورزی به نصایح الملوک و سرگرم کردن مردم به توصیف وتحلیل رفتار و حرکات جناح های حاکم هیچ ثمره ای جز تعطیل کردن مبارزات دموکراسی خواهانه و عدالت طلبانه ندارد، کار اصلی اپوزیسیون متمرکز شدن بر روانشناسی طبقات و اصناف، حمایت از مطالبات مبرم و درازمدت آنان، حمایت از فعالان سیاسی و صنفی، دعوت مردم به اعتراض علیه وضع موجود، تدارک سیاسی و تشکیلاتی برای دامن زدن به اعتراض و هدایت آن است. و این همه به پروژه ای ملی بر اساس تحلیلی انضمامی با تکیه به رویکرد دیالکتیکی و همه جانبه نیاز دارد. اما نگرشی که سیاست را به تفسیر و توصیف رفتار جناح های حاکم و ارائه پیشنهادات اصلاحی به آنان، کاهش می دهد، اساسا این گونه تلاشهای را توهم زا، به سود دشمن و بی حاصل جلوه می دهد و همه این مقولات را در ذیل عنوان براندازی جای می دهد و گاه و بیگاه از کنشگران می پرسد: فرض کنیم این رژیم سرنگون شد، شما چه آلترناتیوی برای جانشینی آن دارید؟ و در پی این پرسش می گویند اول آلترناتیورا معلوم کنید، بعد به فکر براندازی باشید، اما این پرسشها عوامفریبانه و یا ساده لوحانه اند چرا که آلترناتیو در روند تلاشهای پیش گفته شکل می گیرد و قطعا بدون استراتژی روش سیاسی با هدف استقرار دموکراسی سکولار به جای نظام ولایت فقیه نه مردم بسیج می شوند، نه جنبشی فراگیر پدید می آید و نه بدیلی که بتواند جانشین نظام موجود شود.

نسبت نظرات نگهدار با عدالت طلبی و آزادیخواهی

آقای نگهدار حق دارد نظرات خود را آن چنان که هست تبلیغ و از آن دفاع کند، اما اخلاقا نباید خود را به عنوان سخنگوی چپ جا بزند! آیا ایشان عضوی از اپوزیسیون جمهوری اسلامی است؟ آیا در دفاع از جمهوری اسلامی خط قرمزی برای خود تعیین کرده است؟ آیا اعتقاد دارد که جمهوری اسلامی خودبخود و یا با نصایح امثال او استحاله پیدا می کند؟ آیا می شود کلمه ای از مبارزات هر روزه کارگران، زحمتکشان و زنان جامعه ایران بر زبان و قلم جاری نکرد، برعکس مدام سیاستهای جمهوری اسلامی را توجیه کرد و در عین حال خود را "صاحب نظر چپ" معرفی کرد؟

جنبش دموکراسی خواه و عدالت جوی داخلی ایران با تکیه به مبارزات بی خشونت مثل تظاهرات، اعتصابات و نافرمانی ها می تواند تکوین پیدا کند و بتدریج تناسب قوای جامعه را تغییر دهد و گذار به دموکراسی را ممکن سازد و این البته نوعی براندازی است اما به قول زنده یاد مهندس عزت الله سحابی "براندازی با شیب ملایم «است. سوء استفاده از این واژه ی کشدار برای دو قطبی سازی کاذبی که به آن اشاره رفت فقط به درد کسانی می خورد که با شکل گیری جنبش فراگیر دموکراسی خواهی مخالفت دارند.

مصاحبه آقای نگهدار با انصاف نیوز مصداق یکی از جنبه های بارز ابتذال در فضای سیاسی ایران است. حقیقت این است که حمایت از حکومتی که بر اساس ماهیت مذهبی و تبعیض گرش با آزادی و عدالت ناسازگاری مطلق دارد عنصر و ایده حمایت گر را در انظار اکثریت دموکراسی خواه و عدالت جوی جامعه بی اعتبار می کند. هیچ ایده شریفی در ایران امروز بدون مرزبندی قاطع و صریح با جمهوری اسلامی و بدون دفاع از مطالبات و مبارزات مردم اعتباری در افکار عمومی اکثریت و آینده ای در تحولات ترقیخواهانه نخواهد داشت.

---

(1)-اریکا چنووت با مطالعه روی ده ها کارزار که در سده اخیر شکل گرفته اند، نشان می دهد که بخت دستیابی به هدف در مبارزات مسالمت آمیز در برابر اعتراض هایی است که به خشونت کشیده می شوند. او می گوید هرچند عوامل مختلفی در میزان دقیق پویایی این مبارزات دخیل هستند اما حضور فعالانه سه و نیم درصد از جمعیت در آن ها کافی است تا تغییرات سیاسی جدی به همراه داشته باشند. (به نقل از سیاست بی بی سی)

(۲) –مصاحبه کننده خانم معصومه رشیدیان است که نامش در جریان قتل خانم میترا استاد بر سر زبانها افتاد. او با میترا استاد گفتگویی داشته که تاکنون منتشر نشده است.

- اشاره ام به خودم بود.

در لهجه شیرین مازندرانی کسی که همیشه به نفع خود گیج است.

امیر کیان‌پور

پدیده روح الله زم

«جهانی از دروغ را نه با حقیقت، بلکه فقط با جهانی از حقیقت می‌توان نابود کرد. «(کافکا)
روابط عمومی سپاه پاسداران در اطلاعیه‌ای به تاریخ ۲۲ مهر اعلام کرد که روح‌الله زم، ادمین کانال آمدنیوز را طی یک »عملیات پیچیده «دستگیر کرده است.
یک ماجرای پلیسی و انبوهی از تحلیل‌های امنیتی.
این اولین بار نیست که جمهوری اسلامی یکی از مخالفانش را »به داخل کشور هدایت «و دستگیر می‌کند.
اما چه شد که او در دام این آدم‌ربایی گرفتار آمد؟ و البته این پرسش اساسی‌تر که این پرده پلیسی-امنیتی بر چه پیش‌پرده‌هایی در مورد او سایه می‌افکند؟

ادعای این یادداشت یک جمله است:
سرنوشت روح‌الله زم را جز بر زمینه »پدیده «روح‌الله زم نمی‌توان فهمید.

روح‌الله زم برای اعتراف اجباری در برابر دوربین نشانده شده است
وقتی سرشت و سرنوشت روی هم می‌افتد، تراژدی زاده می‌شود. و تراژدی روح‌الله زم نه فقط متعلق به او که داستان غم‌انگیز سیاست یا فرهنگ سیاسی در دوران ماست. این تراژدی تنها یک قربانی ندارد؛ همچنان که دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی، تنها کارگردان آن نیست. کلمه تراژدی در عین حال از این بابت مناسب است که سویه نمایشی این پدیده را بلادرنگ برجسته می‌کند.
وانگهی، ماجرا صرفاً محدود به پایان روح‌الله و آمد نیوز نیست، بلکه آغاز او و شکل‌گیری پدیده آمدنیوز را نیز دربرمی‌گیرد.
«گرگ ـ تن ها »ی رسانه ه ظ اجتماعی

ده‌ها فعال سیاسی »باسابقه « سیاسی در تشکلی تحت عنوان »شورای مدیریت گذار «گرد هم آمدند؛ تشکیل این شورای سیاسی اما علیرغم پوشش خبری گسترده به اندازه یکی از خبرهای جنجالی کانال آمدنیوز هم بازتاب، واکنش و نفوذ نداشت. بله، چیزی در سال‌های اخیر تغییر کرده است. و کسی دیگر برای »سابقه سیاسی «تره خرد نمی‌کند. چهره‌های بدنام به کنار، این شامل کسانی نیز می‌شود که سال‌ها ذره ذره اعتبار و آبرو و به‌عبارتی »سرمایه سیاسی «جمع کرده‌اند. معیارهای مشروعیت و اعتبار در سطح توده‌ای حالا با دو دهه پیش به کلی فرق می‌کند.

مرکزیت رسانه‌های اجتماعی، و شتاب و اضطرار کاذبی که ریتم این رسانه‌ها تحمیل می‌کنند، دلزدگی عمومی از نهادهای موجود، سرخوردگی از سنت‌ها و جریان‌ها و در نهایت از خود تاریخ، روزمرگی ابدی در شرایطی بحران‌زده که در آن صِرف بقا نوعی موفقیت است، فراگیری منطق نمایش، اقتصادی/توئیتری شدن فضای گفتار و... همه اینها از عواملی اند که الگوی فعالیت سیاسی را به کلی تغییر داده‌اند.
هم‌آیند با این تغییرات، فعال‌های سیاسی کمابیش جوانی پا به صحنه گذاشته‌اند که غالباً یک‌شبه روی موج‌های تنش و بحران و در فضای رسانه‌های اجتماعی زاده می‌شوند؛ پدیده‌ای که منحصر به ایران نیست، و از قاهره تا رم نمونه‌هایی افراطی از آنها در سال‌های اخیر سربرآورده‌اند.
روح‌الله زم یکی از همین‌هاست: آقازاده‌ای که روی موج اعتراضات دی ماه ۹۶ بالا آمد و در مرکز توجه قرار گرفت. کسی که همزمان فعال سیاسی و روزنامه‌نگار، بیرون و درون حکومت، مبتذل و مرموز بود. و البته به لطف روابط خانوادگی و آشوب تنش‌های جناحی و گروهی در جمهوری اسلامی، چند خبر امنیتی درست مثل خبر ۶۳ حساب بانکی صادق لاریجانی را در میان انبوه شایعه‌ها و هرزنگاری‌ها منتشر کرد.
فارغ از ویژگی‌های روح‌الله زم، او یک پدیده منحصر به فرد و ماجرای او صرفاً یک ماجرای امنیتی نیست.
برخی از نشان‌ها و مشخصات ویژه و درهم‌تنیده این تیپ فعال سیاسی/ رسانه‌ای عبارت است از:

تحریک و بسیج بی‌واسطه احساسات، به طور مشخص خشم و کینه عمومی غالباً از طریق رسانه‌های اجتماعی.
برآمدن روی موج‌های تنش و بحران و »چرخش «و همراهی با موج‌ها؛ به عبارت دیگر، انتخاب‌های او دست‌آخر انتخاب دیگری بزرگ است.
افشاگری و نقد غیرنظام‌مند ریاکاری شخصیت‌ها و نهادها، به‌گونه‌ای که نهایتاً مرز حقیقت و وقاحت مشخص نیست.

افراط‌گرایی مجازی، غالباً در الگوی »گرگ تنها.«
القای نوعی اضطرار کاذب، شایعه‌پراکنی، لاف، دامن زدن به نظریه‌های توطئه، هذیان‌گویی، هرزنگاری، خودبزرگ‌بینی و عادی‌سازی شر به شیوه‌های گوناگون.
شدت و حدت در ژست‌ها.
گرایش به اشکال مختلف اقتدار، کشش به »مشت آهنین «(خواه از آستین سپاه پاسداران دربیاید یا ارتش آمریکا، خواه ترامپ خواه خامنه‌ای)
علی علیزاده، تحلیلگر سابق در تلویزیون بی بی سی مثال سرشت‌نمایی است از این گونه فعال سیاسی/شخصیت رسانه‌ای؛ کسی که احتمالاً او را بیش از هر چیز با «چرخش»هایش می‌شناسند؛ تحلیل‌گیر باهوشی با ژست‌های غلو شده که شخصیت عمومی او در استودیوهای تلویزیونی و در موج‌های بحران شکل گرفت. یک »گرگ‌تنها «در توئیتر و اینستاگرام که وقتی به اصلاح‌طلبی چرخید، از همه اصلاح‌طلبان، اصلاح‌طلب‌تر بود و وقتی طرفدار علی‌خامنه‌ای شد، از همه طرفداران او، راست‌کیش‌تر.

از قضا، درست در همان روزی که خبر آدم‌ربایی روح‌الله زم منتشر شد، علیزاده هم به مناسبت اربعین در عراق بود. دو شخصیت متجانس و دو مسیر متفاوت که البته سرنوشت هر دو به یک مقصد ختم شد: عراق و دامن امنیتی‌ترین نیروهای جمهوری اسلامی.
صفحه اینستاگرام علی علیزاده و ژست‌های افراطی او را نگاه کنید، تا آنجا پیش می‌رود که برای »نمایش « نزدیکی به یک شیعه عراقی طرفدار ایران، سطل به دست می‌گیرد و شیر گاوش را می‌دوشد.

•اختگی و آکرومگالی

فرم فعالیت‌های سیاسی-رسانه‌ای روح‌الله زم، علی علیزاده، امیرعباس فخرآور، حمزه غالبی، امید دانا، »فرشگردی«ها و ... اما نه صرفاً پیامد انتخاب‌های شخصی آنها که دردنشان پدیده‌ای ساختاری است. به طور مشخص، بستر رشد این پدیده‌ها خشم و استیصال عمومی‌ای بوده که سال‌ها هژمونی گفتار اصلاح‌طلبی، پروژه «نرمالیزاسیون»، و میدان‌داری میانه‌روی سیاسی ایجاد کرده است.
اگر هسته سخت ——>
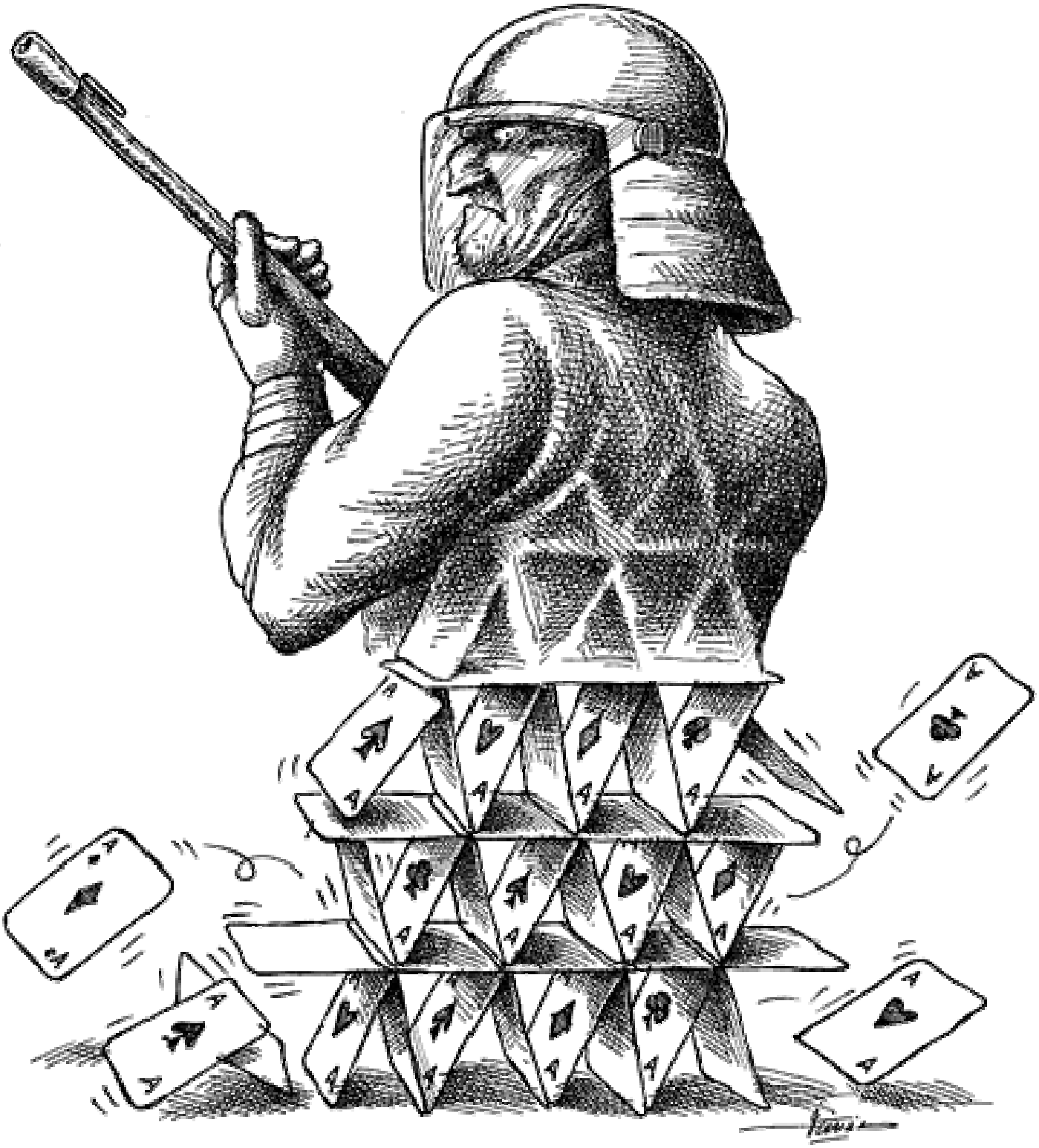
اگر هسته سخت جمهوری اسلامی را منتزع کنیم، فضای سیاسی در ایران سال‌هاست که به دست دولتمردها، تحلیل‌گران و انواع چهره‌های »نرمال «و بی‌بو و خاصیتی به گروگان گرفته شده که با رعایت تمام چارچوب‌های اخلاق سیاسی حرف می‌زنند بی‌آنکه عملاً چیزی گفته باشند. اصلاح‌طلب‌ها و جمهوری‌خواه‌ها، اعتدال‌گرایان و تحول‌طلبان استانداردی که سال‌ها فعالیت‌شان عملاً کوچکترین تغییر معناداری در صحنه سیاسی ایران ایجاد نکرده است، و صرف حضورشان در صحنه سیاسی در واقع معنایی جز اخاذی از نام »دموکراسی «ندارد.
این فرسودگی و دلزدگی انباشت‌شده و عمومی از امر سیاسی نرمال، رام و اخته‌شده، در غیاب یک افق جمعی برای رادیکالیسمی خودآئین و آرمانگرا، منجلابی برای رشد افراط‌گرایی مجازی و اقتدارطلب (غالباً با محتوای نوعی ملی‌گرایی افراطی) فراهم کرده که به قول ویلیام باتلر ییتس »بدترین‌ها «را »از شدت اشتیاق سرشار« کرده است.
در یک کلام، یک سوی معادله، اختگی امر سیاسی نرمال، معتدل و نهادین است، و در سوی دیگر نوعی آکرومگالی سیاسی (آکرومگالی، بیماری رشد مفرط برخی از قسمت‌های بدن است) که در قالب گزاف‌گویی، هرزنگاری و تکثیر سرطانی ژست‌های افراطی بروز می‌کند.
روح‌الله زم محصول و تا حدی قربانی همین فضاست. حتی پرده آخر یعنی ربودن او در عراق بیش از آنکه یک داستان پلیسی باشد، قصه ماجراجویی، سرخوردگی، توهم و خودبزرگ‌بینی است که البته با ساده‌لوحی درآمیخته است. ترکیب همین سرخوردگی و خودبزرگ‌بینی، امروز کسانی مثل او را بدون هیچ عملیات پلیسی-امنیتی در مشت آهنین نیروهای جنگ‌طلب (در ایران یا آمریکا) گرفتار کرده است.